مروری در تاریخ انقلاب فرانسه

از ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ تا کودتای ناپلئون



ایرج پزشک

سلسله انتشارات

نشر قطره ـ ۵۱۹

تاریخ و جغرافیا ـ ۱۷



پزشکزاد، ایرج، ۱۳۰۶ -
مروری در تاریخ انقلاب فرانسه (از ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ تاکودتای ناپلئون) / ایرج پزشکزاد. - تهران: نشرقطره، ۱۳۸۳.
[۲۲۷] ص.: مصور، عکس. - (سلسله انتشارات نشرقطره؛ ۵۱۹. تاریخ و جغرافیا؛ ۱۷)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
این کتاب در سالهای مختلف توسط ناشران مختلف منتشر شده است.
۱. فرانسه - تاریخ، انقلاب، ۱۷۸۹ - ۱۷۹۹. الف. عنوان.
۴ م ۴ پ / DC ۱۴۸ ۹۴۴ / ۰۴
کتابخانهٔ ملی ایران ۱۷۵۸۹-۸۲م

شابک: ۲ - ۳۷۷ - ۳۴۱ - ۹۶۴ ISBN: 964-341-377-2

مروری در تاریخ
انقلاب فرانسه

(از ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ تا کودتای ناپلئون)

ایرج پزشکزاد



مروری در تاریخ انقلاب فرانسه

ایرج پزشکزاد

چاپ اول: ۱۳۸۳

لیتوگرافی: طاووس رایانه

چاپ: سارنگ

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

بها: ۲۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی و فروش: خیابان فاطمی، خیابان ششم، پلاک ۹

تلفن: ۳ ـ ۸۹۷۳۳۵۱ دورنگار: ۸۹۶۸۹۹۶

صندوق پستی ۳۸۳ ـ ۱۳۱۴۵

Printed in The Islamic Republic of Iran

فهرست مطالب

انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه یکی از بزرگترین وقایع تاریخ جهان است. واقعه‌ای است که در آن، از میان امواج خشونت و قساوت و سیلاب خون، اصول تازهٔ آزادی، مساوات و حاکمیت ملی سرکشید، اصولی که از مرزهای فرانسه فراتر رفت و نور امیدی در دل ملت‌های ستم‌کش تابانید.

بر اثر این انقلاب، نظام اجتماعی، سیاسی، قضایی و مذهبی فرانسه، بنائی که مدت ده قرن بر پا ایستاده بود، فروریخت. علل عمیق این انقلاب را باید در تضاد بین نظام اجتماعی حاکم و توسعه نیروهای فکری و تولیدی جستجوکرد. نظام اجتماعی فئودال ساکنان فرانسه را به سه طبقه: روحانیون، اشراف و طبقه سوم تقسیم میکرد که بین آنها حقوق و امتیازات متفاوت چند صد ساله وجود داشت، بدون اینکه هیچکدام یک طبقه اجتماعی یکدست و یک پارچه‌ای، به معنای امروز کلمه، تشکیل دهند.

در فرانسه، با اینکه هنوز یک کشورکشاورزی بود، توسعهٔ تجارت و تولیدات صنعتی به ایجاد یک قشر بورژوازی کمک کرده بود که در قرن هجدهم کادرهای اداری رژیم و منابع مالی آنرا تأمین میکرد، در

حالیکه نقش سیاسی و اقتصادی طبقه اشراف، که در رأس سلسله مراتب اجتماعی قرار داشت، بمرور از اهمیت افتاده بود.

بورژوازی فرانسه، به یاری اقلیتی از اشراف لیبرال و تودهٔ مردم (کشاورزان، صنعتگران و غیره) در تلاش بود که قوانین و نهادهای تازه‌ای براساس آزادی و مساوات حقوقی ــ که زمینه فکری آنرا فلاسفهٔ قرن، مانند ولتر، روسو، دیدرو و نویسندگان آنسیکلوپدی فراهم آورده بودند، مستقر سازد و میکوشید که مقررات فئودال، یعنی سازمان سنتی و مقرراتی مالکیت و تولید و مبادلات را که مانع روند توسعهٔ اقتصادی بود، از میان بردارد.

در نتیجه، انقلاب غیرمنتظره نبود و متفکران روشن ضمیر پیش آمدن یک دگرگونی را از سالهای قبل از آن پیش‌بینی میکردند. ولتر، ۲۰ سال پیش از انقلاب نوشت:

«اوضاع و احوالی را که می‌بینم بذر یک انقلاب را می‌پاشند، انقلابی که بدون تردید پیش خواهد آمد و من این سعادت را نخواهم داشت که شاهد آن باشم.»

با وجود این، از علل عمیق کلی انقلاب، نمیتوان لحظهٔ شروع حرکت انقلابی، شدت عمل و خشونت و سایر خصوصیات آنرا توجیه کرد.

موجبات آغاز حرکت انقلابی نوسانات اقتصادی و وضع و خیم مالی توأم با یک بحران سیاسی بود که در سال ۱۷۸۸ بر اثر «طغیان اشراف» بوجود آمد.

نیروهای حاضر در صحنه

لازم است پیش از بررسی عوامِل شروع حرکت انقلابی، نگاهی سریع به نیروهای حاضر در صحنه بیندازیم. فرانسه در آستانهٔ انقلاب، با ۲۶ میلیون جمعیت، پرجمعیت‌ترین کشور اروپاست. از نیم قرن پیش از آن ثروت ملی رو به افزایش رفته و زندگی مادی تمام طبقات جامعه نسبت به گذشته بهبود یافته است. تجارت خارجی به نحو قابل ملاحظه‌ای رونق گرفته است. مارسی یکی از مهم‌ترین بنا در دنیا از نظر حجم مبادلات کالاست و ناوگان بازرگانی فرانسه یکی از مهم‌ترین ناوگان‌های بازرگانی جهان است که دائماً بین فرانسه و مستعمرات درآمد و شد است. تجارت داخلی نیز بموازات تجارت خارجی در حال توسعه است. در سال ۱۷۸۹، فرانسه ۱۰ هزار «لیو» (معادل ۴۰ هزار کیلومتر) جادهٔ خوب ارتباطی دارد. ولی این جامعهٔ درخشان روی یک زمینه فقر قرار گرفته است. جامعهٔ فرانسه به سه گروه روحانیون ـ اشراف و طبقه سوم تقسیم شده است که در داخل هر طبقه نیز تفاوت ثروت فوق‌العاده است. اصولاً در فرانسهٔ قبل از انقلاب، نظام اجتماعی یک مسئله سیاسی وابسته به نظر افراد نیست. یک محصول مشیت الهی است. قدرت بجای اینکه از پائین، یعنی از مردم ناشی شود، از بالاست و در نتیجه مشروعیت آن وابسته به انطباق با سنت مذهبی است. پادشاه فرانسه سلطنت خود را از مشیت الهی دارد و بنا به مشیت الهی آنرا به ارشد فرزندانش منتقل میکند. ولی او حاکم مطلق نیست زیرا همان مشیت الهی که سلطنت را به او تفویض کرده «طبقات» سه گانه جامعه را با امتیازات و تکالیف مشخصی نیز برقرار نموده است.



گردشگاه باغ پاله روایال، سال ۱۷۸۷

از نیم قرن پیش از انقلاب، ثروت ملی افزایش یافته و زندگی مادی مردم فرانسه نسبت به گذشته بهبود یافته بود.

پادشاه

لوئی ۱۶ آخرین پادشاه سلسله بوربن است. خانوادهٔ او چند قرن بر قسمت‌هائی در فرانسه و از دو قرن پیش بر تمام فرانسه سلطنت کرده‌اند. از سال ۱۷۷۴ ـ در سن ۲۰ سالگی ـ به سلطنت رسیده و در آغاز سال انقلاب، ۳۴ سال دارد. در سن شانزده سالگی با «ماری آنتوانت» دختر پانزده سالهٔ ماری ترز امپراتریس اتریش ازدواج کرده است. تربیت مذهبی دارد. ضعیف الاراده، رقیق القلب، و بیش از حد محجوب است. این حجب زیاد او، بنظر محققین، معلول یک علت جسمانی است که او را به مدت ۷ سال از نزدیک شدن به زنان، از جمله همسرش تا یک عمل جراحی، مانع شده است. اساس مذهبی جامعه و اختیارات موروثی را قابل بحث نمی‌داند. زبان انگلیسی را بخوبی میداند و تاریخ انگلستان را کاملاً مطالعه کرده است. با اینکه در جلسات وزیران گاهی خوابش میبرد از فراست سیاسی عاری نیست. در سال ۱۷۸۷ یعنی دو سال پیش از انقلاب، وقتی بحران شدت یافته از رفورم‌های مالیاتی وزیر اولش، «کالون»، حمایت کرده ولی در لحظهٔ حساس تصمیم‌گیری در برابر فشار اطرافیانش یعنی اشراف درباری ـ همانطور که در مقابل هوسهای همسرش تسلیم شده، تسلیم میشود. پادشاه و ملکه، در آغاز سلطنت بین مردم محبوبیت فوق العاده دارند. ولی از وقتی رژیم به مرحلهٔ بحران بی‌پولی رسیده است، اگر پادشاه همچنان محبوب مانده ـ ملکه که در این ایام ۳۳ سال دارد مورد خشم و نفرت مردم است. ابتدا به او لقب «اتریشی» و بعد عنوان «مادام کسر بودجه» داده‌اند.

روحانیون

مذهب رسمی کشور کاتولیک است و کلیسای کاتولیک بخش بزرگی از ثروت کشور را صاحب است و با نهایت دقت و سختگیری مراقب وصول عشریه‌ای است که کشاورزان و روستائیان باید از محصول خود به کلیسا بپردازند. روحانیون ادارهٔ بیمارستان‌ها، مدارس و دفاتر اسناد را در اختیار دارند. ولی به دو گروه کاملاً نامساوی تقسیم میشوند: از ۱۳۰ هزار روحانی، تنها ۳ هزار تن جزء روحانیت عالیرتبه هستند که از امتیازات و ثروت‌های کلیسا استفاده می‌کنند. بقیه کشیش‌های عادی هستند که اکثراً زندگی فقیرانه‌ای در حد همان اهالی قصبات و دهات زیر پوشش خود، دارند و تنها وجه تمیز آنها از روستائیان سوادشان است.

اما روحانیت عالیرتبه دارای قدرت اقتصادی عظیمی است. از مالیات معاف است و آنچه را که سالانه به خزانه مملکت می‌پردازد و عنوان «بخشش رایگان» دارد، بسیار ناچیز است. در حالیکه از ملاکین عمده است. میزان املاک روحانیت ۱۰ درصد کلیهٔ زمین‌های مملکت است و درآمد آن به سالانه ۹۰ تا ۱۰۰ میلیون «لیور» سرمیزند که باید ۸۰ میلیون لیور، عشریه‌ای را که از دهقانان دریافت میدارد به آن افزود.

اشراف

یک طبقه ممتاز دیگر، طبقه اشراف است که جمعیت آن را، در مجموع به ۳۰۰ هزار نفر برآورد میکنند. اینان همگی از نجیب زادگان

نیستند، گروهی از آنها صفت «نوبل» یا نجیب‌زادگی خود یا پدرانشان را از پادشاه، در مقابل پول و پیشکش گرفته‌اند و یا با خرید یک منصب اختصاصی نجیب‌زادگان، به این عنوان نائل گردیده و در سلک اشراف در آمده‌اند و حق ندارند به مشاغل پست اشتغال یابند. تنها مشاغل شریف، مثل خدمت در ارتش یا خدمت پادشاه و یا تجارت عمده برای آنان مجاز است. غالباً از درآمد املاک خود زندگی میکنند. البته آنهائی که بختشان بلند بوده و به دربار معرفی شده‌اند از مستمری سلطنتی نیز استفاده میکنند. رابطهٔ آنها با رعایا، براساس رسوم فئودال قرار دارد. از جمله پس از مرگ رعیت و ارث حقوقی او هستند. بعنوان حق نگهداری و نگهبانی قصرها خود از رعیت وجهی دریافت می‌کنند. به میزان معینی روز، در سال از رعیت بیگاری می‌کشند. حق شکار و مرغداری و آسیاب و تنور نانوائی متعلق به آنهاست. سهمی از محصول رعیت را دریافت میدارند. حق قضاوت در دعاوی رعایا دارند. در میان اشراف نیز یک طبقه اشراف عالی وجود دارد که بعد از رسیدگی بسیار دقیق به اصل و نسبشان، به وسیلهٔ شجره‌شناسان، به پادشاه «معرفی» شده‌اند. اینان که تعدادشان از چند هزار نفر متجاوز نیست بر دربار «ورسای» حاکمند. تمام مشاغل دربار به آنان اختصاص دارد و در ورسای یا پاریس در کاخ‌های خود زندگی می‌کنند.

ولی اشراف اگر از نظر ثروت یکسان نیستند، در یک امر اتفاق نظر دارند: نه تنها میخواهند سلطه اقتصادی و اجتماعی قدیم خود را حفظ کنند، بلکه در تلاشند که قدرت سیاسی را هم که از زمان لوئی



لوئی شانزده در حال سرکشی و توزیع کمک به فقرا، زمستان بلافاصله پیش از انقلاب

وضع اقتصادی فرانسه در سالهای بلافاصله قبل از انقلاب بحرانی است و به فقر و فاقهٔ توده‌ها افزوده شده است.

چهاردهم ببعد، از دست داده‌اند، دوباره بدست بیاورند. خواهان رفورم‌های سیاسی هستند ولی منظور اساسی آنها حفظ وضع اجتماعی موجود است.

طبقه سوم

تمام آنهائی که جزو دو طبقه روحانیون و اشراف نیستند، طبقه سوم به حساب می‌آیند که ۹۸ درصد جمعیت ۲۶ میلیونی فرانسه را تشکیل میدهند. ولی شرایط اجتماعی این طبقه بسیار متفاوت است. در شهرها، بازرگانان، بانکداران و صاحبان صنایع یک بورژوازی معاملات را تشکیل میدهند که وجوه اشتراکی نه با حقوقدانان، استادان، دانشمندان و هنرگران دارند و نه با تودهٔ شهرنشینان فقیر که بعنوان کارگرِ سردخانه، خدمتکار، عمله یا گدا، با روستائیان فقیر در واقع یک «طبقه چهارم» را تشکیل میدهند. تنها وجه اشتراک این قشرهایِ کاملاً متفاوت اینست که میدانند از دو طبقه ممتاز خارج و محروم هستند. بورژوازی قشر مسلط طبقه سوم است. اوست که از پیشرفت تکنیک، مثل آغاز استخراج ذغال سنگ یا اقتباس تدریجی شیوه‌های انگلیسی در صنایع نساجی بهره برده است. همچنین اوست که از تعدد وسائل پرداخت، از تورم قیمت‌ها، از افزایش تولیدات و میزان فروش استفاده کرده و به علوم و فنون دست یافته است. ولی شهرنشینان جمعاً یک چهارم جمعیت فرانسه را تشکیل میدهند. سه چهارم جمعیت کشور روستانشینان هستند.

فرانسه در سال ۱۷۸۹ کشوری جوان است که در آن ۳۶ درصد

جمعیت زیر ۳۰ سال و تنها ۲۴ درصد متجاوز از ۴۰سال دارند. در این ارقام میتوان یک عامل عمدهٔ توجیه وقایع آینده را جستجو کرد.

وضع اقتصادی و بحران مالی

وضع اقتصادی فرانسه در سالهای بلافاصله قبل از انقلاب، به مرحله بحرانی رسیده است. از سال ۱۷۷۰ قیمت‌ها و دستمزدها دستخوش افزایش‌ها و کاهش‌های ناهماهنگ و نامنظم است که بر فقر و فاقه توده‌های مردم افزوده است. متعاقب بدی فوق‌العادهٔ برداشت گندم در سال ۱۷۸۸، قیمت‌ها در حدود ۵۰ در صد افزایش یافته و بدی درآمد دولت از مالیات‌ها مزید بر علت شده است. وام‌های دولت افزایش یافته و کسر بودجه غیرقابل تحمل است. کمک به استقلال طلبان امریکا در جنگ علیه انگلستان هر چند با پیروزی بر رقیب دیرین، مایهٔ رضایت خاطر فرانسویان شده ولی از نظر مادی برای فرانسه گران تمام شده است. طبقات ممتاز از پرداخت هرگونه مالیات اضافی خودداری میکنند. جرقه‌ای که آتش را روشن میکند همین بحران مالی است.

این بحران آنقدر شدید است که قدرت مطلقه و دیر پای رژیم به نظرخواهی از مردم تن درمیدهد. «کالون» نخست‌وزیر، که یک برنامهٔ رفورم مالیاتی منظم کرده است به لوئی شانزدهم تلقین میکند که آنرا به تأیید مجلس «محترمین» برساند و امیدوار است که این جمع، که خود منتخب پادشاه است برنامه اصلاحات او را تصویب کند.

این توضیح لازم است که از سالها قبل، پست نخست‌وزیری وجود

ندارد و وزیر دارایی که عنوان رسمی او «بازرس کل دارائی» است بر چند وزیر پادشاه تقدم دارد و در واقع نوعی نخست‌وزیر است.

این «مجلس محترمین» سال ۱۷۸۷، که تقریباً همگی اعضاء آن از طبقات ممتاز جامعه هستند، دارای گرایش ضد استبدادی هستند. ولی هدف آنها اینست که اقتدارات مطلقهٔ پادشاه نه به ملت، بلکه به خود آنها منتقل شود. نه تنها زیر بار اصلاحات مالیاتی نمیروند، بلکه موجب سقوط «کالون» که قصد کاهش معافیت‌های مالیاتی آنها را کرده است، میشوند. بموجب طرح جدید، باید تجارت گندم آزاد بشود، بیگاری منسوخ گردد و ملاکین بزرگ، بدون توجه به امتیازات طبقاتی، مالیات ارضی بپردازند.

جانشین کالون برای مبارزه با بحران، همان رفورم مالیاتی را پی میگیرد و چون «مجلس محترمین» باز زیر بار نمی‌رود، به پارلمان متوسل میشود.

پارلمان

باید توجه داشت که پارلمان بمعنای امروزی کلمه نیست. پارلمان یک مرجع قضایی است که صلاحیت رسیدگی به دعاوی خاصی که یک طرف دعوا دربار است، دارد. همچنین بعنوان دادگاه تجدید نظر در پرونده‌های قتل، صالح است. در کشور ۱۳ پارلمان در شهرهای بزرگ وجود دارد که مهمترین آنها پارلمان پاریس است. پارلمان پاریس علاوه بر صلاحیت قضایی وظیفه ثبت قوانین و مصوبات پادشاه را دارد و به مرور، و بنابر سنت این حق را بدست آورده است

که مصوبات پادشاه را مورد انتقاد قرار دهد و باین ترتیب نوعی صلاحیت سیاسی یافته است.

اعضاء پارلمان در اصل منتخب پادشاه بوده‌اند و در واقع از پادشاه سِمَت خود را خریده‌اند و با پرداخت یک تاکس معین، سِمَت از پدر به پسر ارث میرسد. افرادی که عضویت پارلمان را به ارث میبرند یا خریداری میکنند، امتیازات اشرافی بدست می‌آورند. در نتیجه در آستانه انقلاب بصورت قدرتی مؤثر برای حفظ امتیازات طبقات ممتاز، در برابر پادشاه در آمده‌اند.

نخست‌وزیر طرح رفورم مالیاتی را به پارلمان پاریس میبرد، ولی پارلمان نیز مانند مجلس محترمین، مالیات ارضی را رد میکند و اعلام میدارد که رسیدگی به آن در صلاحیت مجلس عام طبقاتی است. لوئی ۱۶ پارلمان را به تبعید میفرستد.

نکتهٔ قابل توجه اینکه تودهٔ مردم، در نهایتِ ساده‌اندیشی، به حمایت پارلمانِ پاریس، که حافظ منافع اشراف است برمیخیزند و به علت شورش پاریس، پادشاه به بازگشت پارلمان تن در میدهد. ولی پارلمان همچنان در مواضع خود پافشاری میکند و از ثبت قوانین تازه مالیاتی سر باز میزند. در نتیجه لوئی ۱۶ به تلقین نخست‌وزیر، حق ثبت قوانین را از پارلمان سلب میکند.

این امر آشوبی در پارلمان بوجود میآورد زیرا به این ترتیب قیمت فروش مشاغل قضات پارلمان سقوط میکند. پارلمان‌ها و مجالس طبقاتی شهرها به حمایت پارلمان پاریس بحرکت در میآیند. بخصوص در شهر گرونوبل آشوب بالا میگیرد و مجلس طبقاتی ایالت، مصرانه دعوت «مجلس عام طبقاتی» را خواستار میشود.

مجلس عام طبقاتی (ETATS GENERAUX)

این مجلس که در فرانسه از قرن چهاردهم، از سوی پادشاه گاهگاه برای مشاوره و کمک مادی و معنوی به حل مسائل حاد مملکت دعوت میشده از اوائل قرن هفدهم دیگر تشکیل نشده است. براساس سنت، دعوت شدگان از سه طبقه روحانیون، اشراف، طبقه سوم هستند که هر طبقه در مجموع یک رای دارد و طبعاً نظر غالب، مطابق رأی دو طبقه ممتاز است.

در سال ۱۷۸۸، یعنی سال پیش از آغاز انقلاب، همهٔ عناصر تشکیل دهندهٔ جامعه فرانسه خواهان تشکیل آن هستند ولی هر کدام بمنظور خاصی است:

پادشاه و نخست‌وزیر برای مقابله با زیاده‌طلبی اشراف و رفع بحران مالی، روحانیون و اشراف به منظور محدود کردن اختیارات پادشاه و حفظ امتیازات طبقاتی، طبقه سوم، بخصوص بورژوازی مسلط، برای پایان دادن به اختیارات اشراف و مشارکت در حکومت براساس اصول مساوات و آزادی.

نخست‌وزیر تشکیل مجلس عام طبقاتی را برای تاریخ اول ماه مه ۱۷۸۹ اعلام میکند. در فرمان تشکیل مجلس طبقاتی، پادشاه بطور ضمنی آزادی مطبوعات را اجازه میدهد. به این صورت که از همگان میخواهد ذهن او را نسبت به خواست‌های ملت روشن کنند.

اواخر تابستان ۱۷۸۸ «نِکِر» بانکدار سوئیسی، به نخست‌وزیری منصوب میشود. در پائیز اختلافات عمیق اشراف و طبقه سوم بالا

میگیرد. پادشاه و دولت برای مقابله با زیاده‌طلبی‌های اشراف به حمایت طبقه سوم چشم دوخته‌اند به پیشنهاد «نکر» برای اینکه تفوق روحانیون و اشراف بر مجلس طبقاتی از میان برداشته شود پادشاه تصمیم میگیرد که، برخلاف قاعده قدیم، که تعداد نمایندگان هر سه طبقه مساوی بوده است، تعداد نمایندگانِ طبقه سوم را دو برابر کند. در این موقع محبوبیت پادشاه ــ به الهام نِکِر ــ در اوج است.

سال انقلاب

سال ۱۷۸۹ با شروع انتخابات «مجلس عام طبقاتی» آغاز شد و تا ماه مه، نمایندگان طبقات سه گانه، بوسیله انتخابات دو درجه‌ای تعیین شدند. در این فاصله طبق یک سنت قدیمی از انتخاب کنندگان درجه اول خواسته شد که تقاضاها و نظریات خود را در آنچه که «دفترچه‌های شکایات» نامیده میشد ــ تنظیم کنند و بوسیله نمایندگان منتخب خود بفرستند. حدود ۵۰ هزار دفترچه تنظیم شد که علی رغم اختلافات، غالباً لحن ملایمی داشتند. اظهار وفاداری به پادشاه فراوان بود. ملت به اصل سلطنت و سلسله سلطنتی بوربن پای بند مانده بود. ولی انتخاب کنندگان بطورکلی خواهان لغو حقوق فئودال، مساوات در برابر قانون، پایان بی‌عدالتی‌ها و بخصوص تدوین یک قانون اساسی بودند که حقوق ملت در برابر پادشاه و دولت را تعیین کند و آزادی‌های فردی را تضمین نماید.

اما سه ماههٔ آغاز سال ۱۷۸۹ یکی از سخت‌ترین زمستان‌های فرانسه بود. بهای گندم ترقی فراوان کرد و موجبات نارضایتی بیش از

پیش مردم تنگدست را فراهم آورد. این نارضائی در بهار به خشونت انجامید. در ماه آوریل در بعضی محله‌های پاریس مغازه‌هایی به غارت رفت و به آتش کشیده شد. در این ایام پاریس حدود ۷۰۰ هزار نفر جمعیت داشت که ۱۰۰ هزار نفرشان فقیر و مستمند بودند. و اختلاط بحران اقتصادی و بحران سیاسی، مخلوط قابل انفجاری بوجود آورده بود. نمایندگان مجلس طبقاتی به مرور وارد پاریس میشدند.

در مجموع ۱۱۳۹ نماینده به این شرح انتخاب شده بودند: ۲۹۱ نماینده از روحانیون ـ ۲۷۰ نماینده از اشراف ـ ۵۷۸ نماینده از طبقه سوم.

در میان نمایندگانِ روحانیون تنها ۴۶ اسقف وجود داشت. بقیه آنها از سطوح پائین و غالباً کشیش ساده بودند. عده‌ای از نمایندگان طبقه‌ی اشراف، افکار آزادیخواهانه داشتند و برخی از آنان مثل مارکی «لافایت» قهرمان جوان جنگ‌های استقلال آمریکا، در میان مردم از محبوبیت خاصی برخوردار بودند. اما گروه کثیر نمایندگان طبقه سوم بخلاف دو طبقه دیگر، از یکسانی و یکنواختی اجتماعی و سیاسی برخوردار بودند. از پیشه‌ور و کشاورز و کارگر اثری دیده نمیشد. یک اجتماع بورژوازی درس خوانده و جدی را تشکیل میدادند که یک صدا خواهان قرار دادن کشور بر پایه‌های جدید بودند. حقوقدانان از قاضی و وکیل دعاوی که تعدادشان در حدود ۳۰۰ نفر بود خود را از بازرگانان و صاحبان صنایع جدا احساس نمی‌کردند. روز ۲ مه ۱۷۸۹ لوئی ۱۶ نمایندگان مجلس طبقاتی را در



سوگند نمایندگان در سالن «ژودوپوم»، ۲۰ ژوئن ۱۷۸۹

به دستور پادشاه، برای ایجاد مانع در کار نمایندگان، که مجلس طبقاتی را مجلس ملی اعلام کرده‌اند، درهای سالن را بستند. ولی نمایندگان در سالن بازی جمع شدند و سوگند یاد کردند که تا نیل به مقصود متفرق نشوند.

قصر ورسای جداگانه به حضور پذیرفت و در روز ۴ مه پادشاه و ملکه و تمام نمایندگان، پیاده سراسر شهر را از کلیسای «نوتردام» ورسای تا کلیسای «سن لوئی» از خیابان‌های آذین بندی شده طی کردند. جمعیت کثیری از پاریس و شهرهای اطراف به تماشا آمده بودند. در این مراسم نیز مثل مراسم روز باریابی بحضور پادشاه، نمایندگان طبقه سوم تحقیر شدند. در مقابل، احساسات مردم متوجه آنان بود. جمعیت تماشاچی هنگام عبور آنان دست میزدند و زنده باد پادشاه می‌گفتند در حالی که نمایندگان طبقات ممتاز، در میان سکوت جمعیت گذشتند. ولی این جزئیات برای نمایندگان طبقه سوم مهم نبود. آنچه برای آنان نهایت اهمیت را داشت این بود که اخذ رأی طبقاتی نباشد. باین معنی که هر نماینده یک رأی داشته باشد زیرا در غیر این صورت امتیازی که پادشاه با دو برابر کردن تعداد نمایندگان طبقه سوم به آنها داده بود معنائی پیدا نمی‌کرد و تا آن موقع دربارهٔ نحوهٔ رأی‌گیری مجلس هیچ تصمیمی گرفته نشده بود. «میرا بو» و «روبسپیر» که بعداً شهرت بسیار یافتند از جمله نمایندگان طبقه سوم بودند.

افتتاح مجلس طبقاتی

مجلس روز ۵ مه در سالن وسیعی در ورسای، که قبلاً انبار دکورهای اپرای سلطنتی بود و در ماههای اخیر مرمت و آماده شده بود، در حضور لوئی ۱۶، ملکه، رجال و هیئت‌های نمایندگی دیپلماتیک، افتتاح شد. لباس تیره و بدون تزئینات نمایندگان طبقه

سوم که ته سالن جا گرفته بودند، با پوشش رسمی روحانیون و لباس‌های یراق‌دوزی شده و کلاه‌های پردار اشراف، تضاد چشمگیری بوجود می‌آورد. پادشاه نطق کوتاهی ایراد کرد که در آن هیچ اشاره‌ای به رفورم‌های سیاسی و اجتماعی مورد انتظار نشد. نمایندگان با وجود سرخوردگی برای او دست زدند.

«نِکِر»، وزیر اول در نطق سه ساعته خود تنها به ذکر آمار و اَرقام کسر بودجه و مشکلات مالی اکتفا کرد و به هیچکدام از مسائل اساسی نپرداخت. منظور او این بود که به نمایندگان تفهیم کند سیاست دربار به پذیرفتن اصلاحات جزئی مثل مساوات در برابر مالیات آمادگی دارد و بیش از آن نباید انتظاری داشت. ولی دیگر برای راضی کردن مردم به این اصلاحات جزئی دیر بود. از مدتها پیش بحران مالی دیگر یک مسئله فنی نبود و به جرقه‌ای برای روشن کردن بحران سیاسی ملی مبدل شده بود.

در پایان مراسم افتتاح، اولین کار مجلس رسیدگی به اعتبارنامه‌های نمایندگان بود. پس از رفتن پادشاه نمایندگان طبقه سوم تنها ماندند زیرا نمایندگانِ روحانیون و اشراف به سالن‌های دیگر رفتند و بهیچوجه به تقاضای نمایندگان طبقه سوم که میخواستند کار رسیدگی به اعتبارنامه‌ها مشترکاً انجام شود، اعتنا نکردند.

نمایندگان طبقه سوم بیش از یکماه در این تقاضا پافشاری کردند ولی جلسات متعدد و مذاکرات طولانی به هیچ جا نرسید. صاحبان امتیازات گوش شنوا نداشتند. عاقبت نمایندگان طبقه سوم، خسته از انتظار، در تاریخ ۱۰ ژوئن تصمیم گرفتند به تنهائی به کار رسیدگی به

تمام اعتبارنامه‌ها اقدام کنند.

روزهای بعد، ۱۹تن از روحانیون به آنها پیوستند و مورد استقبال گرم قرارگرفتند. روز ۱۷ ژوئن یک قدم جدید برداشته شد. به پیشنهاد روحانی روشنفکر سی یی یس» (SIEYES) جمع نمایندگان طبقه سوم و روحانیونی که به آنها پیوسته بودند، خود را «مجلس ملی» اعلام‌کردند و به پیشنهاد «بایی»، ستاره‌شناس و عضو آکادمی فرانسه، که به ریاست انتخاب شده بود نمایندگان سوگند یاد کردند که به وظایفی که برای خود تعیین کرده بودند وفادار بمانند.

این ابتکار انقلابی نمایندگان طبقه سوم، در میان نمایندگان روحانیون و حتی نمایندگان اشراف شکافی انداخت. دو روز بعد اکثریت نمایندگان روحانیون به پیوستن به نمایندگان طبقه سوم رای دادند. در مجلس نمایندگانِ اشراف نیز ۹۰ تن از اشراف لیبرال به پیوستن به طبقه سوم رای دادند. ولی مقاومت اقلیت که روحانیون عالی مقام بودند و همچنین مخالفت اکثریت اشراف باقی بود. این جمع با آنکه از سالها قبل با لوئی ۱۶ بر سر اقتدارات مبارزه و او را در انظار بی‌اعتبار کرده بودند به ناچار دست توسل به دامن وی زدند. بخصوص اینکه میدانستند که پادشاه را ملکه و برادرانش و شاهزادگان درباری، به مقاومت و مخالفت تشویق میکنند.

لوئی ۱۶ بین نظر اکثریت وزیران لیبرال که از مجلس جانبداری میکردند و اطرافیان، که او را به قدرت‌نمائی میخواندند، راه دوم را، به نحو نیم‌بندی، انتخاب کرد: اعلام شد که یک جلسه در حضور پادشاه، روز ۲۳ ژوئن تشکیل خواهد شد و در انتظار آن روز، برای

تعمیرات و تزئینات، سالن بسته خواهد بود.

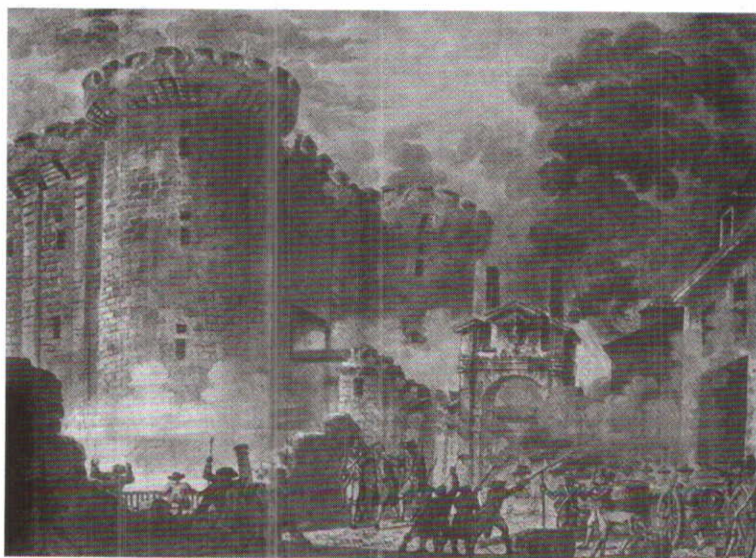
روز ۲۰ ژوئن نمایندگان مجلس ملی که از این تصمیم مطلع نشده بودند وقتی خواستند وارد جلسه شوند درهای سالن را بسته دیدند. لذا به سالن مجاور که مخصوص بازی «ژودوپوم» (نوعی تنیس که بجای راکت، توپ با دست از روی تور رد و بدل میشده است) بود، رفتند و جلسه را آنجا تشکیل دادند.

در آن جلسه به پیشنهاد یکی از نمایندگان، همگی ـ منهای یک نفر ـ بدنبال «بایی» رئیس سوگند یاد کردند که: «تا وقتی قانون اساسی کشور برقرار و بر پایه‌های محکمی استوار نشده باشد، متفرق نشوند و هر جا که شرایط اقتضا کند اجتماع نمایند.»

دو روز بعد ۱۵۰ نفر از نمایندگان روحانیت و دو تن از اشراف به مجلس ملی که در کلیسا تشکیل جلسه داده بود، پیوستند.

لوئی ۱۶ بعد از مدتی تردید و دو دلی به لغو تصمیم نمایندگان طبقه سوم اراده کرد. روز ۲۳ ژوئن در «اجلاس شاهانه» ضمن نطقی یک برنامه اصلاحات اعلام کرد که از نظر نمایندگان کافی نبود. ضمناً به نمایندگان سه طبقه دستور داد هر کدام در سالن جداگانه بکار مشغول شوند.

پادشاه جلسه را ترک کرد و اشراف و روحانیون ـ جز آنهائی که به طبقه سوم پیوسته بودند ـ بدنبال او رفتند. بلافاصله رئیس کل تشریفات سلطنتی، اراده پادشاه را به رئیس مجلس یادآوری کرد و خواست که نمایندگان جلسه را ترک کنند. رئیس پاسخ داد که نمایندگان ملت از کسی دستور نمی‌گیرند.



فتح قلعهٔ باستی، ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹

به فرمان پادشاه، چند هنگ سربازان در اطراف پاریس موضع گرفتند. در مقابل، مردم از صبح ۱۴ ژوئیه با غارت اسلحه‌خانهٔ دولتی تعدادی تفنگ بدست آوردند و برای بدست آوردن فشنگ به قلعهٔ باستی حمله کردند.

«میرابو» نیز در برابر مأمور پادشاه قد بر ا فراشت و از جانب همکاران خود سخنی گفت که شهرت بسیار یافت: بروید به آنهائی که شما را فرستاده‌اند بگوئید که ما به اراده ملت اینجا هستیم و جای خود را مگر بزور سر نیزه ترک نخواهیم کرد.

لوئی ۱۶ در برابر این پایداری عقب‌نشینی کرد و از نمایندگان روحانیون و اشراف خواست که به نمایندگان طبقه سوم بپیوندند و اصل هر نفر یک رای را پذیرفت. روز ۹ ژوئیه مجلس عنوان «مجلس ملی مؤسسان» گرفت. انقلاب سیاسی به نتیجه رسیده بود و سلطنت مطلقه دیگر وجود نداشت.

آشوب

دو اقتدار در کشور وجود داشت. اقتدار سابق یعنی اقتدار پادشاه و اقتدار جدید یعنی اقتدار مجلس. این دو با هم ناسازگار نبودند. مجلس قصد نداشت خود را جانشین اقتدار پادشاه سازد. انقلاب بورژوازی بدنبال همه یا هیچ نبود. مجلس میخواست قدرت را با پادشاه تقسیم کند ولی بین دو نگرانی بسر میبرد: از یک طرف نگران یک ضد انقلاب از طرف دربار بود و از طرف دیگر از احتمال آشوب توده مردم وحشت داشت. بخصوص اینکه بعلت شایعاتی، مثل برنامهٔ دزدان و راهزنان برای غارت اموال مردم و یا توطئه اشراف برای ایجاد قحطی در پاریس، آشوب هر روز بالا میگرفت.

موفقیت بستگی به موضع پادشاه داشت. ولی لوئی ۱۶ در حلقه دربار که از فکر انتقام بیرون نمیرفت، گرفتار بود. ملکه، برادران پادشاه

و شاهزادگان درباری با استفاده از ضعف و بی‌تصمیمی لوئی، او را به قدرت‌نمائی دعوت میکردند.

لوئی ۱۶ عاقبت تسلیم اصرار آنها شد و به یک برنامه تجمع نیروها در اطراف پاریس فرمان داد. از ۲۶ ژوئن تا اول ژوئیه بفرمان پادشاه بمرور ۱۵ هنگ سرباز در اطراف پاریس موضع گرفتند که غالب آنها آلمانی یا سوئیسی یا ایرلندی بودند. زیرا به سربازان فرانسوی که با مردم همدردی میکردند اعتمادی نداشت، و بهانه حفظ نظم در پاریس بود.

روز ۱۱ ژوئیه پادشاه، «نکر» و وزیران لیبرال را معزول کرد و بجای آنها بعضی از طرفداران قدرت‌نمائی را منصوب کرد.

خبر عزل نکر، که روز بعد در پاریس منتشر شد، به نارضائی و وحشت مردم دامن زد. شب نامه‌ها و اعلامیه‌هائی در سراسر شهر دست به دست میگشت. مردم مجسمه‌های کوچک «نکر» و «دوک دورلئان» را در شهر میگرداندند (این توضیح لازم است که دوک دورلئان پسر عموی پادشاه، از دشمنان سرسخت ملکه بود و مردم این را میدانستند.)

در باغ «پاله روایال»، یک روزنامه‌نویس که بعدها شهرت بسیار یافت بنام «کامی دمولن» درگوشه و کنار روی چهار پایه‌ای میرفت و مردم را از یک کشتار دسته جمعی بدست سربازان میترسانید و آنها را به مقاومت دعوت میکرد.

دیدن سربازان آلمانی و سوئیسی، بر ناراحتی و آشفتگی اهالی پاریس می‌افزود و خبرهای جعلیِ زد و خورد و کشتار در محلات

مختلف، بسرعت پخش میشد.

روز بعد یعنی سیزدهم ژوئیه، آشوب بالا گرفت. عده‌ای دست به غارت مغازه‌ها زدند. از طرفی جماعتی از انتخاب کنندگان پاریس، در کاخ شهرداری اجتماع کردند و یک کمیتهٔ دائمی بوجود آوردند که تصمیم به ایجاد یک نیروی امنیتی بورژوا، برای حفظ نظم گرفت. ولی این نیروی امنیتی فاقد اسلحه بود و بایستی اسلحه لازم را بدست میآورد.

فتح قلعهٔ باستی

روز ۱۳ ژوئیه که آشوب در پایتخت بالا گرفته بود، مجلس ملی مؤسسان در ورسای، در نهایت نگرانی از این وضع، هیئتی از نمایندگان را نزد پادشاه فرستاد که از او تقاضا کنند وزیران معزول را دوباره به خدمت فراخواند و نیروهای اعزامی به پاریس را بازگرداند. لوئی ۱۶ به پشتگرمیِ وزیرانِ قدرت شعار و هنگ‌های آلمانی، به نمایندگان اعزامی جواب داد که وظیفه ندارد به مجلس حساب پس بدهد. تمام روز ۱۳ ژوئیه هزاران نفر به شهرداری مراجعه و تقاضای اسلحه میکردند. در این روز نوعی انقلاب شهرداری صورت گرفت. انتخاب‌کنندگان درجه اول پاریس (یعنی افرادی که از طرف مردم، برای انتخاب نمایندگان مجلس انتخاب شده بودند)، یک کمیته دائمی بوجود آوردند و این کمیته تصمیم گرفت که فوراً یک نیروی انتظامی اختصاصی بورژوازی، با مشارکت ۸۰۰ نفر از هر حوزه شهر، برای حفظ امنیت عمومی ترتیب دهد. جای تردید نیست که این

بورژواهای مرفه الحال که اداره انقلاب پاریس را در دست گرفته بودند، میخواستند از لغزش آن بطرف هرج و مرج و تجاوز به اموال و املاک مانع شوند. در تمام شب بین ۱۳ و ۱۴ ژوئیه بدستور «کمیته»، شهر پاریس روشن ماند و طنین قدم‌های نیروی انتظامی جدید شنیده شد. گارد ملی باین ترتیب بوجود آمده بود.

مرتباً از پاریس به ورسای خبر میرسید که مردم اسلحه‌فروشی‌ها را غارت میکنند و زندانیان عادی را نیز آزاد کرده‌اند. کمیته منتخب بورژوازی پاریس هیئتی را نزد فرماندهٔ «لِزَ نوالید» فرستاد و تقاضای اسلحه برای مسلح کردن این نیرو کرد. ولی فرمانده مزبور از دادن اسلحه خودداری نمود.

از ساعت ۲ صبح روز ۱۴ ژوئیه یک خبر جعلی بسرعت در شهر منتشر شد: قتل عام مردم بوسیله سربازان آلمانی شروع شده است. از سحرگاه زنگ کلیساها بصدا در آمده و وحشت بیش از پیش بر اهالی مستولی شده بود و در تلاش بودند که بهر قیمتی هست برای دفاع از خود اسلحه بیابند مردم که میدانستند در ساختمان «لیزانوالید» اسلحه فراوان موجود است از ساعت ۶ صبح بدانجا هجوم بردند و درها را شکستند. غارت تا ساعت ۲ بعدازظهر ادامه یافت. ۳۲ هزار قبضه تفنگ بدون فشنگ و نیز ۱۲ عراده توپ بدست مردم افتاد و از آنجا که اطلاع یافتند که فشنگ و باروت در قلعه «باستی» فراوان انبار شده است، بطرف باستی حرکت کردند. سربازان محافظ «لِز نوالید» در برابر آنها مقاومتی نکرده بودند و این امر آنها را در رفتن بسوی باستی تشویق کرد.

از صبح آن روز جمعیتی هم در برابر قلعهٔ باستی که زندان دولتی بود، اجتماع کرده بودند. فرمانده باستی «مارکی دولونه» جمعاً ۱۱۰ نفر زیر فرمان خود داشت که ۳۰نفر آنها از سربازان گارد سوئیسی بودند. وی ابتدا کوشید با نمایندگان کمیته مذاکره کند ولی با اولین گلوله‌ها که معلوم نبود از کدام طرف شلیک شده است حمله و دفاع شروع شد و بعد از ۴ ساعت زد و خورد که به کشته شدن حدود ۱۰۰ نفر از مهاجمین و چند تن از مدافعین منجر شد فرمانده قلعه، بشرط آنکه به خود او و سربازان زیر فرمانش امان داده شود، تسلیم شد. سران شورش به آنها امان دادند ولی نتوانستند جمعیت خشمناک را کنترل کنند و مردم در راه بین باستی و شهرداری «لونه» و مدافعین باستی راکشتند و سرهای بریده آنها را بر فراز نیزه‌ها در شهر گرداندند. فاتحان، زندانیان باستی را که عبارت بودند از ۴ تن محکوم به جعل پول رایج و یک تن زندانی بخاطر اعمال منافی اخلاق و دو دیوانه، آزاد کردند. دو روز بعد خراب کردن قلعه آغاز شد و شنیدنی است که یکی از مقاطعه‌کاران حمل مجانی آوار ساختمان را تقبل کرد ولی بعدها هر سنگ را با نقش یادگاری، به کلکسیونرهای آلمانی و انگلیسی فروخت و از این راه ثروت هنگفتی کسب کرد.

در ورسای، خبر کشتار باستی مایه نگرانی شدید نمایندگان مجلس شد. بعدازظهر دو هیئت نمایندگی از سوی مجلس بدیدار پادشاه رفتند و وضع پاریس را به وی گزارش کردند. لوئی ۱۶ تنها به یک گروه از سربازان مرکز پاریس دستور فرستاد که به حومهٔ شهر عقب بنشینند و امیدوار بود که با کمک سایر هنگ‌های مستقر در

حوالی پایتخت شورش را بخواباند و با بی‌خیالی، مثل معمول زود به اطاق خوابش رفت و خوابید.

«دوک دولار و شفوکو» جامه‌دار خاصه پادشاه، ساعتی بعد او را بیدار کرد و تقاضا نمود که برای تسلط بر اوضاع، صبح روز بعد به مجلس برود. حکایت شده است که پادشاه به او گفته است: «این یک شورش است» و «لاروشفوکو» جواب داده است: «نه اعلیحضرتا، یک انقلاب است». لوئی ۱۶ عاقبت واقعیت تلخ را پذیرفت. روز بعد به نیروهای متمرکز در پاریس فرمان داد که پایتخت را تخلیه کنند و دوباره «نکر» را به وزارت فرا خواند.

در شهرداری پاریس انتخاب کنندگان درجه اول خود را «کمون پاریس» و مرجع ذیصلاح برای تصمیم‌گیری درباره امور شهر، اعلام کردند، روز ۱۵ ژوئیه یک هیئت از نمایندگان مجلس تحت ریاست «لافایت» و «بایی» به شهرداری پاریس رفتند و با فریادهای «زنده باد ملت» «زنده باد نمایندگان ملت» مورد استقبال قرار گرفتند. فاتحان باستی، لافایت قهرمان انقلاب امریکا را به فرماندهی نیروی انتظامی بورژوازی، که عنوان «گارد ملی» گرفت، انتخاب کردند و بایی رئیس مجلس را که مبتکر سوگند «ژودوپوم» بود بعنوان شهردار پاریس برگزیدند.

لوئی ۱۶ برای آرام کردن آشفتگی مردم روز ۱۷ ژوئیه به پاریس رفت و در معیت لافایت فرمانده گارد ملی وارد شهر شد و مورد استقبال «بایی» شهردار جدید قرار گرفت. پادشاه هنگام عبور از میان صفوف اهالی مسلح پاریس وحشت کرده بود. شهردار روبان سه رنگ

راکه به الهام لافایت، بعنوان رنگهای اتحاد ملی انتخاب شده بود، باو تقدیم کرد. پادشاه آنرا گرفت و به کلاه خود نصب کرد و از این لحظه وحشتش زائل شد زیرا مردم با دیدن این حرکت او به هیجان آمدند و اشکریزان فریادهای «زنده باد پادشاه ما» سر دادند.

پایان رژیم فئودال

بنظر میرسید که پادشاه انقلاب را پذیرفته است. ولی در دربار اضطراب روز افزون بود. از فردای فتح باستی شاهزادگان درجه اول آغاز به مهاجرت کردند. برادر دوم پادشاه با فرزندانش و به دنبال آنها بسیاری از نزدیکان پادشاه و جمعی از اشراف، به رضایت و حتی توصیه خود لوئی ۱۶، راهی بلژیک و ایتالیا شدند.

در نیمه دوم ماه ژوئیه آشوب و خشونت ادامه یافت. در پاریس دو تن از رجال عالی رتبه دولتی را به اتهام سوء استفاده در معاملات غلات و در نتیجه فراهم ساختن زمینه قحطی، دار زدند.ولی مهم‌تر از آن آغاز آشوب در روستاها بود. برخی از تاریخ‌نویسان وقایع نیمه دوم ژوئیه را انقلاب سوم نامیده‌اند. به این ترتیب که تبدیل مجلس طبقاتی به «مجلس ملی مؤسسان» را انقلاب حقوق‌دانان و وقایع ۱۴ ژوئیه را انقلاب پاریسی‌ها و حرکت کشاورزان در نیمه دوم ژوئیه را «انقلاب روستا» عنوان داده‌اند. بحران سیاسی و اقتصادی، افزایش تعداد گدایان و ولگردان و راهزنان، امنیت را در روستاها بخطر انداخته بود. روستائیان بر اثر شایعاتی بی‌اساس، که درباره حمله این افراد و دولت‌های خارجی به دهات، برای غارت و آتش زدن



انتقال پادشاه و ملکه از ورسای به پاریس ۶ اکتبر ۱۷۸۹

جمعیت کثیری از مردم پاریس، که زنان پیشاپیش آنها حرکت می‌کردند، به ورسای رفتند و پادشاه و ملکه را به پاریس آوردند.

خرمن‌ها دهن به دهن می‌گشت، به وحشت افتادند و مسلح شدند.

این ایام را مورخین روزهای «وحشت بزرگ» نامیده‌اند و علت آنرا باید در این واقعیت دید که روستائیان سهم خود را از انقلاب، که بورژواهای شهرها به آن توجهی در خور نکرده بودند، می طلبیدند. با تفنگ و داس و چماق بشدت به در انقلاب بورژوازی ـ که در باز کردن آن مردد بود ـ میکوبیدند. در بسیاری از ولایات روستائیان قصرها را آتش زدند و بعضی قصرنشینان را کشتند. نمایندگان مجلس در ورسای از این قیام روستائیان به وحشت افتادند. زیرا دیگر منافع اشراف نبود که به خطر افتاده بود. بسیاری از بورژواهای ثروتمند نیز املاک و قصرهای اشرافی را مالک شده بودند. بحث درباره این موضوع در مجلس ادامه داشت تا آنکه در جلسه روز ۴ اوت ۱۷۸۹ به پیشنهاد دو تن از نمایندگان اشراف لیبرال ـ ویکنت دونوآی دوک دگیون، مهر پایانی به رژیم فئودال زده شد.

در این جلسه مساوات در برابر مالیات و حذف حقوق فئودال به تصویب رسید و نمایندگان ساعت ۳ صبح، قبل از ترک جلسه، برای اینکه رسماً پادشاه را در امر ایجاد دنیای جدید شریک ساخته باشند، لوئی ۱۶ را «زنده کننده آزادی فرانسه» اعلام کردند.

بموجب این قانون مساوات در برابر قانون اعلام گردید. معافیت‌های مالیاتی و حقوق فئودال درباره افراد، مثل بیگاری و وظیفه نگهبانی قصرها، ملغی شد. در تمام مشاغل بروی عموم باز شد. قضاوت مجانی و برای همگان یکسان اعلام شد. عشریه روحانیت ملغی گردید ولی حقوق فئودال درباره املاک قابل

خریداری اعلام شد. در واقع اجتماع بزرگ بورژواها حقوق مدنی خود را جایگزین حقوق اشراف کرد.

اعلامیهٔ حقوق بشر

در این ماههای تابستان بتدریج تمایلات گروه‌ها مشخص می‌گردید: دست راستی‌ها، یعنی جمعی از اشراف که طرفدار نظم گذشته بودند ـ میانه‌روها که یک سلطنت مشروطه از نوع انگلیسی با دو مجلس میخواستند ـ چپ‌تر از آنها «میهن دوستان طرفدار قانون اساسی» مرکب از اکثریت طبقه سوم و اشراف لیبرال و روحانیون پائین دست بودند که در مجلس اکثریت داشتند و یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های آنان «میرابو» بود ـ چپ افراطی که طرفدار انتخابات عمومی یک درجه‌ای بود. عاقبت طرفداران سیستم یک مجلسی غلبه کردند و درباره حق و توی پادشاه به این تصمیم رسیدند که پادشاه حق و توی تعلیقی دارد و میتواند تا دو دوره تقنینیه، توشیح قانون را به تأخیر بیندازد. مذاکرات مجلس دربارهٔ یک منشور حقوق بشر به پیروی از اعلامیهٔ استقلال‌طلبان امریکا، از ماه ژوئیه آغاز شده بود. پس از ده روز بحث، متن اعلامیهٔ حقوق بشر در یک مقدمه و ۱۷ ماده به تصویب رسید. مؤلفین این سند که میخواستند که اعلامیه برد جهانی داشته باشد حقوق غیرقابل گذشت و انتقال انسان را بیان کردند. در درجهٔ اول این حقوق، آزادی در اشکال گوناگونش بود. آزادی شخصی، آزادی فکر، آزادی اعتقاد مذهبی. آزادی اجتماعات... ـ و آزادی را «حق انجام هر کاری که به

دیگری ضرری بزنند»، تعریف کردند. دیگر از آزادی‌های غیرقابل تخطی، حق مالکیت، حق مقاومت در برابر ستم (به این ترتیب طغیان ۱۴ ژوئیه توجیه میشد) بود. مساوات جزء حقوق غیرقابل گذشت و انتقال نیامد. ولی ماده اول اعلامیه صراحت داشت که افراد «آزاد بدنیا می‌آیند و آزاد و مساوی از نظر حقوق باقی میمانند»، همه افراد مملکت، برحسب قابلیت‌هاشان میتوانند به تمام مشاغل عمومی دست یابند. در زمینه سازمان سیاسی، مجلس مؤسسان اعلام کرد که: «حاکمیت ناشی از ملت است» و قانون تظاهر اراده عمومی است و مشارکت مالی مردم در مخارج مملکت باید به تصویب نمایندگان ملت برسد. یک ماده نیز به تفکیک قوا، بعنوان اساس هر حکومت ملی برای ممانعت از حکومت فردی، اختصاص یافته بود. این اعلامیه اشاره‌ای به پادشاه و سنت سلطنتی نمی‌کرد. بعضی مورخین در این باره نوشته‌اند که این اعلامیه بیشتر رنگ جمهوریخواهی بخود گرفته و بصورت «یک ماشین جنگی علیه رژیم گذشته» درآمده بود با وجود بسیاری نارسائی‌ها (از جمله سخن از حقوق مردم بود بدون ذکری از تکالیف آنها) و با آنکه انقلاب بسیاری از اصول اعلام شده در ۱۷۸۹ را زیر پاگذاشت اعلامیه حقوق بشر طنین قابل توجهی نه تنها در فرانسه، که در سراسر جهان یافت.

مهمانی گارد سلطنتی

در ورسای این مصوبات مجلس با خشم و نفرت درباریان روبرو شد لوئی ۱۶ بین پذیرفتن اصلاحات و سرکوبی مجلسیان مردد بود.

نظر پادشاه برای مجلسیان معمائی شده بود و با بی‌صبری انتظار می‌کشیدند که او مصوبات مربوط به لغو حقوق فئودال و اعلامیه حقوق بشر را توشیح کند. در مقابل، اطرافیان پادشاه و بخصوص ملکه ماری آنتوانت، او را به مقاومت و قدرت‌نمائی تشویق میکردند. در پاریس اغتشاش و آشوب رو به افزایش بود. انجمن‌ها و کلوب‌ها که به تازگی تأسیس شده بودند (بخصوص کلوب نمایندگان بروتانی، کلوب ژاکوبن‌های آینده) و روزنامه‌هایی که یکی بعد از دیگری تأسیس میشد بخصوص روزنامه «میهن‌پرست فرانسوی» متعلق به «بریسو» و روزنامه «دوست ملت» متعلق به «ما را»، با انتشار مقالات تند و تیز به آتش اغتشاش دامن میزدند. از طرف دیگر ایادی «دوک دورلئان» پسر عمومی شاه، که چشم به تاج و تخت داشت به بالا بردن تب عمومی کمک میکردند.

وزیر جنگ از ترس طغیان مردم یک هنگ سربازان وفادار به سلطنت را از شمال فرانسه به ورسای آورد. روز اول اکتبر افسران گارد سلطنتی به افتخار هم قطاران شمالی خود یک مجلس مهمانی ترتیب دادند. روز بعد یکی از روزنامه‌های پاریس نوشت که افسران مهمان در حضور پادشاه و ملکه، نوار سه رنگ (علامت انقلاب) را زیر پا لگد مال کرده‌اند و این توهینی به ملت است. همین نوشته آشوبی بپا کرد. زنگ کلیساها را به صدا در آوردند. اعلامیه‌های بسیار در شهر منتشر شد که از خطر «توطئهٔ اشراف «سخن می‌گفتند. روز ۴ اکتبر به طغیان عمومی از مجراهای اسرارآمیزی، دامن زده شد. در این ایام توده مردم پاریس، از نگرانی قحطی و ناامنی در اوج هیجان بودند.

جمعیت کثیری از زنان، از خانه‌دار و فروشنده و کارگر، تصمیم گرفتند بطرف ورسای حرکت کنند و از پادشاه طلب نان کنند.

روز ۵ اکتبر یک جمعیت چند هزار نفری از زنها بطرف ورسای براه افتادند. عده‌ای از مردها نیز که آرایش زنانه کرده بودند به آنها پیوستند. این برنامه‌ای بود که از پیش تدارک شده بود. و آشوبگران پاریس با اطمینان به اینکه قوای انتظامی با زنها نمی‌توانند با خشونت رفتار کنند، آنها را به حرکت تحریک کرده بودند. بعد از حرکت این جمعیت، در حالی که صدای زنگ‌های کلیساها همچنان بلند بود، عده کثیری از افراد گارد ملی جدید التأسیس در میدان شهرداری اجتماع کردند. قصد آنها این بود که بدنبال زنها بطرف ورسای بروند. لافایت فرمانده گارد کوشش بسیار کرد که آنها را از حرکت منصرف کند. و وقتی نتیجه نگرفت خود نیز باتفاق آنها براه افتاد. و شهرداری انقلابی پاریس دو نفر از اعضاء خود را همراه او کرد که مأموریت داشتند پادشاه را به پاریس بیاورند. در نتیجه یک جمعیت دومی مرکب از ۱۵ هزار نفر افراد گارد ملی بطرف ورسای حرکت کرد گروه کثیری از اهالی پاریس، مخلوطی از توده و بورژوا، مسلح به تفنگ و نیزه و چماق بدنبال آنها، از طریق شانزه لیزه و دهکده «سِور» براه افتادند.

پادشاه در پاریس

جمعیت اول، مرکب از زنان، بعد از چند ساعت وقتی به ورسای رسیدند یکسره به طرف مجلس ملی رفتند. هیئتی از آنها به داخل

مجلس رفت «مونیه» که ریاست مجلس را داشت از سوی مجلس مأموریت یافت که همراه چند تن از مجلسیان نمایندگان زنان را نزد پادشاه ببرد. لوئی ۱۶ که با عجله از شکار برگشته بود آنها را به حضور پذیرفت. ولی زنان به محض روبرو شدن با پادشاه، تحت تأثیر قرار گرفتند. یکی بیهوش شد و بعضی به گریه افتادند. پادشاه که از این برخورد اطمینان خاطر یافته بود، بیانات محبت‌آمیزی ایراد کرد و گفت که دستور میدهد وسیله نقلیه در اختیارشان بگذارند که به پاریس برگردند. ولی نمایندگان زنان به میان بقیه همراهان خود برگشتند و در انتظار ماندند، رئیس و نمایندگان مجلس که نزد پادشاه مانده بودند از او توشیح مصوبات مجلس را تقاضا کردند. لوئی ۱۶ ابتدا به فکر افتاد که بطرف «را مبویه» فرار کند ولی وقتی مطلع شد که لافایت و گارد ملی در راه هستند منصرف شد و عاقبت شب کتباً به رئیس مجلس اطلاع داد که مصوبات مجلس را توشیح میکند.

وقتی افراد گارد ملی و همراهان به ورسای رسیدند دوباره وضع بحرانی شد. لافایت و دو نماینده شهرداری به حضور پادشاه رفتند و نمایندگان شهرداری تقاضای انتقال پادشاه و خانواده سلطنتی به پاریس را باطلاع او رسانیدند. پادشاه جواب خود را به فردای آن شب موکول کرد.

مجلس همچنان بی‌وقفه جلسه داشت و زنهای پاریس غالباً صحبت نمایندگان را با فریادها و شعارها قطع میکردند. عاقبت ساعت ۳ بعد از نیمه شب وقتی لافایت به مجلس رفت و به نمایندگان اطمینان داد که اوضاع روبراه است، جلسه را ختم کردند.

آن شب جمعیت زنان و راه‌پیمایان پاریسی همچنان در ورسای ماندند و بعکس پادشاه و لافایت، نخوابیدند و تا صبح در کنار آتش‌هائی که روشن کرده بودند به خواندن سرودهای انقلابی و شراب خوردن بسلامتی نمایندگان ملت، مشغول بودند.

صبح روز ۶ اکتبر جمعیت دوباره بطرف قصر سلطنتی به حرکت در آمد، نرده‌های قصر در برابر فشار جمعیت فرو افتاد. چند تن از سربازان گارد سلطنتی که کوشیدند مانع ورود مردم شوند به قتل رسیدند و سرهاشان از بدن جدا شد. جمعیت فریادکشان بداخل قصر هجوم بردند. ملکه وحشت‌زده خود را به اطاق خواب پادشاه رساند.

لافایت به کمک خانواده سلطنتی دوید ولی دیر بود، جمعیت فاتح شده بود. با فریاد از پادشاه و ملکه میخواست که به پاریس بیایند.

پادشاه یک بار دیگر تمکین کرد و چند ساعت بعد کاروان عجیب و فجیعی براه افتاد. جمعیت کثیری کالسکه سلطنتی را احاطه کرده بودند. مردم پیشاپیش کالسکه سلطنتی که لوئی ۱۶ و ماری آنتوانت و فرزندانشان در آن جا گرفته بودند ــ سرهای بریده افراد گارد سلطنتی را بر سر نیزه حمل می‌کردند. مسافت بین ورسای و پاریس در شش ساعت طی شد. «بایی» شهردار پاریس، جلوی دروازه «شایو» از پادشاه استقبال کرد و کلید شهر را به وی تقدیم کرد. عاقبت کالسکه‌ها به قصر متروک «تویلری» رسیدند. اهالی پاریس شادی می‌کردند که پادشاهشان را از میان درباریان ورسای بیرون کشیده و به میان خود آورده بودند.

انقلاب پیروز

انقلاب پیروز شده بود. ظرف پنج ماه (از ماه مه تا اکتبر) بنای سلطنت مطلقه فرو ریخته بود. پادشاه دیگر قدرتش را نه به اراده خداوند، که به اراده ملت داشت. جنبش توده‌های مردم آرام‌تر بنظر میرسید امید دوران بهتری میرفت. لوئی ۱۶ به اراده مردم تسلیم شده و از ورسای به پاریس نقل مکان کرده و محبوبیت خود را در دل پاریسی‌ها بازیافته بود. چند روز بعد مجلس ملی هم بدنبال او به پایتخت منتقل شد و در سالنی در مجاورت باغ تویلری مستقر گردید. روز ۴ فوریه ۱۷۹۰ پادشاه به مجلس رفت و مورد استقبال گرم نمایندگان قرار گرفت. در این هنگام نمایندگانی که در مجلس ملی مؤسسان نقش مؤثری داشتند، در درجه اول، مثلث «بارناو»، «دوپور»، و «لامت» بودند که از اختیارات محدود پادشاه طرفداری می‌کردند. درکنار این‌ها دو شخصیت بارز قرار داشتند: یکی «میرابو» که طرفدار امتیازات بیشتری برای پادشاه بود و به مرور خود را به او نزدیک میکرد. در برابر او «لافایت» قرار داشت. وی که فرمانده گارد ملی یعنی نیروهای مسلح بورژواها بود، اعتقاد داشت که روز ۱۶ اکتبر، جان پادشاه را در مقابل زنان مهاجم حفظ کرده است. این دو تن با یکدیگر دشمن بودند و دربار از هر دو متنفر بود. درگروه چپ افراطی نیز سه نماینده تندرو وجود داشتند که نفوذشان روز افزون بود «پتی یون»، «بوزو»، و مخصوصاً «روبسپیر».

ولی جدا از پادشاه و دربار، جدا از مجلس ملی، نیروهای دیگری وجود داشتند که قدرتشان به مرور زیاد میشد. امور مملکتی با

حرارت و هیجان در کلوب‌ها مورد بحث قرار میگرفت. معروف‌ترین این کلوب‌های انقلابی که ابتدا «کلوب اهالی بروتانی» و بعد «جامعه دوستان قانون اساسی» نامیده میشد، در خیابان «سنت اونوره» پاریس در دیر «ژاکوبن»ها مستقر شده بود (که بعدها به این اسم نامیده شد). مردم در این کلوب برای شنیدن سخنان نمایندگان و انقلابیون تندرو مثل «پتی یون» و «روبسپیر» جمع میشدند. کلوب دیگری که از نظر سیاسی از این‌ها چپ‌تر بود کلوب «کوردلیه» بود که افرادی چون «دانتون»، «کامی دِمولن» و «فابر دگلانتین» از اعضاء آن بودند. در مقابل آنها کلوب طرفداران سلطنت بود که عمری طولانی پیدا نکرد.

درکنار کلوب‌ها باید از نفوذ فوق‌العاده روزنامه‌ها بر افکار عمومی یاد کرد که با مقالات تند و هیجان‌انگیز مردم را به حرکت در می‌آوردند.

در این محیط نامطمئن، نمایندگان مجلس مؤسسان خود را بین دو مشکل گرفتار می‌دیدند: آیا پادشاه به طیب خاطر کاهش اختیاراتش را خواهد پذیرفت؟ و آیا انقلابیون به آنچه بدست آمده اکتفا خواهند کرد یا باز نیروهای توده‌ای را برای زیاده‌طلبی به حرکت در خواهند آورد؟

آینده باید جواب این نگرانی‌های آنها را میداد.

سال سعد

در پایان سال ۱۷۸۹ آنهائی که به ترازنامه حوادث می‌اندیشیدند، این سال را «سال سعد» نامیدند. آنچه بدست آمده بود در مقایسه با ضایعات و تلفات، بسیار می‌نمود: مجلس طبقاتی، که تنها به منظور



کنت دومیرابو (۱۷۹۱ ـ ۱۷۴۹)

مرگ ناگهانی میرابو ـ که از سال پیش تلاش می‌کرد سلطنت را نجات دهد برای پادشاه ضربت سختی بود.

چاره‌جوئی بحران مالی و اقتصادی تشکیل یافته بود، به مجلس ملی مؤسسان بدل شده بود. روز ۴ اوت امتیازات فئودال ملغی شده بود. اعلامیه حقوق بشر نظام اجتماعی تازه‌ای را پی‌ریزی کرده بود، با انتقال پادشاه از ورسای به پایتخت،بورژوازی فرانسه احساس امنیت بیشتری می‌کرد. ولی سرعتِ آهنگِ حوادث، بسیاری را غافلگیر کرده بود. رژیم گذشته افراد را به چنین سرعتی عادت نداده بود. با آنکه اندیشهٔ حاکم بر قرن هجدهم، اندیشهٔ تغییرات و تبدیلات بنیادی بود، با همهٔ درخشندگی‌اش بیشتر در اطراف «هدف‌ها» دور زده بود و به «وسیله‌ها» توجهی نشده بود. اشراف لیبرال بورژواها بیشتر به یک استراتژی اصلاح‌طلبانه پرداخته بودند تا به تاکتیک انقلابی. میخواستند رژیم مستقر را سرنگون سازند ولی یا به امید پادشاه بودند یا چشم اعتماد به گذشت زمان و افکار روشن جامعه دوخته بودند و هیچگاه به خشونت انقلابی قشرهای تیره‌بخت جامعه و بیداری خونبار آنها، نیندیشیده بودند. از این جهت انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه یک نمونه عکس انقلاب ۱۹۱۷ روسیه است.

لنین و بلشویک‌ها با کمال دقت، قالب‌ها، اتحادها و آهنگ‌های انقلاب را پیش‌بینی کرده بودند ولی تصور آنها از آینده لبریز از وهم و خیال بود. این استالین بود که رجعت به واقعیت را عهده‌دار شد. به عکس، بورژوازی فرانسه در ۱۷۸۹ بسیار بهتر از مارکسیست‌های ۱۹۱۷ می‌دانست که به کجا میخواهد برود و به کجا میرود ولی از پیش‌بینی حوادث راه غافل بود. بهیچوجه حساب نمی‌کرد که راهش از چه پیچ و خم خونباری می‌گذرد. این پروردگان اندیشه‌های

مونتسکیو، روسو، ولتر و فیزیوکرات‌ها، میدانستند چه میخواهند ولی به این امید بودند که با حمایت و کمک پادشاه به افکار خود جامهٔ عمل بپوشانند. در صورتی که لوئی ۱۶ از آغاز تا پای گیوتین، از جامعه طبقاتی چشم نپوشید. از همان روز ۲۳ ژوئن که به مجلس رفت به نمایندگان فهماند که تا کجا حاضر است پیش برود: نوعی آزادی سیاسی و مساوات در برابر مالیات بله، ولی مساوات و حذف طبقات هرگز!

لوئی ۱۶ راه آن انقلابی را که رؤیای قرن روشنائی و منظور نظر روشنفکران بود سد میکرد. ولی در این ماههای پائیز ۱۷۸۹ هنوز چشم‌ها بروی واقعیت باز نشده بود.

ادامهٔ بحران مالی

آنچه در این ایام بخصوص مایهٔ اشتغال خاطر دولت و نمایندگان بود، ادامه بحران مالی بود. تغییرات و تحولات سیاسی و اجتماعی که در طول تابستان صورت گرفته بود، گرهی از کار بحران مالی مملکت باز نکرده بود و شبح ورشکستگی بشدت جلوه مینمود. صندوق مالیات‌های دولت خالی مانده بود. از قرضه‌های ملی پیاپی، ابتکار «نکر»، چیزی بدست نیامده بود. یک مالیات جدید مصوبهٔ مجلس، با عنوان «مشارکت میهن‌پرستانه» به میزان یک چهارم درآمد، حاصل چندانی ببار نیاورده بود، وضع مالی به بن بست رسیده بود. عاقبت یکی از نمایندگان بنام «تالِران» ــ که بعدها به نام او مکرر بر خواهیم خورد ــ بعنوان چاره‌جوئی پیشنهادی را مطرح کرد.

«تالِران» که خود روحانی واسقف شهر «اُوتَن» بود، پیشنهاد کرد که دارائی عظیم کلیسا که به ۳ میلیارد لیور بالغ میشد، در اختیار ملت گذارده شود و دولت مخارج انجام فرائض مذهبی و حقوق روحانیون و هزینه مؤسسات خیریه را عهده‌دار شود.

این پیشنهاد مورد حمایت «میرابو» قرارگرفت و با وجود مخالفت عده‌ای از نمایندگان، با اکثریت عظیمی در تاریخ ۲ نوامبر تصویب شد. چند هفته بعد از طرف دولت ۴۰۰ میلیون اوراق بهادار بنام «آسین یا» باربح ۵ درصد به تضمین اموال مصادره شدهٔ کلیسا منتشر شد و در ماه دسامبر برای اینکه املاک و اموال مصادره شدهٔ کلیسا آسان‌تر به فروش برسد، از روحانیون خواسته شد که کلیساها و دیرها را تخلیه کنند. اموال به این ترتیب ملی شدهٔ روحانیت که «اموال ملی» نام گرفت، از طریق مزایده به فروش گذاشته شد. در مرحلهٔ بعد بنا به تصویب مجلس، ربع اوراق بهادار مذکور نیز حذف شد و بصورت پول کاغذی در آمد. دولت برای جبران کسر بودجه، مرتباً پول کاغذی منتشر میکرد این امر موجب تورم روز افزونی میشد. ولی مجلس یک نکته را در نظر داشت و آن این بود که ــ بقول یکی از نمایندگان ــ دارندگان این اوراق و خریداران «اموال ملی» خواه و ناخواه مدافعین انقلاب خواهند بود.

روحانیت دولتی

به دنبال ملی کردن اموال کلیسا، از آنجا که قرار بود دولت هزینه زندگی روحانیون را بپردازد، تجدید تشکیلات کلیسا در فرانسه

ضروری بنظر رسید. پس از هفته‌ها بحث‌های پر سر و صدا در مجلس و علی رغم مخالفت دست راستی‌ها تشکیلات جدید روحانیت در ۱۲ ژوئیه ۱۷۹۰ به تصویب رسید. مهمترین مقررات جدید در این زمینه جدائی کلیسا از پاپ بود. به این ترتیب که مقرر گردید که کشیش‌ها و اسقف‌ها بوسیله مجمع روحانیون استان یا شهرستان، بدون اینکه تأیید پاپ ضروری باشد، انتخاب شوند و فقط انتخاب آنها متعاقباً به اطلاع پاپ برسد.

لوئی ۱۶ با اعتقادات عمیق مذهبی، نمی‌توانست بدون نظر پاپ بر این قانون صحه بگذارد. لذا نظر پاپ را استفسار کرد. چون رسیدن پاسخ پاپ بطول انجامید، به توصیهٔ دو نفر از روحانیون لیبرال، عاقبت قانون را توشیح کرد. از اقدامات دیگر مجلس ملی مؤسسان در این ایام تقسیم فرانسه به ۸۳ استان و تقسیمات فرعی استان‌ها بود. که استان‌های مختلف را به نام رودخانه‌ها و کوه‌ها و یا دریاهای نزدیک نامگذاری کردند و در رأس هر استان انجمن‌های انتخابی ولایتی قرار داده شد. شهر پاریس به ۶۰ محله تقسیم شد. از جمله دیگر اقدامات مجلس در این دوره لغو القاب اشرافی موروثی بود. اقدام اخیر مجلس که قدمی دیگر در راه ایجاد مساوات بین افراد بود، با جشن بزرگی که برای سالگرد ۱۴ ژوئیه تدارک دیده میشد، ارتباط داشت که جشن فدراسیون ملی بود.

جشن فدراسیون

این عنوان فدراسیون ازکجا آمده بود؟ از اواخر سال ۱۷۸۹ کشش

به هماهنگی و اتحاد در سراسر مملکت محسوس بود. وطن دوستان در یک جهش خودجوش، تصمیم گرفته بودند که دهکده به دهکده و شهر به شهر و استان به استان با یکدیگر دست اتحاد بدهند. این اجتماعات یعنی اتحاد بین دو دهکده یا دو شهر عنوان «فدراسیون» گرفت. اوائل ژوئن ۱۷۹۰ «بایی» شهردار پاریس به مجلس پیشنهاد کرد که در پاریس جشنی بنام جشن «فدراسیون» برای تمام ملت در روز سالگرد فتح باستی برگذار گردد.

نمایندگان «گارد ملی» که در هر یک از استان‌ها تشکیل شده بود، از اواخر این ماه بطرف پاریس برای شرکت در جشن، براه افتادند. اوائل ژوئیه ۱۴/۰۰۰ نفر از آنها به پاریس رسیدند و از طرف لافایت و مردم مورد استقبال قرار گرفتند. تازه واردین مکرر نسبت به پادشاه اظهار وفاداری کردند. اهالی پاریس خود به تدارک جشن و محل برگذاری آن «شان دومارس» اقدام کردند. تمام مردم از زن و مرد و جوان و پیر و حتی اطفال، با بیل و کلنگ به تسطیح میدان و بر پا کردن طاق نصرت و سکوی بزرگِ میانی، با عنوان «محراب وطن» پرداختند. این صحنه با شکوه بدست مردم، و باکار شبانه روزی آنها ظرف یک هفته آماده شد.

روز ۱۴ ژوئیه مراسم جشن علی رغم باران شدید، با حضور جمعیت عظیمی برگذار شد.

برای پادشاه جایگاه مخصوصی ساخته شده بود و تختی که لوئی ۱۶ باید بر آن جلوس میکرد با مخمل آبی تزئین شده بود. برای ملکه ماری آنتوانت و نمایندگان مجلس تریبون مخصوصی تدارک دیده



مارکس دولافایت (۱۸۳۴ ـ ۱۷۵۷)

ژنرال جوان، لافایت، قهرمان جنگ استقلال امریکا، به ریاست گارد ملی منصوب شده بود.

بودند که از همه تریبون‌ها بلندتر بود.

صدها هزار تن از اهالی پاریس و مردم شهرستان‌های فرانسه که بسیاری از آنها طی روزها راه پیمائی با پای پیاده خود را به پاریس رسانده بودند، از سحرگاه در دشت وسیع «شان دومارس» اجتماع کرده بودند و علی رغم باران تند به جشن و سرور مشغول بودند، هیأت‌های نمایندگی شهرها که از ساعت ۸ صبح از محل باستی حرکت کرده بودند، در صفوف منظم به محل جشن میرسیدند.

پس از رسیدن پادشاه و ملکه که مورد استقبال گرم جمعیت قرار گرفتند و هنگامی که سکوت بر میدان بزرگ حکمفرما شد، لافایت فرمانده گارد ملی، جلوی جایگاه سلطنتی از اسب پیاده شد و طبق رسم، گزارش داد و اوامر پادشاه را شنید. از میان سیصد روحانی، که نوا رسه رنگ را بر سینه حمایل کرده بودند، «تالِران» اسقف انقلابی، لنگ لنگان بطرف میز عبادت رفت و مراسم دعا را بجا آورد. سپس لافایت بر جایگاه رفیعی قرار گرفت و سوگند وفاداری به ملت، به قانون و به پادشاه را جمله به جمله ادا کرد که بوسیله کلیه نمایندگان مجلس و هیأت‌های نمایندگی تکرار شد. پس از پایان موسیقی که بوسیله هزار و دویست نوازنده اجرا شد و پس از شلیک ۴۰ تیرتوپ، لوئی ۱۶ از جا برخاست و در میان سکوت جمعیت عظیم سوگند یاد کرد که حافظ قانون اساسی باشد. مردم با شور و شوق بی‌مانندی از سوگند پادشاه قدردانی کردند و هیجان جمعیت وقتی به اوج رسید که ملکه ماری آنتوانت ولیعهد کوچک را روی دست بلند کرد و گفت:

«پسرم با من در همین احساسات شریک است». تمام شب را تا صبح روز بعد اهالی پاریس و مهمانان شهرستان‌ها جشن گرفتند و پایکوبی کردند. قلب‌ها مملو از شادی و خوشبختی بود. زیرا می‌دانستند که پادشاه با ملت آشتی کرده است.

«میشله» مورخ نامدار قرن نوزدهم پایکوبی این ساعات را چنین توصیف میکند: «ملتی طفل و نابینا با بی‌خیالی، بین گذشته غم انگیز و آینده پرعظمتش میرقصید.»

تکفیر پاپ

به رغم این محیط جشن و شادی و همبستگی ملی، ابرهای سیاه هنوز در آسمان بود، طرفداران انقلاب نگران بودند که حرارت انقلابی مردم فروکش کند و میکوشیدند که دوباره شور و هیجانی ایجاد کنند. گاهگاه این طرف و آنطرف، در استان‌ها، علائم آشوب ظاهر میشد و از طرفی ارتش انضباط سابق را از دست میداد.و آشوبگران «دوک دورلئان» پسر عموی پادشاه، هنگ‌هائی را به طغیان تحریک می‌کردند. در سال ۱۷۹۰ چندین طغیان در شهرستان‌ها بشدت سرکوب شد. در این میان مسئله روحانیت دولتی و مشکلاتی که ایجاد کرده بود مزید بر علت شده بود. مجلس ملی برای وادار کردن روحانیون به تمکین، بعنوان اینکه کارمندان دولت هستند، تصویب کرد که همگی اعم از اسقف و کشیش و غیره باید به مقررات جدید سوگند وفاداری یاد کنند و آنهائی که از ادای سوگند امتناع نمایند، از کار برکنار خواهند شد. پادشاه از امضای این قانون

خودداری نمود ولی پس از تظاهرات گسترده‌ای که جلوی کاخ سلطنتی انجام گرفت بناچار آن را توشیح کرد.

اما اجرای مقررات جدید آسان نبود. نیمی ازکشیش‌ها سوگند یاد کردند ولی تمام اسقف‌ها بجز هفت نفر (از جمله تالِران) ـ از ادای سوگند خودداری کردند و ازکار برکنار شدند. جانشینان آنها به وسیلهٔ تالِران و سایر اسقف‌های سوگند خورده تعیین شدند. پاپ تشکیلات جدید روحانیت در فرانسه را بشدت محکوم کرد. و اهالی پاریس علیه او به تظاهرات شدیدی دست زدند. تصمیم پاپ در روحیهٔ لوئی ۱۶ که شدیداً مذهبی بود، اثر نامطلوبی گذاشت.

مرگ میرابو

در این ایام مرگ میرابو بر اشتغال خاطر پادشاه افزود. کنت دومیرابو که از طبقه اشراف بود بعلت زندگی آشفته و هرزگی‌های متعدد و چند بار اقامت در زندان، از سوی پدرش و اصولاً طبقه اشراف طرد شده بود. ولی از سوی طبقه سوم شهر «اکسن» به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود. ناطقی کم‌نظیر بود که مجلس مالی مؤسسان را همیشه و بشدت تحت تأثیر قرار میداد. میرابو از یک سال پیش در تلاش بود که سلطنت را نجات دهد. بوسیله یکی از دوستانش با پادشاه و ملکه ارتباط مستقیم برقرار کرده بود و مخفیانه با آنها دیدار می‌کرد و بعنوان راهنمایی یادداشت‌هایی برای آنان میفرستاد. در مقابل، تقاضا کرده بود که پادشاه قروض او را بپردازد. مردم از این تماس‌ها اگر اطلاعی نداشتند بوئی برده بودند و

دشمنانش صریحاً می‌گفتند «میرابو خود را فروخته است». لافایت که منصفانه‌تر قضاوت میکرد می‌گفت: «او در جهت اعتقاداتش پول می‌گیرد.» اعتقاد میرابو این بود که یک سلطنت مشروطه با یک قوهٔ مجریهٔ ضعیف زیاد دوام نمی‌آورد و می‌خواست که اقتدارات پادشاه افزایش یابد. بهمین جهت بود که از حق و توی پادشاه در مورد جنگ و صلح دفاع کرده بود و این موضوع سر و صدا و اعتراض فراوانی را موجب شده بود.

بهر حال این طرفدار پرقدرت سلطنت، اول آوریل ۱۷۹۱ بعد از بیماری کوتاهی درگذشت و بعد از مرگ بود که دوباره محبوبیت فوق‌العاده‌ای یافت تا آنجا که جنازه او را به پانتئون (محل دفن خدمتگزاران بزرگ وطن) بردند.

فرار پادشاه

پادشاه از اوائل سال ۱۷۹۱ در این فکر بود که باتفاق خانواده‌اش از پاریس خارج شود. در ماه فوریه عمه‌هایش (دختران لوئی ۱۵) پاریس را به قصد رم ترک کر ده بودند و این امر بین مردم ایجاد سؤظن‌هائی کرده بود. وقتی لوئی ۱۶ در ماه آوریل تصمیم گرفت که طبق رسم همه ساله برای عید پاک به قصر «سن کلو» در چند کیلومتری پاریس برود، مردم باکمک سربازان گارد ملی مانع حرکتش شدند. پادشاه و ملکه از آغاز با ساده‌دلی و نزدیک‌بینی سیاسی، امیدوار بودند که انقلاب فرزندانش را ببلعد و بازماندگان آن، دست توسل به دامن پادشاه بزنند. ماری آنتوانت در سال ۱۷۹۰ در نامه‌ای

نوشت: «باید منتظر بود که آنقدر عقل به سرها بازگردد تا بتوانند دور از هرج و مرج، از آزادی معقولی که مورد نظر و قبول پادشاه است، استفاده کنند.»

پس از آنکه مردم مانع عزیمت پادشاه به سن کلو شدند، تصمیم او به فرار راسخ‌تر شد. لوئی ۱۶ گذشته از نگرانی برای امنیت خود و خانواده‌اش، اندیشه کمک خواستن از نیروهای خارجی را برای برقراری نظم سابق، در سر می‌پروراند. از ماهها قبل یکی از وزیران خود را مأمور مذاکره با دربارهای اروپائی طرفدار سلسله سلطنتی فرانسه، کرده بود.

در خارج از مملکت تلاش‌های مهاجرین در جهت ضدانقلاب با نقشه صحیح و معقولی همراه نبود. ولی بهرحال اگر اصول انقلابی اعلام شده در فرانسه در میان روشنفکران کشورهای خارجی شور و هیجانی برانگیخته بود، سلسله‌های سلطنتی کهن اروپائی را سخت نگران کرده بود و لوئی ۱۶ امیدوار بود که برای استقرار مجدد اقتداراتش بتواند از کمک پادشاه پروس و امپراطور اطریش «لئوپولد ۲» که برادر زنش بود، استفاده کند و ماری آنتوانت لحظه‌ای از فکر و اقدام برای جلب حمایت نیروهای خارجی غفلت نمی‌کرد.

درباره مقصد پادشاه بین مورخین اختلاف نظر هست. بعضی معتقدند که میخواست به خارج از مملکت برود و برخی معتقدند که مقصد او شهر «مِس» در داخل فرانسه برای پیوستن به نیروهای «مارکی دوبویه» بود در هر حال این سفر بسیار بد و ناشیانه تدارک شد و به گفتهٔ «میشله» یک «معجزهٔ بی‌احتیاطی» بود.

سه نفر مأموریت تدارک این سفر را عهده‌دار شدند «بارون دوبروتوی» وزیر سابق که بعد از جشن ۱۴ ژوئیه مهاجرت کرده بود، مأموریت جلب موافقت قدرت‌های خارجی را عهده‌دار شد. «مارکی دوبویه» یک نظامی قوی پنجه، که در جنگ‌ها، از جمله جنگ استقلال امریکا، قدرت و صلابت بسیار از خود نشان داده بود مأموریت مذاکرات نظامی را برعهده گرفت. سخت‌ترین مأموریت یعنی تهیه وسایل سفر، برعهده، «آکسل دوفِرسِن» ـ نجیب‌زاده سوئدی و عاشق ملکه ماری آنتوانت ـ قرارگرفت. فرسن یک کالسکه مسافرتی بزرگ خرید و هم او بود که بین اقامتگاه سلطنتی در قصر تویلری و یک آپارتمان هم کف راهی بازکرد. درِ این آپارتمان که به حیاط قصر باز میشد از طرف افراد گارد ملی حفاظت نمی‌شد. احتمالاً لافایت برای تسهیل ملاقات‌های مکرر ملکه با فرسن در این محل محافظ نمی‌گذاشت و شاید می خواست به فرار ملکه کمک کند.

موعد حرکت شب ۲۱ ژوئن معین شده بود، ولی قبل از این تاریخ از طریق یکی از خدمتکاران ملکه درباره فرار صحبتی شده بود و جراید در این باره مطالبی می‌نوشتند. خانواده سلطنتی با لباس مبدل و گذرنامه‌های عوضی، در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۷۹۱ شبانه و مخفیانه حرکت کردند. پادشاه هنگام حرکت نامه‌ای از خود بجاگذاشت که در آن اعلام شده بود هر تصمیمی که از ماه اکتبر ۱۷۸۹، یعنی تاریخ انتقال اجباری او از ورسای به پاریس، گرفته شده، بعلت اجبار، بی‌اثر و کان لم یکن است.

کالسکه سنگین شش اسبی به کندی حرکت می‌کرد و نسبت به موعد پیش‌بینی شده تأخیر بسیار داشت بخصوص اینکه پادشاه هر چند لباس پیشخدمت‌ها را به تن کرده بود غالباً برای تمدد اعصاب دستور می‌داد کالسکه توقف کند و حین حرکت با کمال بی‌احتیاطی از پنجره کالسکه مناظر و عابرین را تماشا میکرد. در نتیجه در ۲۵۰ کیلومتری پاریس در شهر «وارِن» شناخته و بازداشت شد. و سربازان «مارکی دوبویه» بوسیله افراد گارد ملی و مردم بدون هیچ مقاومتی خلع سلاح شدند زیرا پادشاه نمی‌خواست خونریزی شود.

در پاریس فرار پادشاه ساعت ۵ صبح کشف شد و موجی از نگرانی بوجود آورد. لافایت افرادی را به تمام جاده‌ها به دنبال پادشاه فرستاد.

سفر بازگشت پادشاه به پاریس ۴ روز بطول انجامید ۳ نفر از نمایندگان مجلس نیز که برای همراهی پادشاه در سفر مراجعت، اعزام شده بودند در راه به مسافران رسیدند. این کاروان هر چه به پاریس نزدیک‌تر میشد ازدحام جمعیت در اطراف جاده بیشتر و قیافه‌ها تهدیدآمیزتر میشد.

«میشله» این ساعت‌های آخر سفر را چنین توصیف می‌کند: «کالسکه سنگین در دریائی از جمعیت پیش میرفت و به زحمت امواج را می‌شکافت گوئی سیلی از تمام دهات اطراف به حرکت در آمده بود و دم به دم امواج زنده را بر سر این کالسکه بینوا سرازیر می‌کرد. امواج خروشان و خشمگین که پنداشتی میرفت همه چیز را خرد کند، در برخورد با کالسکه می‌شکست، این آدم‌های تا دندان به

تفنگ و شمشیر و نیزه و داس مجهز، که از راه دور به قصد کشتن آمده بودند وقتی نزدیک می‌رسیدند، ناسزا می‌گفتند آتش خشمشان را فرو می‌نشاندند فریاد «بی‌غیرت و خائن» بلند می‌کردند، مدتی به دنبال کاروان می‌آمدند و باز می‌گشتند... اما کسی گلوله‌ای شلیک نکرد. حتی در میان ناسزاها، ته مانده‌ای از احترام به پادشاه و ترحم نسبت به ناتوانی و ضعف او احساس میشد. چهره‌های دو طفل پادشاه هم که از پنجره کالسکه دیده می‌شد، خشمگین‌ترین آدم‌ها را خلع سلاح می‌کرد. بنظر میرسید که آمده بودند بزنند و بکشند، اما فکر بچه‌ها را نکرده بودند.»

کشتار «شان دو مارس»

فرار پادشاه نتایج وخیمی ببار آورد. لوئی ۱۶ که در قصر تویلری، زندانی شده بود، موقتاً از مقام سلطنت معلق گردید ولی در روزهای تعلیق پادشاه، زندگی عادی از سر گرفته شد. وزیران به امور جاری رسیدگی می‌کردند و مملکت دانست که فرانسه میتواند بدون پادشاه اداره شود. در کلوب‌های چپی طرفداران جمهوری پیشنهاد خلع لوئی ۱۶ را مطرح میکردند. اما در مجلس، نمایندگان میانه‌رو که اکثریت داشتند، به قانون اساسی که به زحمت تدوین شده بود، پای‌بند بودند و از تغییر رژیم وحشت داشتند. لافایت برای نجات سلطنت، این فکر را به مجلسیان تلقین کرد که پادشاه را توطئه‌گران به ریاست «مارکی دوبویه» ربوده‌اند و «بویه» نیز در نامه‌ای خطاب به مجلس، مسئولیت ربودن خانواده سلطنتی را بعهده گرفت. نمایندگان

علی رغم اعتراض «وطن دوستان» از جمله ربسپیر ـ این ادعا را که باورکردنی نبود، تائید کردند.

درکلوب ژاکوبن‌ها بحث و جدال بالا گرفت. تا آنجاکه جمعی از اعضاء از جمله «لافایت» و «بایی» و چند شخصیت برجسته دیگر، انشعاب کردندوکلوب تازه‌ای به نام «فویان» را بنیاد نهادند. انقلابیون تندرو عکس‌العمل شدیدی نشان دادند و تقاضای محاکمه پادشاه بعنوان «خائن به ملت» را عنوان کردند. بعد از تظاهرات متعدد خیابانی، یک گروه جمهوری خواه که بیشترشان عضو کلوب «لِه کُوردلیه» بودند، روز ۱۷ ژوئیه به شان دومارس رفتند. بر فراز سکوئی که با نام «محراب وطن» در جشن ۱۴ ژوئیه سال پیش بر پا شده بود، طوماری را خواندند که تقاضای تشکیل یک قوه اجرائیه جدید را عنوان میکرد. در این اثناء مردم دو ولگرد را که معلوم نیست چرا و چطور زیر سکوی مزبور پنهان شده بودند کشف کردند و به قتل رساندند. نمایندگان مجلس وقتی از واقعه مطلع شدند از «بایی» شهردار پاریس خواستند که حکومت نظامی ـ که به دستگاههای انتظامی اختیار توسل به نیروی مسلح را میداد ـ اعلام کند.

یک واحد افراد گارد ملی، تحت فرمان لافایت و خود «بایی»، برای متفرق کردن جمعیت به شان دو مارس رفتند. زد و خوردی در گرفت که به آتش گشودن نیروهای انتظامی به روی مردم منجر شد. حدود ۵۰ نفر از تظاهرکنندگان به قتل رسیدند ولی سلسله جنبانان خود را از مهلکه نجات دادند و رهبران جمهوریخواهان فراری شدند. از جمله دانتون به انگلستان فرارکرد و «مارا» پنهان شد. روزنامه‌ها و

اعلامیه‌های انقلابیِ تندرو ضبط شد. جمهوریخواهان برای مدتی پراکنده شدند ولی شکاف عمیقی بین میانه‌روها و تندروان بوجود آمده بود.

صحه‌گذاری پادشاه بر قانون اساسی

بزرگترین اشتغال خاطر اکثریت نمایندگان مجلس ملی مؤسسان، یک چیز بود. اینکه هر چه زودتر بر انقلاب نقطهٔ پایانی بگذارند. بعد از یک بررسی مجدد اصول مندرج در قانون اساسی، متن نهائی در اولین روزهای ماه سپتامبر برای توشیح پادشاه فرستاده شد. لوئی ۱۶ سطر به سطر آنرا به مدت هشت روز بررسی کرد. خطوط اساسی قانون اساسی جدید را میتوان به این شرح خلاصه کرد:

«تمام قوا ناشی از ملت و متعلق به ملت است که اجرای آن را از یک طرف به مجلس و از سوی دیگر به «پادشاه فرانسویان» (که دیگر «پادشاه فرانسه» به اراده خداوند نبود) تفویض میکند. مجلس قانونگذاری برای مدت دو سال انتخاب میشود و غیرقابل انحلال است. تعداد نمایندگان ۷۴۵ نفر است که از ۸۳ استان با انتخابات دو درجه‌ای، انتخاب میشوند. باین معنی که برای انتخاب کردن درجه اول، باید مشمول پرداخت مالیات مستقیم لااقل برابر سه روزکار ـ حدود ۲ تا ۳ لیور باشند. برای اینکه انتخاب کننده درجه دوم باشند باید ثابت کنند که عایدات ملکی حداقل برابر ۱۵۰ تا ۲۰۰ روزکار دارند.

در نتیجه فرانسویان، برحسب دارائی‌شان به دو دسته فعال و

غیرفعال تقسیم میشدند که افراد غیر فعال به صندوق رأی دسترسی نداشتند (در حدود ۴ میلیون شهروند فعال در مقابل ۳ میلیون شهروند غیرفعال وجود داشت). با این ترتیب نمایندگان مجلس ملی مؤسسان اصل مساوات را که در اعلامیه حقوق بشر اعلام کرده بودند، زیر پا می‌گذاشتند، مجلس قانونگذاری اختیار پیشنهاد و تصویب قوانین را داشت و میزان مالیات را تعیین می‌کرد. دستور خرج و نظارت بر نحوه خرج دارائی ملی بر عهدهٔ مجلس بود و پادشاه در این مورد حق وتو نداشت. حق اعلام جنگ و صلح بین مجلس و پادشاه مشترک بود. پادشاه نماینده ملت در امور اجرائیه بود که با همکاری شش وزیر (دادگستری، جنگ، بحریه، امور خارجه، کشور، دارائی) که فقط در برابر او مسئول بودند و نمی‌توانستند از میان نمایندگان انتخاب شوند، امور کشور را اداره می‌کرد. پادشاه ملزم بود سوگند یاد کند که نسبت به ملت و حفظ قانون اساسی وفادار است. بودجه دربار ۲۵ میلیون معین شده بود. شخص پادشاه «غیرقابل تعقیب و مقدس» بود. انتصاب بعضی از مقامات عالیه کشوری، فرماندهان ارتش و نیروی دریائی را بر عهده داشت. نمایندگی فرانسه در برابر کشورهای خارجی را عهده‌دار بود، نقشی نیز در قوه مقننه بر عهده داشت. به این معنی که حق تأیید قوانین موضوعه مجلس، یا بعکس تعلیق آنها را بمدت دو دوره تقنینیه، یا چهار سال از طریق اعمال حق وتو،داشت. برای اینکه زیاد به حساسیت لوئی ۱۶ برنخورد، درباره تشکیلات دولتی روحانیت چیزی ذکر نشده بود.

عکس‌العمل پادشاه در مقابل این مقررات چه بود؟ جای شک نیست که لوئی ۱۶ با برداشت مذهبی که از فرانسهٔ سلطنتی داشت، نمی‌توانست به طیب خاطر چنین قانون اساسی را که به یکباره سنت‌های چند صد ساله را زیر و رو می‌کرد گردن نهد. بخصوص آنکه ملکه ماری آنتوانت نیز او را به مخالفت تشویق می‌کرد. با وجود این راه دیگری نداشت. روز ۱۳ سپتامبر بر قانون اساسی جدید صحه گذاشت.

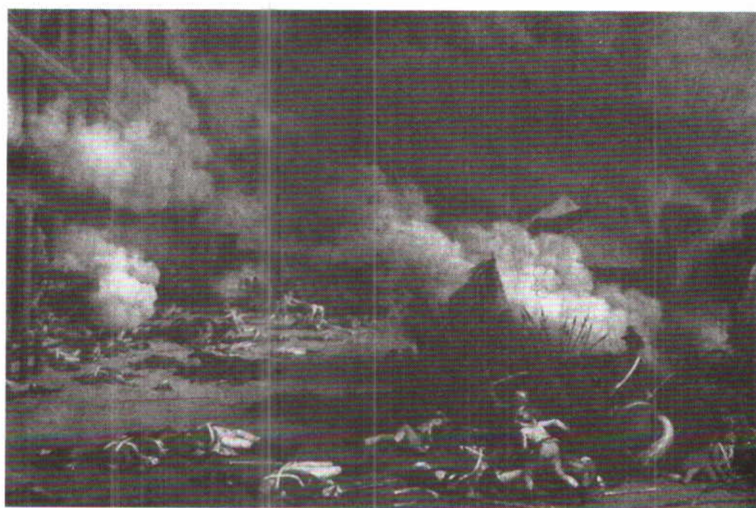
پایان کار مجلس مؤسسان

روز بعد، ۱۴ سپتامبر ۱۷۹۱، پادشاه به مجلس رفت. یک هیأت دوازده نفره از نمایندگان در آستانه مجلس از او استقبال کرد. ملکه به اتفاق چند تن از درباریان، قبلاً در جایگاه مخصوص جا گرفته بود. لوئی ۱۶ وقتی وارد سالن شد، لحظه‌ای بی‌حرکت بر جا ماند زیرا تخت سلطنتی را که باید بر آن جا می‌گرفت ندید. بجای آن یک صندلی راحتی، دست چپ کرسی رئیس برایش گذاشته بودند که هیچگونه تزئیناتی نداشت. لوئی ۱۶ پس از کمی تأمل عاقبت رفت و بر صندلی مزبور نشست. چند لحظه بعد از جا برخاست و شروع به خواندن متن سوگندنامه وفاداری به قانون اساسی کرد. ولی بعد از اولین جمله‌ها مکث کرد. متوجه شده بود که نمایندگان نشسته بودند ـ البته با یک برنامه قبلی ـ و هیچکدام کلاه از سر بر نداشته بودند. بقول یکی از هم‌عصران «گوئی میخواستند برای اولین بار شخص پادشاه را ایستاده در برابر خود ببینند» پادشاه چهره در هم کشید و او

نیز کلاه بر سر گذاشت و بقیه نطق خود را نشسته خواند. وقتی سخنش به پایان رسید صدای دست زدن نمایندگان طنین افکن شد. رئیس مجلس با بیانات گرم و محبت‌آمیزی از او تشکر کرد. ولی پادشاه نمی‌توانست بی‌احترامی را که دیده بود فراموش کند. بهر حال در پاریس پادشاه محبوبیت خود را باز یافته بود. بار دومی که به مجلس آمد با احترامات فوق‌العاده‌ای از او پذیرائی شد و چند شب بعد ملکه نیز وقتی وارد سالن اپرای پاریس شد، با دست زدن‌های شدید، مورد استقبال مردم قرار گرفت. مأموریت مجلس ملی مؤسسان پایان یافته بود. چند هفته پیش از آن یک پیشنهاد بی‌منطق را تصویب کرده بودند و آن این بود که هیچ یک از نمایندگان مجلس مؤسسان نمی‌توانند در مجلس جدید قانونگذاری انتخاب شوند. نمایندگان جدید نمی‌توانستند از تجربیات آنها استفاده کنند. روز ۳۰ سپتامبر که آخرین جلسه مجلس مؤسسان بود، پادشاه در مجلس حضور یافت و رئیس مجلس در نطق خود خطاب به پادشاه سخنی گفت که بعدها به نحو غم‌انگیزی خلاف آن ثابت شد. او گفت: «اعلیحضرتا، وجود گرامی شما به انقلاب پایان داد.»

مجلس جدید

لوئی ۱۶ قانون اساسی را پذیرفته بود. فرار «وارن» و کشتار «شان دو مارس» ظاهراً فراموش شده بود. مردم چشم براه نمایندگان جوان و فعال مجلس جدید بودند که بیایند و درکنار پادشاه، برای سعادت فرانسویان فعالیت کنند. در طول ماه سپتامبر ۱۷۹۱ منتخبین شهرها،



حمله به کاخ سلطنتی تویلری، ۱۰ اوت ۱۷۹۲

اعلامیهٔ ژنرال برونسویک، فرماندهٔ نیروهای خارجی ــ که بقلم یکی از مهاجرین تنظیم شده و تهدید کرده بود که اگر کوچکترین اهانتی به خانوادهٔ سلطنتی بشود، انتقام موحشی از اهالی پاریس گرفته خواهد شد ــ نتیجهٔ عکس داد و موجب حملهٔ مردم به کاخ سلطنتی شد.

از اطراف فرانسه به مرور وارد پاریس شدند و در مجلس، برحسب تمایلات سیاسی خود، گروه‌هائی را تشکیل دادند.

از طرفداران نظام قدیم دیگر خبری نبود. طرفداران قانون اساسی یا گروه «فویان» که بر اجرای دقیق قانون اساسی اصرار داشتند در سمت راست مجلس جای گرفتند. اینان از سران گروه که در خارج مجلس بودند مثل «لافایت» یا «لامت» پیروی می‌کردند. در مرکز، یا میانه مجلس، «نمایندگان مستقل» می‌نشستند. این‌ها جمع بزرگی با عقاید متغیر و متلون بودند. سمت چپ پرحرارت‌ترین نمایندگان مجلس قانونگذاری بودند که بعدها، لامارتین آنها را «له ژیروندن» (اهالی ایالت ژیروند، در جنوب غربی فرانسه) نامید و این اسم بر آنها ماند. بعد، گروه چپ افراطی بود که تندروترین انقلابیون بودند. اصولاً در مقام مقایسه با مجلس مؤسسان، انحراف به چپ محسوس بود.

در خارج از مجلس، بعضی از نمایندگان و بخصوص ژیروندن‌ها، در سالن‌های پاریس، از جمله سالن مادام «کوند ورسه» همسر ریاضی‌دان معروف، یا سالن مادام «رولان» از خوانندگان مشتاق آثار فلاسفه، جمع می‌شدند. غالباً در کلوب‌های سیاسی، بخصوص کلوب «ژاکوبن‌ها» نام‌نویسی کرده بودند و در این کلوب‌ها، که محل تجمع نمایندگان سابق مجلس مؤسسان بود، تمام مسائل سیاسی مورد بحث قرار میگرفت.

مجلس قانونگذاری، روز اول اکتبر ۱۷۹۱ شروع به کارکرد و از آغاز با مشکلات بسیار روبرو شد. چاپ مجدد پول کاغذی یک

بحران پولی بوجود آورده بود. قیمت‌ها مرتباً افزایش و آذوقه کاهش می‌یافت. در ولایات شورش‌های پیاپی پیش می‌آمد. در شهر «آوین یون» قتل شهردارِ دموکرات بوسیله سلطنت‌طلبان، سرکوبی وحشتناکی در پی داشت. محکومیت روحانیت دولتی از طرف پاپ، موجب نگرانی کاتولیک‌ها شده بود. تعداد زیادی از کشیش‌های سوگند خورده، پشیمان شده و سوگند خود را پس میگرفتند. ولی بخصوص اجتماع پر سر و صدای مهاجرین در آن سوی رودخانه «رَن» مایه پریشانی خاطر انقلابیون تندرو ـ که «وطن دوستان» نامیده میشدند ـ بود. «کنت دوپروانس»، برادر پادشاه به برادر کوچک‌تر خود «کنت دارتوا»، در «کوبلانس» در خاک آلمان ـ که مرکز تجمع سلطنت‌طلبان شده بود ـ پیوست. «پرنس دوکنده» در آن احوالی مشغول تدارک یک ارتش کوچک از نظامیان مهاجر بود. افکار عمومی علیه پرنس‌های آلمانی که به مهاجرین پناه داده بودند، برانگیخته شده بود. مردم بخصوص نسبت به لئوپولد ۲ برادر ماری آنتوانت که در ماه اوت با پادشاه پروس اعلامیه‌ای صادر کرده و در آن اعلان جنگ به فرانسه را پیش‌بینی نموده بود، ابراز خصومت شدید می‌کردند. در پاریس لوئی ۱۶ وزیران خود را از بین اعضاء کلوب «فویان» که سلطنت‌طلب و دارای افکار معتدل و طرفدار صلح بودند، انتخاب کرده بود. ولی روابط بین قوه مجریه و قوه مقننه بسرعت رو به تیرگی میرفت.

ماری آنتوانت به یکی از نزدیکان خود گفته بود: «مجلس جدید هزار بار بدتر از مجلس قدیم است.»

در اوائل شروع کار مجلس، یکی از نمایندگان چپ به اتفاق سه تن از ژیروندن‌ها،به همکاران پیشنهاد کرد که از سالن مجلس تخت و جایگاه سلطنتی را بردارند و عنوان «اعلیحضرت» حذف شود. لوئی ۱۶ پیغام داد که در این صورت دیگر به مجلس نخواهد رفت و پیشنهاد پس گرفته شد. این یک مسئله تشریفاتی بود و مسئله مهم‌تر سرنوشت کشیش‌هائی بود که سوگند خود را پس گرفته بودند. ناطقین مجلس آنها را سخت مورد حمله قرار دادند و در ماه نوامبر قانونی از مجلس گذشت که بموجب آن روحانیونی که به قانون اساسی سوگند یاد نکنند، از منازلشان اخراج می‌شوند، حقوقشان قطع میشود و در صورت لزوم بعنوان آشوبگر، زندانی میشوند. پادشاه از توشیح این قانون خودداری کرد.

در تدارک جنگ

مجلس، به موازات این مقررات تصمیماتی هم علیه مهاجرین که در آنسوی رودخانه «رن» جمع شده بودند و علیه انقلاب اقداماتی می‌کردند، اتخاذ کرد. اولاً طرحی را تصویب کرد که اگر «کنت دوپروانس» برادر پادشاه، ظرف دو ماه آینده به فرانسه برنگردد، حقوق احتمالی خود بر تاخ و تخت فرانسه را از دست میدهد. ثانیاً هر مهاجری که تا اول ژانویه ۱۷۹۲ برنگشته باشد، بعنوان مظنون به توطئه، به مجازات مرگ محکوم میگردد.

پادشاه این مصوبه مجلس را وتو کرد. مسئله سیاست خارجی در کلوب ژاکوبن‌ها، مورد بحث و جدال شدیدی قرار گرفته بود. دموکرات‌های با حرارت، بخصوص «بریسو» ــ که باز به اسم او

برخواهیم خورد ـ مهاجرین و پرنس‌های آلمانی حامی آنها و بخصوص امپراطور لئوپولد، برادر ماری آنتوانت را بشدت مورد حمله قرار میدادند. «بریسو» که وکیل دعاوی و نویسنده سیاسی چیره‌دستی بود. در رأس گروه مسئول سیاسی خارجی و کمیته دیپلماسی قرار گرفته بود. در کلوب و در مجلس، نطق‌های آتشینی علیه فرانسویانی که به «کوبلانس» پناهده شده بودند و عقیده عمومی بر این بود که منشاء تمام مفاسد هستند ایراد میکرد. او عقیده داشت که اعلان جنگ به اطریش، بهترین وسیله برای تجدید انرژی ملت و خیزش دوباره حرکت انقلابی خواهد بود. در عین آنکه نقاب از چهره اشراف و تمام خائنین بر خواهد گرفت، چنین جنگی در خارج از مرزها، یک جهاد مقدس در راه آزادی ملت‌ها خواهد بود.

در مقابل «بریسو»، روبسپیر با جنگ مخالف بود. زیرا عقیده داشت که عاقبت جنگ نامعلوم خواهد بود و خطر این را دارد که موجب روی کار آمدن یک دیکتاتوری نظامی بشود. میگفت:

«اول دشمنان داخلی را رام کنیم بعد فرصت‌خواهیم داشت که به سرکوب ستمگران سراسر جهان برویم.»

ولی فضای جنگ‌طلبی بر مجلس روز بروز بیشتر حاکم میشد و شعارها علیه امپراطور لئوپولد، بر همه زبان‌ها جاری بود. از طرف دیگر وزیر جنگ، که خود طرفدار شروع جنگ بود، در بازگشت از یک سفر بازرسی به ولایات،اظهار اطمینان می‌کرد که انضباط و کارآئی ارتش برجاست. در قصر سلطنتی، ماری آنتوانت هم طرفدار آغاز جنگ بود. ولی او با این اندیشه جنگ میخواست که معتقد بود



مارا (۱۷۹۳ ــ ۱۷۴۳)

یکی از مسئولین کشتار فجیع سپتامبر ۱۷۹۲ در زندان‌ها، که تنها در پاریس ۱۴۰۰ کشته بجاگذاشت، شخص «مارا» بود.

پیروزی موجب تحکیم اقتدار پادشاه خواهد شد و اگر ارتش فرانسه شکست بخورد، پیشرفت نیروهای اطریشی به استقرار و تثبیت سلطنت کمک خواهد کرد. پادشاه هم که با ملکه و وزیر جنگ همداستان شده بود در نامه‌ای به «بروتوی» وزیر سابقش، نوشت: «بجای یک جنگ داخلی، یک جنگ سیاسی خواهیم داشت که وضع را روبراه خواهد کرد.»

این تمایل دربار از نظر وطن دوستان که با لحن تحقیر از «کمیته اتریشی قصر تویلری» سخن می‌گفتند، پنهان نمانده بود. «بریسو» از این اندیشه دو پهلوی دربار، که آنرا حدس زده بود، راضی بود و میگفت: «ما به خیانت‌های بزرگ نیازمندیم.»

اعلان جنگ

در ماه مارس ۱۷۹۲ جریان حوادث به عملی شدن این نقشه جنگ‌طلبانه کمک کرد. لئوپولد، امپراطور اطریش، که شخص صلح‌طلبی بود، ناگهان درگذشت و فرانسوای دوم، که به عکس پدرش فردی پرخاشجو بود بجای او بر تخت سلطنت نشست. فرانسوای دوم از آغاز به حمایت از پرنس‌های آلمانی که درکناره چپ رود «رَن» ساکن و خراجگذار پادشاه فرانسه بودند برخاست. این پرنس‌ها از هنگام لغو حقوق فئودال، بعلت از دست دادن امتیازات مادی خود، در حال اعتراض بودند. امپراطور تازه اطریش، علاوه بر این، استرداد شهر «آوین یون» به پاپ را مصراً درخواست کرد.

در این احوال، وزیر خارجه فرانسه که کوشش میکرد از موجبات

خصومت بین فرانسه و اطریش احتراز نماید، از طرف «بریسو» متهم به خیانت گردید و به محاکمه کشیده شد. در نتیجه تمام وزیران عضو کلوب «فویان» (که از سلطنت‌طلبان میانه‌رو بودند)، استعفا کردند و بجای آنها دوستان بریسو به خدمت گماشته شدند. این کابینه نظریات پرخاشجویانه خود را پنهان نمی‌کرد.

پادشاه دیگر زیاد تردید نکرد. روز ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ به مجلس آمد و پیشنهاد کرد که به اطریش اعلان جنگ داده شود. نمایندگان با فریادهای شوق از پیشنهاد پادشاه استقبال کردند و آنرا به اتفاق آراء ــ منهای ۷ رأی ــ تصویب کردند.

فرانسه وارد جنگی شده بود که تا سالهای طولانی ــ و می‌توان گفت ــ تا جنگ واترلو ــ گرفتار آن بود.

طرفداران بریسو به امید پیروزی بودند ولی اوهام آنها زیاد نپائید. در ارتش فرانسه که بعلت مهاجرت بسیاری از افسران، دستخوش آشفتگی بود، هماهنگی و انضباط لازم وجود نداشت. ارتشی که وارد بلژیک شد خیلی زود در هم شکسته شد و با بی‌نظمی و هرج و مرج عقب نشست. ژنرال دیلون که سعی میکرد جلوی فرار سربازان را بگیرد بدست نیروهای زیر فرمانش کشته شد. مرز شمالی فرانسه باز و بی‌دفاع ماند. مردم فریاد «خیانت» سر دادند و «کمیته اتریشی» قصر تویلری را بباد حمله گرفتند. آنها به حدس و گمان چنین می‌پنداشتند و این واقعیت را نمی‌دانستند که ملکه ماری آنتوانت ــ که مطمئن بود برادرزاده‌اش امپراطور اتریش، تا سه هفته بعد در پاریس خواهد بود ــ نقشه حمله ارتش فرانسه را به اتریشی‌ها رسانده بود.

بر اثر خبرهای بدی که میرسید، مجلس موضع سخت‌تری گرفت. سه قانون پیاپی تصویب کرد: تبعید روحانیونی که سوگند وفاداری خود را پس گرفته بودند ــ انحلال گارد سلطنتی ــ و ایجاد یک اردوگاه ۲۰/۰۰۰ نفری از فدراسیون‌ها، در نزدیکی پاریس.

لوئی ۱۶ با انحلال گارد شخصی‌اش موافقت نمود ولی دو قانون دیگر را وتو کرد. این خودداری او از توشیح دو مصوبه مذکور، موجب خشم ژیروندن‌ها شد. «رولان»، وزیر کشور، طی نامه تندی (که در حقیقت به قلم زنش مادام رولان بود) از پادشاه توشیح دو قانون مورد بحث را خواست.

لوئی ۱۶ در مقابل، او و وزیران جنگ و دارائی را دعوت به استعفا کرد. این عمل هر چند مخالف قانون اساسی نبود احساسات عمومی را تحریک کرد. پس از مدت کوتاهی ژنرال «دوموریه» نیز از عضویت دولت استعفا داد و به پست نظامی خود در ارتش شمالی ملحق شد. یک دولت جدید مرکب از اعضاء کلوب «فویان» (هواخواهان سلطنت مشروطه) تشکیل شد.

آشوب ۲۰ ژوئن

در پاریس و محلات حومه آتش خشم مردم علیه پادشاه زبانه می‌کشید. لافایت که در جبهه جنگ بود راجع به رفتار مجلس با پادشاه، نامه ملامت‌آمیزی به مجلس نوشت و این بیشتر به آتش دامن زد. در محله «سنت آنتوان» یک حرکت شورشی به سرپرستی شخصی بنام «سانتر» با موافقت ضمنی «پتی یون» شهردار پاریس

تدارک دیده شد. سانتر ـ که بعدها باز به اسم او مکرر بر خواهیم خورد ـ آبجوساز و بزن بهادر محله بود. روز ۲۰ ژوئن به بهانه جشن سالگرد «سوگند ژودوپوم» گروه کثیری از محلات حاشیه شهر به سرکردگی «سانتر» و «لوژاندر» قصاب محله سن مارسل ـ که جزء فاتحین قلعه باستی بود ـ بطرف تویلری براه افتادند. در این جمعیت ۸ تا ۱۰ هزار نفری همه جور آدم دیده میشد: افراد گارد ملی با اونیفورم، سبزی‌فروشان بازار تره‌بار،کسبه جزء، سربازان اخراجی، بیکاران و غیره...

نمایندگانی از این جمعیت اول به مجلس رفتند و طوماری به رئیس مجلس تقدیم کردند و از آنجا تظاهرکنندگان ـ مسلح به نیزه و چوب و چماق ـ با دادن شعارهائی علیه پادشاه، بعنوان «آقای وتو» متوجه قصر تویلری شدند. این شورش که فکر آن در سالن «مادام رولان» برای درهم شکستن مقاومت پادشاه، شکل گرفته بود، به داخل قصر پادشاه کشیده شد. در یک چشم بهم زدن مردم تمام قصر را اشغال کردند و پادشاه ناچار در سالن قصر با آنها روبرو شد. مدت سه ساعت جمعیت از برابر او با فریادهای «وتو، بی وتو» و «وزیران معزول را برگردانید» رژه رفتند. ولی افراد گارد محافظ مانع تعرض افراد به شخص او شدند. لوئی ۱۶ ناچار کلاه سرخی را که یکی از تظاهرکنندگان بر سر نیزه به او عرضه کرد، گرفت و بر سر گذاشت و گیلاس شرابی را که یکی دیگر به او تعارف کرد گرفت و به سلامتی ملت نوشید. اما در مقابل تهدیدها با شجاعت ایستادگی کرد و در جواب طوماری که به دستش دادند. به صدای بلند گفت: «من آن

کاری را می‌کنم که قانون اساسی مقرر داشته است» ملکه و ولیعهد کوچک نیز در کنار پادشاه، شاهد این رژه تظاهرکنندگان بودند و میز بزرگی که محافظان بین آنها و مردم قرار داده بودند، مانع دسترسی و تعرض به وجودشان می‌شد ـ عاقبت «پتی یون» شهردار پاریس از راه رسید و مردم را وادار به خروج از قصر کرد. ولی پادشاه در این واقعه سخت تحقیر شده بود.

نتیجه‌ای که این تظاهرات ببار آورد یک تغییر وضع به نفع پادشاه بود. بخصوص شوراهای ولایات، عمل شورشیان را محکوم کردند و شوراهای شهر پاریس، پتی یون، شهردار پاریس را از سمتش بر کنار کردند ـ البته کمی بعد مجلس او را دوباره در سمت شهردار برقرار نمود ـ ولی شور و هیجان فروکش نمی‌کرد. وطن دوستان که از این به بعد «سان کولت» نامیده شدند به تحریک مردم مشغول بودند.

(این توضیح لازم است که افراد انقلابی ملت در این ایام بجای «کولُت» ـ شلوار چسبانی که تا زیر زانو میآمد و مرسوم اشراف و ثروتمندان بود ـ شلوار راه راه بلند میپوشیدند و به این مناسبت «سان کولُت» که به معنی بدون کولُت است، نامیده میشدند و این عنوان به جمهوریخواهان تندرو اطلاق گردید.)

یک ناشی‌گری دیگر لافایت این بود که از فرماندهی لشکر شمال به پاریس آمد و از مجلس تقاضای مجازات آشوبگران ۲۰ ژوئن راکرد و موجب بالا گرفتن آشوب شد. قهرمان جنگ استقلال امریکا، مأیوس و سرخورده بازگشت. دیگر نمی‌توانست برای نجات سلطنت کاری بکند. بخصوص اینکه ماری آنتوانت بعلت خصومتی

که با لافایت داشت نمی‌خواست کمکی از جانب او قبول کند. از مرزها خبرهای ناگواری میرسید. پروسی‌ها که متحد اطریش بودند، به منظور حمله، در مرز فرانسه به تمرکز نیرو پرداخته بودند. سئوال این بود که آیا اقتدار پادشاه بوسیله پیروزی دشمنان دوباره برقرار می‌شود؟ نمایندگان ژیروندن مجلس از خیانت پادشاه سخن می‌گفتند.

وطن در خطر

اوضاع بحرانی بود. روز ۱۰ ژوئیه ۱۷۹۲ وزیران وابسته به کلوب «فویان» (سلطنت‌طلبان)ناچار از استعفا شدند. نمایندگان طرفدار بریسو تلاش کردند که یک دولت از گروه ژیروندن بر سر کار آید ولی کوشش آنها به نتیجه نرسید. پادشاه، وزیران دیگری از همان کلوب «فویان» را منصوب کرد که شخصیت‌های درجه دومی بودند. بعلت موقعیت خطیر، مجلس رسماً اعلام کرد که وطن در خطر است. از هر طرف داوطلبان برای نام‌نویسی در ارتش هجوم آوردند. ظرف یک هفته ۱۵ هزار سرباز نام‌نویسی کردند. یک هیجان عظیم وطن دوستانه بر ملت حاکم شده بود. با آنکه پادشاه قانون تشکیل اردوگاه ۲۰ هزار نفری در نزدیک پایتخت را وتو کرده بود، مجلس از فدراسیون‌های ولایات خواست که به پاریس نیرو بفرستند. بسیاری از آنها قبل از دعوت مجلس و به طیب خاطر، به طرف پایتخت براه افتاده بودند. از همه پرحرارت‌تر جوانان شهر مارسی بودند که در تمام طول راه در جاده‌ها، سرودی را که عنوان آن «سرود جنگ برای



محاکمهٔ لوئی شانزده در مجلس نمایندگان

نمایندگان کنوانسیون، به رغم اصل جدائی قواء اعلام شده در اعلامیهٔ حقوق بشر تصمیم گرفتند که خود پادشاه را محاکمه کنند.

ارتش رن» بود میخواندند. این سرود را چند هفته پیش از آن، یک سروان مهندس به نام «روژه دولیل» ساخته بود و بعد از آن، به اعتبار اینکه بوسیلهٔ جوانان مارسی منتشر شده بود، بنام «مارسی یز» نامیده شد.

این داوطلبان مارسی و داوطلبانی که از بروتانی می‌آمدند، تصمیم قاطع داشتند که بیایند و خلع پادشاه را بخواهند. در عین حال در بخش‌های پاریس (پایتخت به ۴۸ بخش تقسیم شده بود). شهروندان غیرفعال یعنی آنهائی که مشمول مالیات نبودند و در نتیجه حق رأی نداشتند ـ با فرستادن نمایندگانی به شهرداری و مشارکت در تصمیمات، حضور خود را تحمیل می‌کردند. در کلوب ژاکوبن‌ها، روبسپیر نیز نطق‌های آتشینی علیه سلطنت ایراد میکرد و تشکیل یک مجلس جدید، یا آراء عمومی را پیشنهاد مینمود.

در این اوضاع و احوال هیجان جدیدی پاریس را به لرزه در آورده بود و آن اتمام حجت ژنرال «برونسویک» فرمانده کل نیروهای دشمنان بود. تاریخ این اعلامیه ۲۵ ژوئیه بود، ولی اهالی پاریس روز اول اوت از آن مطلع شدند و عکس العملی درست در جهت خلاف آنچه مورد انتظار بود، ببار آورد.

این اعلامیه که با کمال بی‌سیاستی، بقلم یکی از مهاجرین تنظیم و به امضاء ژنرال «برونسویک» فرمانده کل نیروهای اطریشی و پروسی، منتشر شده بود، اهالی پاریس بخصوص ژاکوبن‌ها را تهدید میکرد که اگر کوچکترین اهانتی به خانواده سلطنتی بشود، چنان انتقامی از اهالی پاریس گرفته خواهد شد که هیچگاه فراموش نکنند، شهر

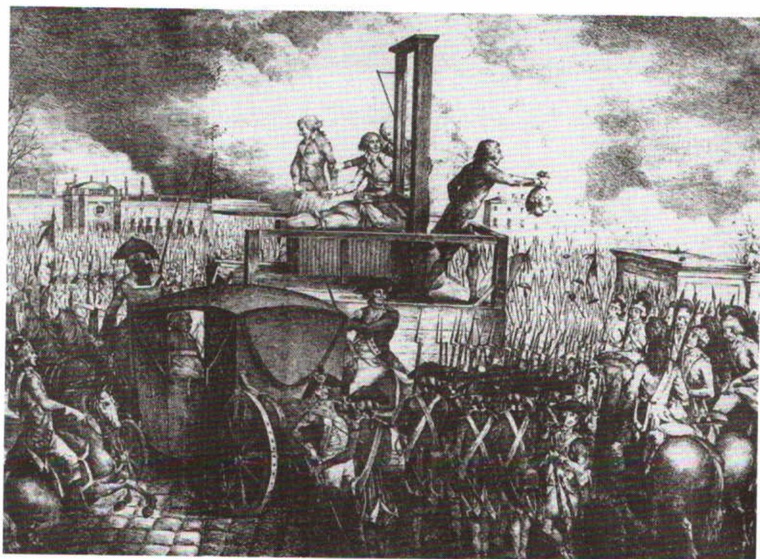
پاریس نابود و مردم آن قتل عام خواهند شد.

منظوراز این اعلامیه که نتیجه همفکری بزرگان مهاجرین و بدون شک ماری آنتوانت بود، ترساندن نیروهای انقلابی بود که بعکس حرارت نیروهای انقلابی را بالا برد و مانند جرقه‌ای بود که به انبار باروتی برسد. روز ۳ اوت «پتی یون» شهردار پاریس، بنام بخش‌های پایتخت، تقاضای خلع پادشاه را کرد. نمایندگان مجلس که نگران و مردد بودند، پاسخ خود را به ۹ اوت موکول کردند. ولی دیگر، تصمیمات در خارج از مجلس گرفته میشد. پایتخت در جوش و خروش بود. «ما را» و سایر روزنامه‌نگاران، افکار عمومی را تحریک می‌کردند و در بخش‌ها سلسله جنبانان، مردم را به حرکت در می‌آوردند. با وجود این نمایندگان ژیروندن‌ها، نگران آتشی بودند که خود روشن کرده بودند و بیهوده میکوشیدند که مردم را از خطر بی‌نظمی و هرج و مرج آگاه سازند.

سقوط تویلری

در قصر سلطنتی همه، هر لحظه، در انتظار حمله مردم بودند. لوئی ۱۶ از هنگام انحلال گارد شخصی‌اش، برای دفاع از قصر، تنها به امید یک هزار نفر گارد سوئیسی و تعدادی ژاندارم و بعضی نجیب‌زادگان وفادار بود. ازگارد ملی بطورکلی چندان مطمئن نبود.

واقعه روز ۱۰ اوت، بخوبی از طرف بخش‌ها، بخصوص بخش محله «سنت انتوان» و رهبرش «سانتر» تدارک شده بود. ۹ اوت، از اواسط شب، زنگ‌های کلیساها به صدا در آمد. این علامت شروع کار



اعدام لوئی شانزده، ۲۱ ژانویه ۱۷۹۳

لوئی ۱۶ به اتهام توطئه علیه آزادی و امنیت کشور ـ با ۳۸۷ رأی به اعدام و ۳۳۴ رأی به مجازات‌های دیگر ـ محکوم شد.

بود. بخش‌ها نمایندگانی به شهرداری فرستادند که با حمایت «دانتون» شورای شهرداری را منحل کردند و یک شورای انقلابی را جانشین آن نمودند. این شورای جدید بنام «کمون پاریس»، رهبری عملیات را در دست گرفت. بلافاصله «ماندا» فرمانده گارد ملی را که یک طرفدار سلطنت مشروطه و وفادار به پادشاه بود، معزول کرد و کمی بعد این شخص وقتی از عمارت شهرداری خارج میشد، به قتل رسید.

از سحرگاه، ستون‌هائی متشکل از کارگران محلات حاشیه شهر و داوطلبان سربازی شهر مارسی و ایالت بروتانی که در پاریس بودند، برای محاصره قصر تویلری به حرکت در آمدند. پادشاه پس از یک شب بی‌خوابی تازه به خواب رفته بود. ساعت ۶ صبح او را بیدار کردند. برای بازدید نیروهایش به محوطه داخل قصر رفت ولی موفق نشد کلماتی برای به هیجان آوردن آنان بر زبان آورد و توپچی‌های قصر، زمزمه آغاز کردند که نمی‌توانند بروی «برادران خود تیراندازی کنند». در حالیکه قصر به محاصره انقلابیون در آمده بود و پیش از اینکه اولین گلوله‌ها شلیک شود، یکی از صاحب منصبان شهرداری بنام «رودرر» به دیدار پادشاه رفت و به او پیشنهاد کرد که بخاطر حفظ امنیت خود و خانواده‌اش، پیش از اینکه دیر شود، به مجلس که در مجاورت قصر بود، پناه ببرد. لوئی ۱۶ علی رغم اعتراض شدید ملکه، این پیشنهاد را پذیرفت و به اتفاق خانواده به طرف مجلس براه افتاد. خانواده سلطنتی در خارج از محل اجلاس مجلس، در اطاق مخصوص جرائد، قرار گرفت. زد و خورد در اطراف تویلری بشدت

ادامه داشت. اولین حملات که بوسیله داوطلبان شهر مارسی به سرکردگی «سانتر» صورت می‌گرفت، بوسیله گارد سوئیسی به عقب رانده شد. ولی از محلات حاشیه شهر به شورشیان کمک رسید و خیلی زود مهمات مدافعین قصر رو به نقصان گذاشت. حدود ظهر، پادشاه به اصرار مجلس، فرمانی امضاء کرد و به گاردهای سوئیسی، دستور آتش بس داد. این مزدوران بینوا اطاعت کردند و اکثر آنها قتل عام شدند. مردم تمام قصر را غارت کردند. تعداد مقتولین روز ۱۰ اوت ۱۷۹۲ به بیش از هزار نفر بالغ میشد که یک سوم آنها از مهاجمین بودند.

تعلیق پادشاه و خطر خارجی

بدنبال پیروزی شورشیان و تحت فشار «کمون پاریس» مجلس پادشاه را معلق اعلام کرد و نمایندگان چون مأموریت خود را پایان یافته می‌دانستند، ملت فرانسه را به انتخاب یک مجلس مؤسسان تازه دعوت کردند. در انتظار تشکیل یک مجلس جدید، یک شورای اجرائی موقت، مرکب از ۶ وزیر بعنوان قوه اجرائیه مأمور رسیدگی به امور جاری شدند. در این دولت موقت «دانتون» به وزارت دادگستری و «رولان» به وزارت کشور برگزیده شدند. دانتون بعنوان وزیر دادگستری نوعی تقدم و تفوق بر سایر وزیران داشت.

اما سرنوشت پادشاه چه شد؟

مجلس در آغاز کاخ لوکزامبورگ در پاریس را برای اقامت او معین کرد. ولی کمون یا شورای انقلابی شهرداری، دستور داد که پادشاه و

خانواده‌اش را در برج قدیمی «تا مپل» زندانی کنند.

در این ایام سه نیرو در صحنه بود: شورای اجرائی موقت ـ مجلس قانونگذاری ـ و بخصوص کمون پاریس که عملاً و نه از نظر حقوقی، قدرت را قبضه کرده بود و از طرف روبسپیر حمایت میشد. مجلس قانونگذاری در مقابل رقیب قدرتمند شهرداری، دیگر هیچ قدرتی نداشت (از ۷۴۵ نماینده، دو سومشان گم و گور شده بودند) شورای شهرداری، بنام ملت حاکم، تصمیماتی گرفت که مجلس ناچار به تأیید آنها شد. از جمله: ایجاد یک دادگاه فوق‌العاده ـ الغای بدون غرامت حقوق فئودال ـ مصادره اموال مهاجرین ـ تبعید روحانیون زیر قسم‌زده ـ حذف روزنامه‌های مخالف.

مجلس قانونگذاری، کمی قبل از پایان کار خود، عرفی شدن امور شخصیه را تصویب کرد و طلاق را برقرار نمود. در خارج وضع رو به وخامت میرفت. لافایت، بعد از سقوط تویلری، که بدون نتیجه سعی کرده بود ارتش زیر فرمانش را برای سرکوب شورشیان، بطرف پاریس حرکت دهد، از مرز گذشت (و به فرمان اتریشی‌ها زندانی شد). و در داخل مملکت خائن به وطن اعلام گردید. همان روز، (۱۹ اوت) نیروهای «برونسویک» وارد فرانسه شدند. بنابر یک عهدنامه قدیمی اتحاد، پادشاه پروس به کمک نیروهای امپراطور اتریش آمده بود. ولی مهاجمین با هماهنگی پیش نمی‌آمدند. نیروهای اتریشی که از شمال فرانسه وارد شده بودند از نیروهای برونسویک، کندتر بودند. به تلقین مهاجرین که همراه آنها بودند، نیروهای مهاجم اتریش اطمینان یافته بودند که اهالی ایالت «لورن» که سلطنت‌طلب هستند با آغوش باز از مهاجمین، بعنوان نیروهای آزادیبخش استقبال خواهند کرد. ولی

وقتی به مقاومت شدیدی برخوردند، غافلگیر شدند. با وجود این فرمانده اتریشی به آسانی اولین شهر را تصرف کرد. پروسی‌ها شهر «وردن» را محاصره کردند. شهر سه روز بعد، پس از مرگ فرمانده مدافع آن، تسلیم شد.

کشتار سپتامبر

در ماه اوت ۱۷۹۲ اوضاع بشدت بحرانی بود. نیروهای اتریش و پروس وارد خاک فرانسه شده چند آبادی و شهر «وردن» را تصرف کرده بودند.

از روزی که خبر محاصره وردن به پاریس رسیده بود، نگرانی و هیجان فوق‌العاده‌ای بر شهر غالب شده بود «رولان»، وزیر کشور که روحیه خود را باخته بود، به فکر انتقال پایتخت به شهر دیگری افتاده بود. ولی در این هنگام دخالت دانتون، وضع را عوض کرد. دانتون در نطق شورانگیزی در مجلس، فرانسویان را به مقاومت فراخواند. این عبارت از نطق او شهرت بسیار یافت:

برای غلبه بر دشمنان تهور لازم است، باز هم تهور، همیشه تهور و فرانسه نجات خواهد یافت.

ولی بر اثر هجوم نیروهای خارجی و فرار لافایت، در میان توده مردم خشم بی حد و حسابی علیه اشراف و روحانیون، که آنها را دشمن ملت میدانستند، میجوشید. گمان یک توطئه بر اذهان آنها حاکم بود. بعد از سقوط قصر تویلری، مجلس به شهرداری‌ها اختیار داده بود که به بازرسی منازل اقدام نمایند و این امر به بازداشت عده کثیری از اشراف و روحانیون منجر گردیده و زندان‌ها پر شده بود. از

سوی دیگر «مارا» و روزنامه‌نگاران انقلابی، از مدتی قبل خوانندگان خود را به نابود ساختن دشمنان ملت تشویق میکردند. افراطیون کُمون و بخش‌ها نیز مردم را به راه آدم‌کشی میراندند.

در نتیجه این تحریکات یکی از فجیع‌ترین کشتارهای دسته جمعی انقلاب فرانسه، در آغاز ماه سپتامبر ۱۷۹۲ صورت گرفت. مورخین «مارا» را یکی از مسئولین عمدهٔ این کشتار میدانند. بهمین ملاحظه اشاره‌ای به احوال او می‌کنیم.

این شخص که از نظر جسمانی به نهایت زشتی بود، تحصیلات خود را در رشته پزشکی انجام داده و مدت ۱۱ سال ـ در انگلستان به حرفهٔ پزشکی مشغول بود. در آنجا به نظام فراماسونی پیوسته و کتابی بزبان انگلیسی زیر عنوان «زنجیرهای بردگی» نوشته بود. چند سال پیش از آغاز انقلاب به فرانسه بازگشته و مدتی به سمت طبیب مستحفظین خاصه کنت‌دارتوا، برادر پادشاه، اشتغال داشت. از اواخر سال ۱۷۸۹ که چهل و پنج سال داشت، یک روزنامه انقلابی با عنوان «دوست ملت» تأسیس کرده بود. مقالات تند و آتشین او باعث شد که چند باربه زندان بیفتد و یکبار در ۱۷۹۰ برای چند ماه به انگلستان پناهنده شود. در این ایام یعنی اواخر اوت ۱۷۹۲، بیش از همه او بود که مردم را به قتل عام دشمنان ملت فرا میخواند.

قتل عام روز ۲ سپتامبر در پاریس شروع شد. جمعی از روحانیون زندانی را از محلی به محل دیگری منتقل می‌کردند. این زندانیان بدست مردم کشته شدند. کشتار به سرعت به تمام زندان‌های پایتخت کشید. مردم به هیجان آمده هر کس از اشراف و روحانیون و



شارل سانسون جلاّد متصدی گیوتین (۱۸۰۶ ـ ۱۷۳۹)

سانسون از خانواده‌ای بود که از سال ۱۶۸۸ تا ۱۸۴۷، یعنی نیم قرن بعد از انقلاب، شغل همهٔ اعضایش نسلاً بعد نسل، جلاّدی بود.

حتی زندانیان عادی را که در این زندان‌ها یافتند به وضع فجیعی کشتند. یکی از مقتولین «پرنسس دولامبال»، دوست و ندیمه ملکه بود که سرش را بریدند و بر فراز نیزه زیر پنجره زندان تامپل گرداند که ماری آنتوانت آنرا ببیند.

قتل عام چهار روز ادامه داشت. مجلس تلاشی برای جلوگیری از کشتار بعمل آورد ولی «پتی یون» شهردار پاریس دست روی دست گذاشت و «رولان» وزیر کشور تنها کاری که کرد این بود که بعد از واقعه گفت: «باید پرده‌ای بر این صحنه‌های فجیع کشید.» دانتون نیز بعداً مسئولیت خود را در این واقعه پذیرفت.

رقم کشته شدگان سپتامبر در پاریس حدود ۱۴۰۰ نفر ضبط شده است که سه چهارم آنها زندانیان عادی و فواحش و بقیه روحانیون و اشراف بودند. ولی کشتار در ولایات نیز قربانیان زیادی داشت. در چنین فضای خونباری بود که فرانسویان دعوت شدند برای انتخاب نمایندگان خود در مجلس جدید به پای صندوق‌های اخذ رأی بروند. این بار انتخابات عمومی بود و حدود ۷ میلیون واجدین شرایط میتوانستند در انتخابات شرکت کنند. ولی فقط ۱۰ درصد آنها رأی دادند و ۹۰ درصد بقیه یا از ترس و یا از بی‌تفاوتی، از شرکت در انتخابات خودداری کردند. به این ترتیب فعالین تندرو سیاسی، کاندیداهای خود را به مجلس فرستادند. تمام کاندیداهای کمون شورشی پیروز شدند. در درجه اول ربسپیر (که با اکثریت عظیمی از بریسو پیش افتاد) بعد دانتون، کولودِربوا، مانوئل، تالین، دِمولن، مارا، اگوستن رُبسپیر، (برادر کوچکتر ربسپیر)، داوید نقاش و بالاخره دوک دورلئان، پسر عموی پادشاه، که اکنون خود را «فیلیپ اگالیته» مینامید، همگی انقلابیون سرسخت و بی‌گذشت ـ به مجلس راه

یافتند.

در مقابل این تندروها، ژیروندن‌ها که از شهرستان‌ها انتخاب شده بودند، قرار داشتند. بین این گروه‌ها: ژیروندن‌ها و گروه تندروها که بعدها «مونتانیار» (کوهستانی) نامیده شدند از آغاز اختلافات ظاهر شد.

پیروزی والمی

در این تاریخ هیجان اهالی پاریس به اوج رسیده بود. پروسی‌ها بعد از تصرف شهر «وردن»، علی رغم شیوع بیماری اسهال خونی بین سربازان و باران‌های سیل‌آسا که جاده‌ها را غیرقابل عبور کرده بود، خود را آماده پیش روی میکردند. فرانسویان دو لشکر به فرماندهی «دوموریه» و «کِلِرمن» به مقابله آنها فرستاده بودند. این دو لشکر روز ۱۹ سپتامبر در عقب جبهه دشمن به یکدیگر پیوستند. پادشاه پروس که می‌خواست هر چه زودتر کار فرانسه را تمام کند و با خیال راحت به تقسیم لهستان بپردازد، به برونسویک، فرمانده نیروهای پروسی فشار می‌آورد که حمله را آغاز کند. پروسی‌ها که از شکست فرانسویان در برابر نیروهای اتریشی دلگرم شده بودند از این سربازان، بقول خودشان، «پابرهنه» نمی‌ترسیدند و حتی بین خود می‌گفتند شعار فرانسویان «پیروزی یا فرار» است.

برخورد دو نیروی متخاصم روز ۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲ در بلندی «والمی» صورت گرفت. نبرد با مبادله شدید آتش توپخانه آغاز شد و

به شکست نیروهای پروس انجامید. گوته، شاعر بزرگ آلمانی، که همراه نیروهای پروسی در محل حاضر بود، در این باره سخنی گفت که بعدها شهرت بسیار یافت: «از این روز و از این محل دوران جدیدی در تاریخ جهان آغاز شد.»

همان روز مجلس قانونگذاری آخرین جلسه را برگذارکرد و جای خود را به مجلس جدید (کنوانسیون) سپرد.

کنوانسیون و اعلام جمهوری

اکثریت تاریخ‌نویسان انقلاب، پنج سال اول انقلاب را به دو مرحله مشخص تقسیم می‌کنند: مرحله اول از وقایع ۱۷۸۹ تا ۱۰ اوت ۱۷۹۲ (سقوط تویلری) و از ۱۰ اوت ۹۲ تا ژوئیه ۱۷۹۴ (سقوط ربسپیر). و معتقدند که مرحله اول، انقلابی تحت رهبری بورژوازی فرانسه بود و مرحله دوم یعنی از سقوط سلطنت تا سقوط ربسپیر، اگر همچنان بورژوازی سلسله جنبان حرکت انقلابی بود، ولی ناچار خواستهٔ توده‌های مردم در تصمیم‌گیری‌ها به حساب آمد.

همانطور که دیدیم بعد از سقوط تویلری، مجلس قانونگذاری تصمیم گرفت که یک مجلس مؤسسان جدید، یا کنگره ملی انتخاب شود. نام «کنوانسیون» را از استقلال‌طلبان امریکا اقتباس کردند. و بی‌مناسبت نیست که یادآوری کنیم: فقط ۱۰ درصد واجدین شرایط انتخاب کردن، در انتخابات شرکت کردند و به این ترتیب یک اقلیت انقلابی مصمم، نمایندگان خود را به مجلس فرستاد. تعداد نمایندگان ۷۴۹ نفر بود که تقریباً همگی از طبقه بورژوازی انتخاب شدند.

کنوانسیون روز ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ در یک فضای فتح و ظفر افتتاح شد. خبر پیروزی «والمی» تازه به پاریس رسیده بود. نمایندگان به اتفاق آراء رژیم سلطنتی را ملغی کردند و این تصمیم خود را به تاریخ سال یکم جمهوری مورخ نمودند. در این نخستین جلسه، اتحاد و اتفاق گروه‌ها صمیمی و کامل مینمود ولی در واقع اختلاف نظر عمیقی بین دو گروه عمده مجلس وجود داشت.

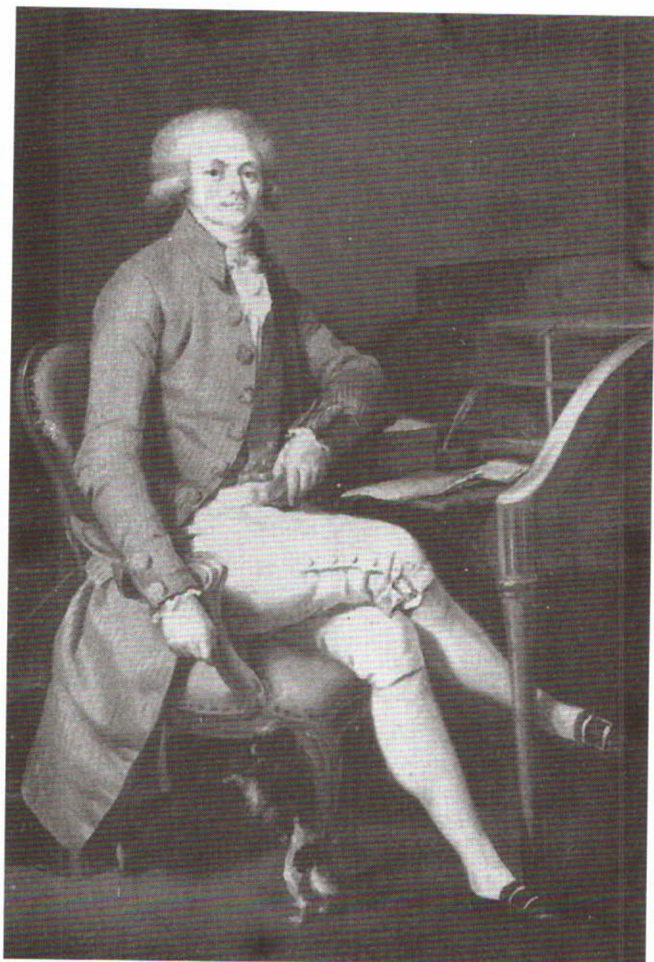
گروه ژیروندن‌ها که غالباً منتخب شهرستان‌ها بودند و با ۱۶۰ نماینده مهمترین گروه بشمار می‌آمدند، در سمت راست مجلس قرار گرفتند. «مونتانیار»ها با حدود ۱۴۰ نماینده که افراد برجستهٔ آنها غالباً منتخب پاریس بودند، در سمت چپ می‌نشستند. علت اینکه آنها را «مونتانیار» به معنای کوهستانی، می‌نامیدند این بود که در بلندترین ردیف‌های تالار مجلس جا می‌گرفتند. بقول ویکتور هوگو: سمت راست ژیروندن‌ها، لشکری از متفکرین و سمت چپ فوجی از زورآوران.

ژیروندن‌ها جوانانی غالباً از بورژوازی ثروتمند فرانسه یعنی از خانواده‌های بانکداران، تجار و صاحبان صنایع بودند که اقتصاد لیبرال را توصیه می‌کردند. در حالی که مونتانیارها از خرده بورژوازی فرانسه، و طرفدار نرخ‌گذاری و نظارت دولت بر ارزاق بودند. بین این دو گروه، و در وسط مجلس، که «پلِن» بمعنای دشت و یا «ماره» بمعنای مرداب، لقب گرفته بود، ۴۰۰ نفر نمایندگان میانه‌رو، با عقاید متلون و متغییر جا داشتند که در میان آنها افراد برجسته‌ای از نظر دانش حقوقی وجود داشت. ولی انقلابیون تندرو به تحقیر، آنها را

«قورباغه‌های مرداب» لقب داده بودند. در هر حال گروه‌های کنوانسیون احزاب سیاسی متشکل نبودند و جابجائی از این گروه به آن گروه امری عادی بود. برخورد بین ژیروندن‌ها و مونتانیارها خیلی زود آغاز شد. ژیروندن‌ها که افراد لیبرال و قانون‌دانی بودند، نگران از شور و حال انقلابی که خود پایه گذاشته بودند، می‌کوشیدند نظام مستقر بورژوایی را حفظ کنند و بشدت با اقتدار غیرقانونی کمون شورشی و سلطهٔ بیش از حد پاریس و تمرکز مورد نظر مونتانیارها مبارزه می‌کردند. البته بیشتر زبان‌آور بودند تا جنگاور و با هر گونه تغییر و تبدیل سیاسی، بیش از آنچه تا آن موقع حاصل شده بود، مخالف بودند، بقول یکی از نویسندگان وقت، آتش افروزان مجلس قانونگذاری به آتش نشانان مجلس جدید مبدل شده بودند.

در مقابل مونتانیارها که واقع بین‌تر و مصمم‌تر از ژیروندن‌ها بودند و به حرکت انقلاب به سمت جلو اعتقاد داشتند به حمایت کلوب‌های انقلابی و بخش‌ها و کمون پاریس متکی بودند و به چند اصل اساسی اعتقاد داشتند که اهم آن‌ها حفظ حالت فوق‌العاده ملی، سرکوبی بی‌امان او پوزیسیون، تمرکز اداری و تفوق پاریس بر ولایات بود.

کنوانسیون، شورای انقلابی موقت را که از طرف مجلس قانونگذاری، فردای سقوط تویلری، برای اداره امور مملکت، تعیین شده بود، در وظایفش تثبیت کرد. تنها دانتون که کرسی وکالت را بر وزارت ترجیح میداد، استعفا کرده بود. ولی این شورای وزیران، در واقع هیچ اقتداری نداشت. مجلس در اداره امور دخالت کامل می‌کرد



رُوبِس پی‌یِر (۱۷۹۴ ــ ۱۷۵۸)

روبسپیر، انقلابی پرجوش و خروشی بود که به او لقب «فسادناپذیر» داده بودند و عقیده داشت که «دولت انقلابی به افراد نیکو دِینِ حمایت ملّی و به دشمنان ملت دِینِ مرگ دارد».

ولی خیلی زود آنچنان غرق در جزئیات شد که به کار عمده‌ای موفق نمیشد بخصوص اینکه کمون پاریس اداره بسیاری از امور را قبضه کرده بود.

مجادله ژیروندن‌ها و مونتانیارها، از اولین روزهای کنوانسیون آغاز شد. ژیروندن‌ها سه تن از نمایندگان منتخب پاریس، «دانتون»، «ربسپیر» و «ما را» را بعنوان اینکه تمایلات دیکتاتوری دارند، مورد حمله قرار دادند. در نتیجه این سه تن که از نظر افکار و عقاید به هیچ عنوان با یکدیگر سازگاری نداشتند به هم نزدیک شدند و در مقابل ژیروندن‌ها به صف‌آرایی پرداختند. ولی ژیروندن‌ها در نظر اکثریت همکاران، از اعتبار بزرگی برخوردار بودند. این اعتبار حاصل اقدامات آنها در مجلس گذشته و بخصوص بعلت پیروزی‌های ارتش فرانسه در پائیز ۱۷۹۲ بود. پروسی‌ها بعد از شکست خوردن از فرانسویان در نبرد والمی، عقب‌نشینی کردند و ژنرال برونسویک نیروهایش را از فرانسه خارج کرد و نیروهای فرانسوی بطرف مایانس و فرانکفورت پیش رفتند. ژنرال «دوموریه» بلژیک را از تصرف اتریشی‌ها، خارج کرد. از طرف دیگر نیروهای فرانسه، ناحیه ساووا در مشرق فرانسه و نیس در جنوب شرقی را اشغال کردند. سرزمین‌هائی به خاک فرانسه ضمیمه شد. این پیروزی‌ها، پیروزی ژیروندن‌ها به حساب آمد زیرا آنها بودند که با تمام قوا برای شروع جنگ کوشش کرده بودند. شعاری که یکی از آنها عنوان کرده بود، دهن به دهن می‌گشت: «جنگ با کاخ‌نشینان، صلح با کوخ‌نشینان.»

آیا باید پادشاه را محاکمه کرد؟

یک مسئله فوری مطرح بود: با زندانی تا مپل چه باید کرد؟ گروه

چپ مجلس که عجله داشت سلطنت را از بیخ و بن برکند، میخواست با اقداماتی غیرقابل برگشت، شکاف بزرگی بین فرانسه قدیم و جدید بوجود آورد.

ازگروه مونتانیار، نمایندهٔ هنوز ناشناس و جوانی (۲۵ ساله) بنام «سَن ژوست» نطق آتشینی علیه سلطنت ایراد کرد که هیجان بسیاری را موجب شد. او در این نطق گفت: «ما به مبارزه با پادشاه بیشتر نیاز داریم تا به محاکمهٔ او، این شخص یا باید سلطنت کند، یا بمیرد. نمی‌توان با بی‌گناهی سلطنت کرد. هر پادشاهی یک یاغی و یک غاصب است.»

ژیروندن‌ها در مجموع معتقد بودند که اتخاذ چنین تصمیمی بی‌موقع است و باید آن را به تأخیر انداخت. در این گیرودار، ضمن تعمیرات قصر تویلری، به یک قفسه آهنی برخوردند که لوئی ۱۶ اسناد سرّی خود بخصوص مکاتباتش با میرابو را در آن پنهان کرده بود. در میان این اسناد اوراقی پیدا شد که نشان میداد دربار با ضد انقلاب و پادشاهان اروپائی، در ارتباط بوده است. بعد از کشف این اسناد، دیگر به تأخیر انداختن تعیین سرنوشت پادشاه ممکن نبود.

پس از «سن ژوست» ربسپیر پیشنهاد کرد که پادشاه بدون محاکمه، با تصویب مجلس کنوانسیون اعدام شود. ولی اکثریت کنوانسیون طرفدار رعایت قانون بود. پس از بحث مفصلی که در این باب شد، نمایندگان، علی رغم اصل جدائی قوا، اعلام شده در اعلامیه حقوق بشر ــ تصمیم گرفتند که خود به قضاوت بنشینند. به پادشاه اجازه دادند که سه وکیل برای خود انتخاب کند. محاکمه پادشاه سابق در

ماه سپتامبر ۱۷۹۲ شروع شد. لوئی ۱۶ که «لوئی کاپه» نامیده میشد، دوبار از زندان تا مپل به تالار مجلس برای بازجوئی آورده شد. جوابهای مبهم و ناشیانه او کسی را متقاعد نکرد.

یکی از وکلای لوئی ۱۶ «مالزرب» از رجال برجسته پیش از انقلاب که همان اوائل انقلاب به خارج از فرانسه مهاجرت کرده بود، برای دفاع از پادشاه شجاعانه به پاریس بازگشت و صمیمانه از موکل خود دفاع کرد و جان خود را، در دوران ترور، بر سر این کار گذاشت.

وکیل دیگر لوئی ۱۶ «دو سِر» با استناد به اصل عدم مسئولیت پادشاه، و غیرقابل تعقیب بودن او وردّ اتهام خیانت، دفاعیه استادانه‌ای ایراد کرد. ولی در اعتقادات نمایندگان تغییری نداد.

یکی از نمایندگان گروه «مونتانیار» نظریه نمایندگان تندرو را خلاصه کرد: «اگر لوئی ۱۶ بیگناه است ما یاغی هستیم، اگر مجرم است باید مجازات شود». میانه‌روها امیدوار بودند که بتوانند پادشاه را با یک زندان کوتاه مدت یا تبعید، از مرگ نجات دهند و بعضی از آنها پیشنهاد کردند که در صورت محکومیت لوئی ۱۶ به اعدام، از مردم نظرخواهی بشود. ولی ربسپیر با شدت با این نظرخواهی که ممکن بود موجب رهائی پادشاه از مرگ شود، مخالفت میکرد.

یک اقدام ناشیانه پادشاه اسپانیا ــ از خانواده بوربن و خویش پادشاه ــ که بوسیله سفیر خود نامه‌ای به کنوانسیون در شفاعت از لوئی ۱۶ نوشت، عکس‌العمل مخالفی بوجود آورد و طرفداران اعدام او را در عزمشان راسخ‌تر کرد.



محاکمهٔ ملکه ماری آنتوانت در دادگاه انقلاب، ۱۶ اکتبر ۱۷۹۳

ملکه ماری آنتوانت به اتهام مکاتبات خیانتکارانه با دشمنان فرانسه و فراهم آوردن موجباتِ جنگ داخلی، به مرگ محکوم شد. در سمت چپ این تصویر، فوکیه تنویل، دادستان، نشسته پشت میزش، دیده می‌شود، سمت راست او ــ پا روی پا انداخته ــ «هِبِر» معاون دادستان است که اتهام شرم‌آوری به ماری آنتوانت وارد آورد.

بریسو، که از افراد برجسته گروه ژیروندن‌ها بود: در نطق خود از وضع اروپا سخن گفت و یادآوری کرد که عجله در اعدام پادشاه، اتحاد اروپا را علیه فرانسه محکم‌تر خواهد کرد و ملت‌ها با پادشاهان متحد خواهند شد.

توماس پِین، نمایندهٔ امریکائی مجلس نیز دخالت کرد. (این توضیح لازم است که موضوع ملیّت و تابعیّت پیش از انقلاب، بصورت امروزی مطرح نبود. همانطورکه دیدیم وزیرانی مثل «نکر» سوئیسی بودند. و در مجلس کنوانسیون «توماس پین» روزنامه‌نگار امریکائی و «کلوتز» آلمانی به نمایندگی انتخاب شده بودند.) توماس پین که جزو گروه ژیروندن‌ها بود، در نطق خود گفت: آیا فرانسه میخواهد دوستی ایالات متحده آمریکا راکه یک دین حق‌شناسی به لوئی ۱۶ دارد، از دست بدهد؟ و افزود که با اعدام لوئی ۱۶ پادشاه انگلستان، از اینکه انتقامش را از آزاد کننده امریکا گرفته‌اند غرق شادی خواهد شد. پین، با عاقبت‌اندیشی، تصویری از آینده نقش کرد و گفت که پادشاهان اروپا از احساس ترحم ملت‌ها، قدرت عظیمی خواهند یافت که علیه انقلاب فرانسه بکار خواهند گرفت. ولی افراطیون گروه مونتانیار محاکمه و اعدام فوری پادشاه را می‌خواستند. یکی از آنان در نطق خود گفت: «یک پادشاه فقط با مرگ خود میتواند مفید واقع شود.» و دیگری گفت: «حتی اگر مرگ وجود نداشت باید اختراعش میکردیم.»

پایان محاکمه، اعدام پادشاه

پس از نطق‌های موافق و مخالف و مشروط و دفاع وکلای مدافع

پادشاه، سئوالاتی به این شرح از ۱۵ تا ۱۸ ژانویه ۱۷۹۳ به رأی گذاشته شد.:

۱۵ ژانویه ـ «آیا لوئی کاپه، پادشاه سابق فرانسویان مرتکب جرم توطئه علیه آزادی و امنیت کشور شده است؟» رای: بله، به اتفاق آراء (۷۰۷ رای) منهای چند رای ممتنع.

ـ «آیا رأی صادره درباره لوئی باید به تصویب ملت برسد؟»

رأی: ۴۲۴ مخالف، ۲۸۷ موافق.

۱۶ ژانویه ـ «چه مجازاتی باید درباره لوئی، پادشاه سابق فرانسویان اجرا شود؟»

رأی: ۳۸۷ رأی اعدام ـ ۳۳۴ رأی مجازات‌های دیگر.

۱۸ ژانویه ـ «آیا اجرای حکم درباره لوئی کاپه باید فوراً اجرا شود یا به تعویق بیفتد؟»

رأی: ۳۸۰ رأی اجرای فوری ـ ۳۱۰ رأی تعویق.

سئوالی که بیش از سایر سئوالات وقت گرفت میزان مجازات اعدام یا حبس یا تبعید بود که یک یک نمایندگان پشت تریبون میرفتند و دربارهٔ رأی خود توضیح میدادند. این رأی‌گیری مدت ۲۴ ساعت، یعنی از ۸ شب ۱۶ تا ۸ شب ۱۷ ژانویه بطول انجامید. جمعیت انبوه تماشاچیان برای نمایندگانی که به اعدام رأی میدادند دست میزدند و آنهائی راکه به عفو و اغماض رأی میدادند هو میکردند. رأی مرگ یک نشانه ایمان انقلابی به حساب می‌آمد.

خبر محکومیت لوئی روز ۲۰ ژانویه در پاریس منتشر شد. شب هنگام یکی از افراد گارد سابق پادشاه، لوپلتیه، یکی از نمایندگانی را

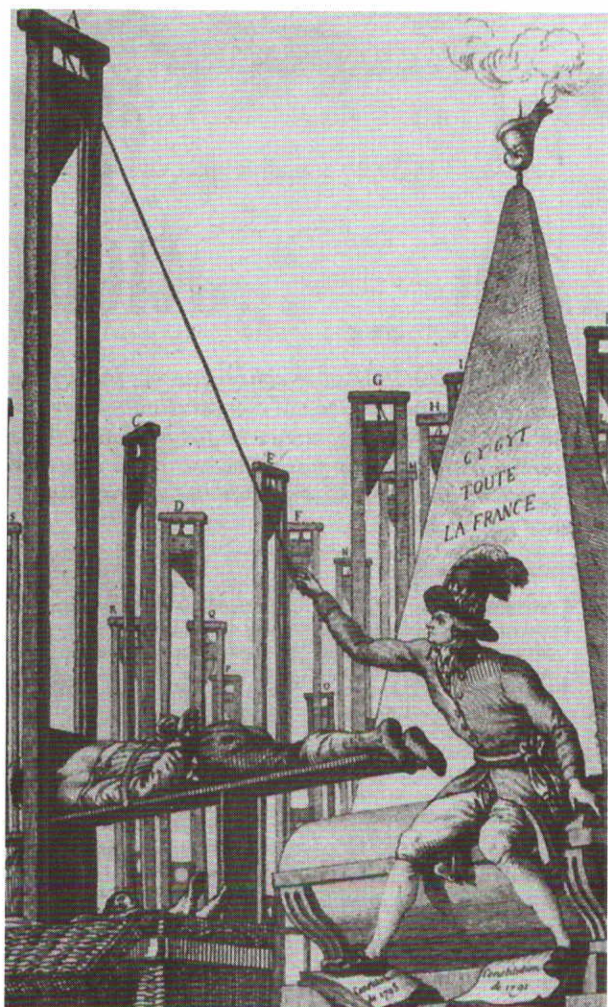
که به اعدام رأی داده بودند به قتل رساند.

یکی از وزیران: حکم محکومیت را در زندان تامپل به پادشاه ابلاغ کرد. لوئی با آرامش به متن حکم گوش داد. فقط تقاضا کرد که چند روز به او مهلت داده شود تا خود را برای مرگ آماده سازد. این تقاضای او مورد قبول قرار نگرفت ولی تقاضای دیگرش که همراهی یک کشیش مؤمن بود، پذیرفته شد. صبح روز ۲۱ ژانویه او را پس از وداع با خانواده‌اش، و انجام مراسم مذهبی به همراهی یک کشیش، از زندان تا مپل به پای گیوتین بردند. تا پایان رفتاری موقر و شجاعانه داشت. وقتی به بالای سکوی اعدام رسید سعی کرد سخنانی خطاب به مردم ایراد کند ولی بدستور «سانتر» که فرماندهی نیروهای امنیتی را عهده‌دار بود، طبال‌ها طبل کوفتند و صدای او را پوشاندند. جلاد سر بریده او را به جمعیت نشان داد.

میشله مورخ قرن نوزدهم مینویسد: در این ماجرا ژیروندن‌ها که نمی‌خواستند لوئی ۱۶ محاکمه شود و مونتانیارها با اجرای حکم ـ هر دو مرتکب اشتباه شدند. حق بود کنوانسیون محاکمه لوئی ۱۶ را به محاکمه سمبولیک تمام پادشاهان و نهاد سلطنت بدل میکرد و نمی‌بایستی به اجرای حکمی اقدام کند که کیش پادشاهِ شهید را بنیاد نهد.

اتحاد دشمنان انقلاب

اعدام لوئی ۱۶ در ۲۱ ژانویه ۱۷۹۳ در زمینه بین‌المللی عواقب وخیمی را سبب شد: علیه فرانسه اتحادیه‌ای مرکب از انگلستان،



کاریکاتور روبسپیر

مخالفین روبسپیر او را در حال گردن زدن جلادی که همهٔ فرانسویان را گردن زده ـ نشان می‌دهند

هلند، اسپانیا، پرتقال، چند حکومت ایتالیائی و اجزاء امپراطوری آلمان، تشکیل شد. سلسله جنبان اتحادیه انگلستان بود: روز ۲۳ ژانویه، یعنی دو روز بعد از اعدام پادشاه «پیت» نخست‌وزیر انگلستان، نمایندهٔ سیاسی فرانسه در لندن را اخراج کرد. ولی علل واقعی ورود انگلیس به جنگ، بیشتر مسائل اقتصادی حاصل از اشغال بلژیک بوسیله فرانسه بود تا اعدام لوئی ۱۶. از یک ماه پیش از آن، مجلس کنوانسیون رأی داده بود که مناطق اشغال شده به وسیله ارتش فرانسه بصورت تحت الحمایه در می‌آیند.

مجلس در اثر گزارش بریسو، دست پیش را گرفت و به انگلستان و هلند و متعاقباً به اسپانیا اعلان جنگ داد و در ماه فوریه قانونی را تصویب کرد که بموجب آن دولت مکلف بود ۳۰۰ هزار نفر را به سربازی بگیرد. نیروهای فرانسوی که وارد خاک هلند شده بودند، در برابر مقاومت اتریشی‌ها ناچار عقب نشستند. اوائل مارس شهر «لی یژ» از دست رفت. در مرز شرقی نیز وضع نیروهای فرانسوی خوب نبود. از طرفی وضع اقتصادی بحرانی شده بود. تورم و کمبود مواد غذائی بر مشکلات افزوده بود. کشاورزان از فروش غله، در برابر پول کاغذی خودداری می‌کردند. سیاست اقتصاد آزاد ژیروندن‌ها و بخصوص رولان، موجب نارضائی مردم شده بود. رولان از سوی دیگر متهم شده بود که بعضی اسناد قفسه آهنی تویلری را معدوم کرده است. (اولین بار او این اسناد را بدون حضور شاهدی بررسی کرده بود) در نتیجه ناگزیر، استعفا کرد. در پاریس و ولایات درجه تب بالا میرفت. دستمزدها از افزایش قیمت‌ها سخت عقب مانده بودند.

روز ۲۵ فوریه به تحریک «مارا» مردم مغازه‌های خواربارفروشی را غارت کردند. از طرف دیگر مخارج جنگ کمرشکن بود و مالیات‌ها درست وصول نمی‌شد. در ماه مارس مجلس یک مالیات بر ثروت تازه تصویب کرد. در این وضع بحرانی که خاطرهٔ کشتار سپتامبر هنوز زنده بود، مجلس برای پیش‌گیری از کشتارهای دیگر و به پیشنهاد «دانتون» به ایجاد یک دادگاه فوق‌العاده انقلابی برای رسیدگی به توطئه‌ها «علیه آزادی، مساوات و وحدت جمهوری و هر اقدامی علیه امنیت کشور» تصمیم گرفت. دانتون در نطق خود گفت: «بیائید خشن باشیم تا مانع خشونت ملت بشویم». قضات و دادستان و هیئت مقننه بوسیله کنوانسیون منصوب میشدند. احکام این دادگاه غیرقابل تجدید نظر و ظرف ۲۴ ساعت، لازم الاجرا بود. اموال محکومین به اعدام بنفع جمهوری ضبط میشد. یکی از نمایندگان گروه ژیروندن، به سختی با این لایحه مخالفت کرد و گفت: «این چنین انکیزیسیون هزار بار مخوف‌تر از انکیزیسیون و نیز است». ولی مخالفت او اثری نکرد و لایحه ایجاد دادگاه انقلابی از تصویب گذشت.

جنگ داخلی

همان روزی که دادگاه انقلابی به وجود آمد، یک جنگ داخلی وحشتناک در مغرب فرانسه آغاز شد. اعلام احضار ۳۰۰ هزار سرباز به خدمت، در ایالت «وانده» با خشم عمومی روبرو شد. قبلاً، تشکیلات غیرمذهبی روحانیون و اعدام پادشاه، موجب اعتراض

شدید اهالی شده بود. در آغاز ماه مارس، زنگ کلیساها، به علامت خطر به صدا در آمد و مردم مسلح شدند. زد و خورد با مأمورین جمهوری، در تمام ایالت عمومیت یافت و به ایالت بروتانی، که از چندی پیش سلطنت‌طلبان سر به شورش برداشته بودند، سرایت کرد. کشیشان وفادار به کلیسا، عصیان را تشویق میکردند. ارتشی به نام ارتش «کاتولیک سلطنتی» تشکیل گردید و جنگ با نیروهای جمهوری شروع شد. در آغاز نیروهای ایالت «وانده» همه جا به پیروزی‌هائی نائل شدند.

در این گیرودار خبرهای ناگوار دیگری هم رسید. ژنرال «دو موریه» از نیروهای اتریشی شکست خورد و از فرماندهی معزول شد. این فرمانده، با امضاء آتش بس با نیروهای دشمن، فرستادگان مجلس را که برای بازرسی آمده بودند به دشمن تحویل داد و کوشید که نیروهایش را برای سرکوبی کنوانسیون، بطرف پاریس حرکت دهد. چون موفق نشد به همراهی پسر فیلیپ اگالیته (دوک دورلئان سابق و پسر عموی پادشاه) از مرزگذشت (همین امر موجب بازداشت دوک سابق شد). خیانت «دو موریه» موجب شد که مرز شمالی بروی دشمن باز شود. نیروهای جبهه شرقی نیز در برابر پروسی‌ها ناچار به عقب‌نشینی شدند.

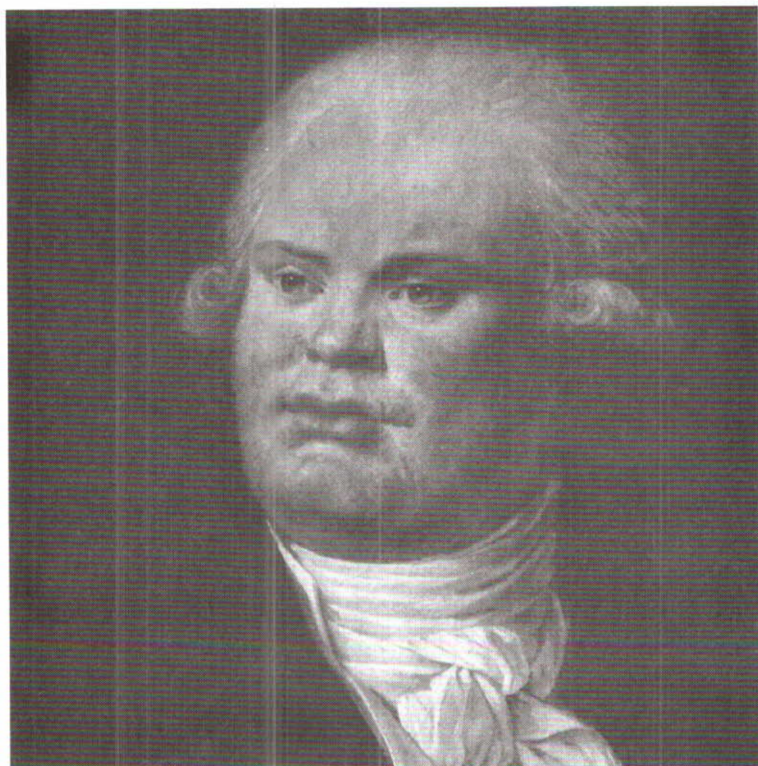
پیروزی ما را

در برابر انبوه خطرهای خارجی و داخلی، بایستی عکس‌العملی نشان داده میشد. قانون ۲۱ مارس مقرر داشت که در هر بخش، یک

کمیته انقلابی برای مراقبت و معرفی مظنونین تشکیل شود. از طرف دیگر علیه مهاجرین مقررات شدیدتری وضع شد. بخصوص در تاریخ ۶ آوریل ۱۷۹۳ سازمان جدیدی بنام «کمیته نجات عمومی» (که شاید اصلح باشد آن را به فارسی «کمیته نجات ملی» ترجمه کرد بوجود آمد که خیلی زود به قدرت بزرگی مبدل شد. این کمیته شامل ۹ عضو بود که برای مدت یکماه از طرف مجلس انتخاب می‌شدند و قابل انتخاب مجدد بودند. در اولین دوره همه اعضاء آن منحصراً از گروه مونتانیار، از جمله دانتون، برگزیده شدند. تنها یک عضو از گروه میانه‌روها بود که او نیز پس از انتخاب به مونتانیارها پیوست.

وضع ژیروندن‌ها روز بروز بدتر میشد، اکثرشان از کلوب ژاکوبن اخراج شده بودند. این گروه به علت عدم اعتمادی که نسبت به پایتخت نشان می‌دادند و همچنین بخاطر لیبرالیسم اقتصادی‌شان، مورد بغض و کینه «سان کولت»ها (انقلابیون تندرو) بودند. خیانت ژنرال «دو موریه» که مدت‌های مدید از دوستانشان بود ضربه سختی به آنها وارد آورد. از آنجا که مخالفانشان آن‌ها را متهم به همدستی با ژنرال فراری کردند، آنها نیز به مقابله پرداختند و «مارا» را ـ باستناد دعوتی که از بخش‌ها کرده بود که علیه کنوانسیون مسلح شوند ـ متهم کردند. «مارا» به محاکمه کشیده شد ولی دادگاه انقلابی او را تبرئه کرد. مردم روزنامه‌نویس آشوبگر را بروی دوش از دادگاه به مجلس برگرداندند.

این شکستی برای ژیروندن‌ها بود که در این موقع از طرف روزنامه‌های تندرو «هِبِر» و «کامی دِمولن» مورد حمله مداوم قرار



دانتون (۱۷۹۴ ـ ۱۷۵۹)

دانتون از سال ۱۷۹۳ پیشرو یک مبارزه به نفع عفو و اغماض شده بود. خواستار «صرفه‌جوئی در خون آدمیان» بود و جان خود را بر سر این مبارزه گذاشت.

می‌گرفتند. در پاریس «مارا» نور چشم توده‌های فقیر شده بود و او را حامی بزرگ خود میشمردند. از طرف دیگر میدانستند که ژیروندن‌ها مخالف نرخ‌گذاری اجناس و تدابیر استثنائی هستند. روز ۳ مه مجلس قانونی وضع کرد که به موجب آن حداکثر بهای غلات تعیین شده بود و مقامات دولت حق مصادرهٔ مواد غذائی و توزیع آن را میبافتند. دو هفته بعد نیز قانون یک قرضهٔ اجباری یک میلیاردی به تصویب رسید.

محاصرهٔ تویلری

ژیروندن‌ها نگران یک قدرت‌نمائی بخش‌های پاریس بودند. این بخش‌ها چند بار بوسیله فرستادگان خود از مجلس تقاضای بازداشت «نمایندگان بی‌اعتقاد» را کرده بودند. یکی از نمایندگان ژیروندن پیشنهاد کرد که کنوانسیون ــ که از روز ۱۰ مه در قصر تویلری مستقر شده بود ــ به یکی از شهرها منتقل شود. اکثریت این پیشنهاد را رد کرد. در عوض پذیرفت که یک کمیسیون مرکب از ۱۲ عضو (همه ژیروندن) مأموریت یابند که درباره اقدامات خلاف قانون کمون پاریس تحقیق نمایند. به دستور کمیسیون مذکور «هبر» که از سلسله جنبانان کمون بود، بازداشت شد. این اقدام موجب خشم «سان کولت»ها شد که برای اعتراض به مجلس آمدند. در این موقع یکی از ژیروندن‌ها، که ریاست مجلس را عهده‌دار بود، با کمال بی‌احتیاطی ضمن نطق شدیدی علیه شهرداری پاریس ــ تهدید کرد که اگر کسی به نمایندگان ملت صدمه‌ای بزنند شهر پاریس ویران خواهد شد.

این تهدید پاسخی می‌طلبید. روبسپیر در کلوب ژاکوبن مردم را

دعوت کرد که علیه نمایندگان فاسد طغیان کنند و به ستمگری ژیروندن‌ها خاتمه دهند. با آن که «هبر» را آزاد کردند، یک کمیته شورشی تازه، تحت حمایت کمون، بخش‌ها را به حرکت در آورد. در حالی که «هانریو» یک فرد مقتدر، در رأس گارد ملی قرار گرفته بود، روز ۳۱ مه ۱۷۹۳ یک هیئت نمایندگی از طرف بخش‌ها به تویلری آمد و از کنوانسیون مجازات ژیروندن‌ها و حذف کمیسیون دوازده نفری را خواستار شد. علی رغم مداخله روبسپیر، که از درخواست این هیئت پشتیبانی کرد، مجلس تنها به تقاضای دوم یعنی حذف کمیسیون دوازده نفری تن در داد. این برای کمون یک پیروزی نسبی بود. دو روز بعد سان کولت‌ها موضوع را پی گرفتند. این بار، با حمایت نیروهای تحت فرماندهی «هانریو» اقدام کردند. فرمانده گارد ملی شبانه تویلری را محاصره کرده و توپ‌های خود را رو به قصر مستقر ساخته بود. کنوانسیون در آغاز تلاشی جهت چاره‌جوئی کرد ولی عاقبت تسلیم تهدید شد. ۲۹ نمایندهٔ ژیروندن از مجلس بر کنار شدند و دو وزیر ژیروندن مستعفی گردیدند.

شورش فدرالیست

مونتانیارها، بدین ترتیب از مزاحمت مخالفان خود خلاص شدند ولی خیلی زود وضع به وخامت گرایید. در مجلس، ۷۵ نماینده به برکناری همکاران خود اعتراض کردند و از طرفی تعدادی از ایالت‌ها، بعنوان مخالفت با این قدرت نمائی انقلابیون در برابر مجلس، سر به طغیان برداشتند. بخصوص در ایالت نور ماندی (که چند تن از نمایندگان بر کنار شده به آنجا پناهنده شده بودند) و شهرهای

«بوردو»، «نیم»، «تولوز»، و «مارسی»، طغیان شدید بود. پیش از آن، در پایان ماه مه، سلطنت‌طلبان شهر لیون، شهرداری انقلابی را سرنگون کرده و «شالیه» رئیس کلوب انقلابی را بازداشت کرده بودند. در واقع سه چهارم مملکت علیه دیکتاتوری مونتانیارها در حال عصیان بود. کنوانسیون برای خواباندن شورش، نیروهائی اعزام کرد. در ایالت نورماندی سران ژیروندن که توانسته بودند ارتش کوچکی فراهم آورند، بعلت خودداری افراد از اتحاد با سلطنت‌طلبان، به آسانی سرکوب شدند.

در همین ایام، یک دختر جوان اهل نورماندی بنام «شارلوت کورده»، به پاریس آمد و روز ۱۳ ژوئیه، شخصی را که باعث و محرک این خشونت‌های توده‌ها میدانست یعنی «ژان پل مارا» را با خنجر از پای در آورد. این قتل ـ که قاتل سر خود را به مکافات آن بر باد داد ـ اهالی پاریس را سخت آشفته کرد. جنازهٔ «مارا» که نزد توده مردم محبوبیت فوق‌العاده‌ای داشت، طی تشریفات با شکوهی به کلیسای متروک «پانتئون» برده شد و در عوض جنازه میرابورا (که از هنگام کشف مکاتباتش با پادشاه در قفسه آهنی، خائن محسوب می‌کردند) از آنجا بیرون انداختند. در همین ایام ضد انقلابیون شهر لیون «شالیه» را که بازداشت کرده بودند بوسیله گیوتین گردن زدند. از آن پس در تمام فرانسه از طرف «سان کولت»ها اسامی سه تن «لوپلتیه» (نماینده‌ای که به مرگ لوئی رای داده و بدست یکی از افراد گارد سابق پادشاه کشته شده بود) «مارا» و «شالیه»، بعنوان سه شهید انقلاب، مورد تکریم و تقدیس قرار گرفت.

از هر طرف خبرهای بدی به پاریس میرسید. در ماه ژوئن شورشیان ایالت «وانده» شهر «سومور» را تصرف کردند و بطرف نانت پیش رفتند. نیروهائی که از طرف کنوانسیون به سرکردگی «وسترمن» و «سانتر» به مقابله آنها فرستاده شده بودند، موفقیتی حاصل نکردند. در شمال، اتریشی ها شهر «والانسین» را تصرف کردند. در جبهه شمال شرقی پروسی ها، شهر مایانس را از تصرف نیروهای فرانسوی تحت فرمان ژنرال کوستین خارج کردند (کوستین را کنوانسیون مقصر شناخت و اعدام کرد) از طرف دیگر ناحیه «ساووا» و «نیس» که قبلاً به فرانسه ضمیمه شده بود، مورد تهدید قرارگرفت و اسپانیائی ها بطرف شهرهای جنوب غربی فرانسه پیش می‌آمدند و بندر «تولن» از دریا در محاصره انگلیسی ها بود.

در پاریس نیز مشکلات اقتصادی مردم را بجان آورده بود. افراطیون ــ که بعدها به آنها لقب «مجانین» دادند ــ با تائید «هبر» و روزنامه‌اش، تقاضای اتخاذ تدابیر شدید داشتند. روز ۲۵ ژوئن یکی از آنان بنام «ژاک رو» برای شکایت از بی‌حرکتی مقامات دولتی، به کنوانسیون آمد و برنامه‌ای برای کم کردن فاصله‌ها و نابرابری‌های اجتماعی عرضه کرد و فریاد برآورد «قوانین بوسیله ثروتمندان و برای ثروتمندان تدوین شده است» روبسپیر پیشنهادات او را که عوام فریبانه خواند رد کرد. کمی بعد شورش‌هائی که منجر به غارت مغازه‌ها شد، «مجانین» را در نظر کنوانسیون بی‌اعتبار کرد.

قانون اساسی جدید

مجلس که هفته‌ها بود با تأنی، مشغول تدوین قانون اساسی تازه‌ای

بود، برای آرام کردن مردم و بخصوص جلب حمایت شهرستان‌ها، تصمیم گرفت به سرعت کار تدوین آن را به پایان برساند. طرحی که ریاضی‌دان معروف «کُندُرسه» تهیه کرده بود، مورد موافقت گروه مونتانیار قرار نگرفت. بعد از سقوط ژیروندن‌ها، طرح دیگری تدوین گردید که در تاریخ ۲۴ ژوئن ۱۷۹۳ تصویب شد. قانون جدید، دموکراتیک‌تر از قانون اساسی ۱۷۹۱ بود. این قانون نیز شامل یک اعلامیه حقوق بشر بود که تأکید بیشتر بر مساوات بود که حتی قبل از آزادی عنوان شده بود. و در آن بخصوص حق مقاومت و شورش در برابر ظلم و تعدی، بعنوان یک وظیفه مقدس شناخته شده بود.

قوهٔ قانونگذاری متعلق به یک مجلس بود که با آراء عمومی برای یک سال انتخاب می‌شد و زنان حق رأی نداشتند. برای مسائل مهم بخصوص در زمینه مالیات و جنگ، همه پرسی برقرار شده بود. قوهٔ مجریه به یک شورای بیست و چهار نفره که بوسیله مجلس انتخاب میشد واگذار شده بود. بعضی امتیازات اجتماعی (حداقل معاش، کار و آموزش) برای افراد فقیر پیش‌بینی شده بود. این قانون اساسی در ماه اوت به همه پرسی گذاشته شد و با ۲ میلیون رأی موافق و ۱۷ هزار مخالف، تصویب شد. ولی ۵ میلیون نفر از مشارکت در رأی‌گیری امتناع کردند.

علی رغم این موفقیت، نمایندگان کنوانسیون، مصلحت دیدند که با توجه به مشکلات داخلی و خارجی، اجرای این قانون به بعد موکول شود. آن را در صندوق مخصوص در تالار مجلس جا دادند و بستند ولی این بستن ابدی بود. چون قانون جدید هیچگاه از این

صندوق بیرون نیامد.

در این دوران بحرانی، فرانسه نیاز به یک حکومت قوی داشت «کمیته نجات ملی» در نظر مردم بسیار نرم و بی‌قدرت می‌نمود (ما را آن را کمیته «فلاکت ملی» میخواند) به این ملاحظه، بعد از سقوط ژیروندن‌ها، در آن تغییرات زیادی دادند. کمیته به شش شعبه: امور خارجه، جنگ، روابط عمومی، دریاداری، داخله، عرایض، تقسیم شد. اعضاء جدیدی از تندروها مانند «سن ژوست» و «کوتُن» به اعضاء قبلی افزوده شدند. کم‌کم کمیته تمام امور را قبضه کرد و وزیران بصورت عوامل سادهٔ اجرا در آمدند. ۱۰ ژوئیه کنوانسیون تصمیم به تجدید انتخاب اعضاء کمیته گرفت. دانتون که نزد انقلابیون خالص، مورد سوء ظن تلاش برای مذاکره با کشورهای متحد قرار گرفته بود، دیگر انتخاب نشد. انقلابیون تندرو ۷ کرسی از ۹ کرسی را در اختیار گرفتند و کمی بعد که یکی از اعضاء بعلت بیماری استعفا کرد، روبسپیر بجای او انتخاب شد.

روز ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۳، این انقلابی پرجوش، کار خود را در کمیته نجات ملی شروع کرد. این تاریخ را باید بخاطر بسپاریم زیرا دقیقاً یک سال بعد، گردنش زیر تیغهٔ گیوتین رفت. در اینجا بی‌مناسبت نیست از این آلت قتاله که سمبل دوران خونین ترور شد ذکری بکنیم.

نام گیوتین از اسم یکی از نمایندگان کنوانسیون: دکتر «گیوتن» گرفته شده است. بخلاف آنچه ممکن است از این تسمیه متبادر به ذهن شود، دکتر گیوتَن، استاد تشریح دانشگاه پاریس، فردی به نهایت بشر دوست و خدمتگزار فقیران و رنجدیدگان بود. از هنگامی که از طرف

طبقه سوم به نمایندگی مجلس عام طبقاتی انتخاب شده بود برای کاستن از زجر محکومین، که به طریقه‌های وحشیانه‌ای اعدام میشدند، مبارزه می‌کرد و گردن زدن را که مخصوص محکومین به اعدام طبقه اشراف بود، بعنوان کم زجرترین نحوهٔ اعدام عموم محکومین، توصیه مینمود. مبارزه مستمر او موجب شد که در سال ۱۷۹۲ مجلس، از دبیرکل دائمی آکادمی جراحی پاریس، دکتر آنتوان لوئی گزارشی در این باره خواست و گزارش دکتر لوئی حکایت از این داشت که، یک ماشین گردن‌زنی بهترین طریقه اعدام است و محکوم عذاب و شکنجه‌ای تحمل نمی‌کند. پس از تصویب مجلس، این ماشین قطع گردن، بیادگار گزارش دکتر لوئی «لویزون» نامیده شد. ولی بعد از مدتی یکی از روزنامه‌ها به آن گیوتین لقب داد که علی رغم اعتراضات شدید دکتر گیوتن، این اسم همچنان بر آن ماند.

آغاز ترور

در تابستان ۱۷۹۳ جمهوری نوپا با خطر عظیمی روبرو بود. متحدین در تمام جبهه‌ها ابتکار عمل را، با قصد تکه تکه کردن فرانسه، در دست گرفته بودند. پرنس دوکوبورگ با ۱۱۰ هزار سرباز اتریشی، پروسی و هلندی، مرز شمال را تهدید می‌کرد. در مشرق، آلزاس اشغال شده بود. ایالت ساووا از دست رفته بود. در شهر لیون، که علیه کنوانسیون طغیان کرده بود، سلطنت‌طلبان نیروهای خارجی را به کمک می‌طلبیدند. شهر مارسی طغیان کرده بود. ژنرال‌های جمهوری که به مقابله شورشیان وانده فرستاده شده بودند. کاری از



سن ژوست (۱۷۹۴ ـ ۱۷۶۷)

انقلابی جوانی که پا به پای روبسپیر مبارزه کرد و در کنار او در سن ۲۷ سالگی جان باخت.

پیش نبرده بودند. ضدانقلاب از هر طرف تهدید می‌کرد.

به مصیبت‌های جنگ داخلی و خارجی، مشکلات داخلی اضافه شده بود. پول کاغذی عمدهٔ ارزش خود را از دست داده بود محتکرین مشغول فعالیت بودند و ارزاق کمیاب شده بود. در شهرها در برابر مغازه‌های خواروبار، صف‌ها روز بروز طویل‌تر میشد. مردم زجر می‌کشیدند و خشم خود را علیه ثروتمندان، نمایندگان یاغی، ژنرال‌های خائن و بخصوص ماری آنتوانت بروز می‌دادند.

در چنین فضای آشفته‌ای، دولتی قوی لازم بود. درکنارکنوانسیون که از صبح تا شب گرفتار عرایض شاکیان بود و به کار مهمی نمی‌رسید، کمیته نجات ملی مشت آهنین بلند کرد. روز ۲۷ ژوئیه با ورود روبسپیر به کمیته دوران تازه‌ای آغاز شد. دو هفته بعد دو کارشناس ارزشمند «کارنو» و «پریور» به عضویت کمیته انتخاب شدند و در ماه سپتامبر دو انقلابی تندرو «کولودربوا» و «بیووارن» به آنها اضافه شدند. «کمیته بزرگ»، برای مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی جمهوری بوجود آمد. این دوازده نفر که همه جوان (متوسط سن ۳۰ سال) و نسبت به خود و نسبت به دیگران به نهایت سختگیر بودند، با آنچنان جدیتی مشغول کار شدند که حتی دشمنانشان نتوانستند شور و هیجان آنها را به خدمتگزاری انکار کنند. البته همیشه با یکدیگر هم عقیده نبودند. اختلاف و رقابت‌ها بزودی بروز کرد ولی لااقل تنها نجات مملکت منظور نظرشان بود. شبانه‌روزی ۱۸ ساعت کار می‌کردند. در کنار کمیته نجات ملی، یک کمیته امنیت عمومی، مسئول امنیت کشور بود. و در کنار این دو کمیته، دادگاه انقلابی،

فرستادگان کنوانسیون به نقاط مختلف کشور و کمیته‌های فرعی مراقبت دست بکار نجات جمهوری شده بودند.

قانون مظنونین

روز ۲۳ اوت مجلس قانونی گذراند که تمام مردانی که میتوانند اسلحه بردارند به خدمت سربازی فراخوانده شوند. مقررات قانون اعدام علیه محتکرین تشدید شد. بهای گندم تعیین گردید. معهذا نارضائی عمومی تسکین نمی‌یافت. بخصوص اینکه «هِبِر» در روزنامه‌اش مردم را به شدت عمل دعوت می‌کرد. روز ۴ سپتامبر اهالی پاریس شهرداری را اشغال کردند و نان خواستند. روز بعد به مجلس ریختند. خشم مردم از شنیدن یک خبر ناگوار چند برابر شده بود. بندر «تولُن» دروازه‌ها را بروی انگلیسی‌ها گشوده بود. کنوانسیون تصمیم گرفت که یک ارتش انقلابی، برای مبارزه با ضدانقلاب و حفظ قانون و مراقبت بر حمل و نقل ارزاق، به وجود بیاورد. قانون دیگری حداکثر قیمت ارزاق و حداکثر دستمزدها را تعیین کرد. ولی مردم به غارت مغازه‌های مواد غذائی پرداختند. لازم بود که با دشمنان داخلی و خارجی مبارزه شود و «قانون مظنونین» این منظور را تأمین کرد. از مدتها قبل قوانین علیه مهاجرین، کشیش‌های سوگند پس گرفته، اشراف سابق و افراد مرتبط با ضدانقلاب از تصویب گذشته بود ولی این قوانین کافی به نظر نمی‌رسید. روبسپیر از بی‌حرکتی عدالت انقلابی می‌نالید: «ما نسبت به خائنین زیاد گذشت کرده‌ایم» و «بیووارن» می‌گفت: «باید برویم و دشمنان را از لانه‌هاشان بیرون بکشیم.»

قانون ۱۷ سپتامبر ۱۷۹۳ لیست افرادی را که فرض بر مجرمیت آنها بود معین کرد. از جمله، افراد زیر مظنون شناخته می‌شدند: طرفداران ظلم و ستم و فدرالیسم ـ دشمنان آزادی ـ بستگان مهاجرین ـ مهاجرین بازگشته به فرانسه ـ هر فردی که گواهی وطن‌دوستی از او دریغ شده باشد ـ و حتی کسانی که هیچ اقدامی علیه آزادی نکرده‌اند ولی کاری هم بنفع آن نکرده‌اند...

زیر تیغ ترور

با این قانون بایستی امکان زیان رساندن به انقلاب از مظنونین سلب می‌شد. اختیارات کمیته‌های مراقبت افزایش یافت. بازرسی منازل امری عادی و زندان‌ها پر شد. دادگاه انقلابی تا آن موقع با اعتدال کارکرده بود. از ماه سپتامبر وضع عوض شد. تعداد قضات و دادستان‌ها افزایش و صدور احکام سرعت یافت. ابتدا «هرمن» و بعد «دوما»، با تصویب روبسپیر، به ریاست دادگاه تعیین شدند «فوکیه تنویل»، دادستان مخوف و خدمتگزار مطیع کمیته‌ها، دست بکار شد.
۱۰ اکتبر کنوانسیون اعلام کرد که دولت تا برقراری صلح، انقلابی خواهد بود، تئوریسین دولت انقلابی روبسپیر بود که افکار خود را در دو نطق معروفش، در ماه دسامبر ۹۳ و فوریه ۹۴ عرضه کرد.

روبسپیر نظام قانون اساسی، منطبق با اصول حقوقی و رعایت کننده آزادی‌ها را در مقابل نظام انقلابی قرار میداد که فعالیتش بعلت اوضاع و احوال خاص، ضرورت داشت. به عقیده او دولت انقلابی

علی رغم بُرّندگی و شکل ظاهری دیکتاتوری، مشروعیت دارد زیرا هدفش رستگاری ملت است: «دولتی ترسناک برای ستمگران ولی حامی نیکوکاران» شعار او تقوی بر پایهٔ ترور بود. میگفت: «ترور بدون تقوی شوم است بدون ترور تقوی ناتوان است» و عقیده داشت که: «دولت انقلابی به افراد نیکو، دِین حمایت ملی و به دشمنان ملت، دِین مرگ دارد».

اعدام ملکه

محاکمات بزرگ و قبل از همه، محاکمهٔ ماری آنتوانت ترتیب یافت. از روز اول اوت، ملکه سابق از زندان تا میل به عمارت «کونسی یرژری» انتقال یافته بود. روز ۱۲ اکتبر به دادگاه احضار شد. اتهام او مکاتبات خیانتکارانه با دشمنان فرانسه و فراهم آوردن موجبات جنگ داخلی بود. در دادگاه از طرف «هِبِر» مورد اتهام زشتی قرار گرفت که با وقار و عزت نفس به آن پاسخ گفت ولی تلاش وکلای مدافعش نتیجه‌ای نداد و دادگاه او را به مرگ محکوم کرد.

روز ۱۶ اکتبر ۱۷۹۳ از زندان با گاری مخصوص محکومین به میدان انقلاب برده شد و زیر گیوتین جان سپرد. چند روز بعد محاکمهٔ ژیروندن‌هائی که در پاریس مانده بودند انجام گرفت و «بریسو» و یارانش و نیز مادام «رولان» محکوم به مرگ و اعدام شدند. حکایت شده است که مادام رولان وقتی بر سکوی اعدام قرارگرفت، خطاب به مجسمه عظیم آزادی که بوسیله داوید و بمناسبت سالگرد ۱۰ اوت ساخته شده بود گفت: «ای آزادی! چه جنایاتی بنام تو مرتکب میشوند.»

رولان که به نرماندی فرارکرده بود، با شنیدن خبر اعدام همسرش خودکشی کرد. سایر ژیروندن‌هائی که به شهرستان‌ها پناه برده بودند، تقریباً همگی دستگیر شدند و زیر تیغهٔ گیوتین، در حالیکه سرود مارسی یز را میخواندند، جان سپردند. در پاریس نیز «بایی» اولین رئیس مجلس مؤسسان، ژنرال کوستین و فیلیپ اگالیته (دوک دورلئان سابق) به گیوتین سپرده شدند. فهرست شوم هر روز درازتر میشد...

شدت ترور

از اوائل اکتبر ۱۷۹۳ چرخ‌های ترور سرعت بیشتری گرفت. دادگاه انقلابی که از ماه مارس ایجاد شده بود، تا آن موقع شدت عمل فوق‌العاده‌ای نشان نداده بود.از دویست و شصت متهم، تنها برای شصت و شش نفر حکم اعدام صادرکرده بود. اما از ماه اکتبر اعدام‌ها افزایش یافت. در سه ماهه آخر سال ۱۷۹۳ صد و هفتاد و هفت حکم اعدام (یعنی چهل و پنج درصد متهمین) صادر شد. برای جا دادن زندانیان جدید که تعدادشان روز افزون بود (۴۵۰۰ در اواخر دسامبر) کاخ‌ها و حتی بعضی مدارس را به زندان مبدل کردند.

ولی ترور از نظر حاکمان، بخصوص، وسیله‌ای برای پیش‌گیری از تجدید کشتار سپتامبر جلوه می‌کرد. در محافل سان کولت‌ها، علاقه و نیت یک کشتار دسته جمعی دیگر به انحاء مختلف بروز می‌کرد. روبسپیر همان فکری راکه دانتون در آغاز بهار عرضه کرده بود، از او اقتباس کرده بود. یک ترور با قاعده و محدود، بنظرش تنها وسیله

ممانعت از کشتار دسته جمعی بود. بهر حال این روبسپیر بود که جان هفتاد و سه نماینده مجلس را که به عزل نمایندگان ژیروندن اعتراض کرده بودند، از انتقامجوئی سان کولت‌ها نجات داد.

آنچه مسلم است، اعضاء کمیتهٔ بزرگ نجات ملی، افراد خون آشامی ــ آنطور که سلطنت‌طلبان توصیف کرده‌اند ــ نبودند. ولی در وضعی قرار گرفته بودند که برای نجات جمهوری و در عین حال برای جلوگیری از براه افتادن سیل خون و تجدید یک «سن بارتلمی» جدید، چرخ دادگاه انقلاب را در حد ممکن با اعتدال میگرداندند. سرکوبی ایالت‌های طغیان کرده، ترور را شدت بخشید. ژنرال «کِلرمن» با کمک «کوتُن»، نمایندهٔ افلیج مجلس، مأمور تسخیر شهر لیون و سرکوبی سلطنت‌طلبان یاغی شدند. شهر بعد از دو ماه محاصره سقوط کرد. رهبر سلطنت‌طلبان موفق به فرار شد. ولی شهر و اهالی آن بشدت وحشتناکی تنبیه شدند. تازه مجلس شدت عمل کوتن را کافی ندانست و بجای او «کوُلودِربوا» و «ژوزف فوشه» ــ وزیر پلیس آینده ناپلئون ــ را مأمور قلع و قمع سلطنت‌طلبان کرد.

دو نماینده جدید، در رأس جمعیتی از انقلابیون مسلح به نیزه و تبر، در شهر براه افتادند. به فرمان آن‌ها صلیب‌ها شکسته و کلیساها غارت شد. مجسمه‌ای از «شالیه» که بوسیله سلطنت‌طلبان، اعدام شده و عنوان شهید انقلاب گرفته بود، بر پا کردند. دو نمایندهٔ کنوانسیون در برابر آن سوگند یاد کردند که انتقامش را بگیرند. بعد خری را با شنل و کلاه اسقف‌ها براه انداختند که یک پیکره مسیح

بردار، بردم او آویخته بودند. روز بعد کشتار آغاز شد. از آنجا که گیوتین و تفنگ برای اعدام‌ها کافی نبود، بدستور فوشه روز ۴ دسامبر، ۶۴ جوان سلطنت‌طلب را در کنار گودال‌هائی که کنده بودند به هم طناب پیچ کردند و توپ به میان آنها بستند. روزهای بعد نیز گروههای دیگری را به همین وضع فجیع کشتند. روز ۲۴ دسامبر کنوانسیون قانونی را تصویب کرد که به موجب آن شهر لیون منهدم میشود و کلیه خانه‌هائی که ثروتمندان در آن سکونت داشتند معدوم میگردد. نام آن از نقشه جغرافیا حذف میشود و منبعد شهر «آزاد شده» نامیده خواهد شد. تا اول فوریه ۱۹۷۴، ۱۶۶۷ نفر، از دادگاه انقلابی لیون به تیغه گیوتین سپرده شدند.

کنوانسیون برای سرکوبی اهالی مارسی نیز که، از هنگام سقوط ژیروندن‌ها، در حالت طغیان بود، نیروهائی اعزام کرد و پس از تصرف شهر، گیوتین بکار افتاد.

بندر «تولن» مقاومت بیشتر و شدیدتری کرد. اهالی از آخر ماه اوت شهر را تسلیم انگلیسی‌ها کرده بودند. پس از یک محاصره طولانی، شهر در ۱۹ دسامبر بوسیله ارتش جمهوری فتح شد. در فتح تولن یک افسر ۲۴ ساله توپخانه، سروان بناپارت، با تصرف قلعه‌ای که مشرف بر ورودی بندر بود، نقش تعیین کننده‌ای ایفا کرد. سرکوبی اهالی شهر بسیار شدید و خونین بود وکنوانسیون نام شهر را نیز به بندر «مونتانی» تغییر داد.

شهر «بُوردو» نیز از طرف ارتش جمهوری تسخیر و سرکوب شد.

وانده، سرزمین سوخته

تراژدی ایالت «وانده» از همه دلخراش‌تر و خونین‌تر بود. کنوانسیون برای ختم غائله، از ماه اوت رسماً ایالت را با جمهوری در حال جنگ اعلام کرده بود. طبق مصوبهٔ مجلس، باید تمام ایالت منهدم و خانه‌ها و خرمن‌ها به آتش کشیده میشد و حتی مقرر بود که درختان را قطع کنند. ژنرال «کِلِبر» فرمانده ارتش جمهوری، سلطنت‌طلبان وانده را شکست داد.

بازمانده نیروهای سلطنت‌طلبان، که «ارتش کاتولیک و سلطنت‌طلب» نامیده می‌شد، به امید یافتن کمک در شمال کشور، به آن طرف کوچ کرد. قافله‌ای مرکب از ۵۰ هزار مبارز، که جمع کثیری از زنان و کودکان و پیران آنها را همراهی می‌کردند، تحت فرماندهی یکی از سرداران سلطنت‌طلب، به سوی شمال به راه افتاد. اینان اعتقاد و اطمینان داشتند که کشتی‌های انگلیسی به کمکشان خواهند آمد. راه‌پیمائی آن‌ها به سختی و آهستگی انجام میشد. در حالی که نیروهای جمهوری در تعقیبشان بودند.

عاقبت وقتی به کنار دریا و شهر «گرانویل» رسیدند، دروازه‌های شهر را بروی خود بسته دیدند. چون حمله‌های آنان به شهر بی‌نتیجه ماند و از طرفی هیچ کشتی انگلیسی در افق پدیدار نبود، ناچار عقب گرد کردند و با بی‌نظمی بطرف جنوب بازگشتند. این افراد روحیه باخته به آسانی از ارتش جمهوری شکست سختی خوردند و این شکست به وجود ارتش «کاتولیک و سلطنت‌طلب» پایان داد. البته بعضی‌ها به جنگ‌های پراکنده چریکی ادامه دادند. فرستادگان



بحث و گفتگو در یکی از کلوب‌های انقلابی

در طول انقلاب، جدا از دولت و جدا از مجلس ملی، امور مملکتی در کلوب‌های ذی‌نفوذی مورد بحث و تصمیم قرار می‌گرفت.

کنوانسیون از قلع و قمع مخالفان هیچ کوتاهی نکردند. در شهر «نانت» چون حداکثر ظرفیت زندان‌ها پر شده بود، برای جا بازکردن، گروهی از زندانیان را در رودخانه «لوار» غرق کردند، کار بجائی رسید که روبسپیر نماینده کنوانسیون و مسئول این کشتارها را در آغاز سال ۱۷۹۴ به پاریس احضار کرد.

درباره ترازنامهٔ قربانیان «ترور»، در طول یک سالی که دوام داشت. بین مورخین مدتها اختلاف نظر وجود داشته است. عاقبت رقمی که محاسبات اکثریت مورخین به آن رسیده است بشرح زیر است: از ۵۰۰ هزار نفری که زندانی شدند، بین ۳۵ تا ۴۰ هزار نفر به هلاکت رسیدند که در میان آنها ۱۰ تا ۱۲ هزار نفر بدون محاکمه کشته شدند و چند هزار نفر در زندان از ضعف یا بیماری جان سپردند.

جنگ با متحدین

جنگ علیه طغیان داخلی و جنگ علیه متحدین نیازمند سرباز و اسلحه بود. بر اثر اقدامات ژنرال «کارنو» کمیتهٔ نجات ملی بصورت روح مقاومت ملی درآمد. تمام مردان مجرد ۱۸ تا ۲۵ ساله بزیر پرچم احضار شدند. اواخر سال ۱۷۹۳ ارتش فرانسه بیش از یک میلیون نفر سرباز زیر پرچم داشت. دولت تمام کوشش خود را صرف تهیه اسلحه و آموزش سربازان کرد. پارچه‌بافی ها را ملزم کردند که منحصراً پارچه مخصوص اونیفورم تهیه نمایند. از فرانسویان خواسته شد که کفش‌های خود را در اختیار سربازان بگذارند. در همین اوقات کمیتهٔ نجات ملی با سرعت کارخانه‌های اسلحه‌سازی تأسیس کرد. پاریس

زرادخانه فرانسه شده بود. مهندسین و شیمی‌دانان شب و روزکار می‌کردند. زنگ‌های کلیساها را برای ساختن توپ ذوب می‌کردند. کمیته نجات ملی نمایندگانی به جبهه‌ها می‌فرستاد که با شدت عمل فوق‌العاده مراقب نظم در صفوف نظامیان، تشویق و تنبیه و بازرسی نیروهای بسیج شده بودند. ژنرال‌های قدیمی جای خود را به فرماندهان جوان و مؤثر و پرحرارت دادند. این تلاش‌ها محصول خود را ببار آورد. در ۶ سپتامبر فرانسویان نیروهای متحد انگلیسی ـ اتریشی را در شمال شکست دادند. از سوی دیگر بر ارتش متحد اتریش پروس غلبه کردند و آنها را از آلزاس بیرون راندند. اسپانیائی‌ها نیز ناچار به عقب‌نشینی شدند. جمهوری نوپا به تنهائی در برابر اروپا ایستاده بود شاید یکی از علل پیروزی در برابر متحدین، عدم توافق و همفکری بین آنان و بخصوص رقابت‌های پروس و اتریش بر سر مسئلهٔ تقسیم لهستان بود.

الههٔ خِرَد

در همین اوقات بر اثر فشار افراطیون چپی که «مجانین» لقب گرفته بودند، بخصوص «هِبِر» و «شوُمِت» ـ یک موج «مسیحیت‌زدائی» فرانسه را فرا میگرفت. آنها عقیده داشتند که باید فاناتیسم مسیحی را معدوم کرد. کشیشانی که به قانون اساسی سوگند خورده و سپس سوگند را پس گرفته بودند و بطورکلی بسیاری از روحانیون تبعید یا زندانی و حتی اعدام شدند. حتی روحانیت سوگند خورده در امان نماند. بعضی کشیشان سوگند خورده را وادار کردند که زن بگیرند.

شهرداری، کلیساهای پاریس را بست و در آنها مراسم مضحک ضدمذهبی اجرا شد. صلیب‌ها را پائین کشیدند و مجسمه‌های مذهبی راگردن زدند. اشیاء غارت شده کلیساها به حراج گذاشته شد.

مسیحیت‌زدائی در شهرهای دیگر نیز رواج داشت. در شهر «نی یور»، فوشه دستور داد که بر سر درِ گورستان‌ها بنویسند: «مرگ یک خواب ابدی است». در شهر لیون صلیب و انجیل را به دم خر بستند و به حیوان در جام مقدس آب خوراندند.

ولی برای از بین بردن مذهب مسیح در فرانسه، بایستی به فرانسویان مذهب جدیدی عرضه میشد. گروه «مجانین» به فکر افتادند که یک کیش میهنی و انقلابی با جشن‌های پرشکوه بوجود آورند. «قلب مقدس ما را» جانشین «قلب مقدس مسیح» شد. شهدای گروه مونتانیار مورد تقدیس قرار گرفتند. درختان سمبولیک آزادی کاشتند و یک ترازوی مساوات بر پا کردند. در ماه نوامبر ۱۷۹۳ بعنوان پیروزی فلسفه برفاناتیسم، کنوانسیون به پیشنهاد «شُومت»، تصمیم گرفت که یک معبد خِرَد برپا سازد. روز ۱۰ نوامبر یک جشن غیرمذهبی د رنوتردام برگذار شد. یک هنرپیشه جوان به نام مادموازل «اوبری» کلاه سرخ بر سر، نقش الهه خرد را بازی کرد. در همین ایام با الغاء تقویم گریگوری، که نشانهٔ پایان مسیحیت بود، یک تقویم جدید ابداع گردید. یک کمیته از دانشمندان و ادبا، زیر نظر «فابردِگلانتین» شاعر و نماینده مجلس، تقویم جدیدی برقرار کرد که آخر نوامبر ۱۷۹۳ به تصویب کنوانسیون رسید. سال تقویم جمهوری، که ۲۲ سپتامبر شروع میشد، به دوازده ماه ۳۰ روزه تقسیم میشد که ۵ روز

اضافی آخر آن به جشن‌های جمهوری اختصاص داشت. بنابر سیستم دهه‌ای که تازگی برقرار شده بود، هر ماه به سه دهه، تقسیم میشد که روز دهم روز استراحت و جشن بود.

جنگ گروه‌ها

روبسپیر با سیاست ضدمذهبی «مجانین» مخالف بود. خود او که معتقد به وجود خدا بود نمی‌توانست «کیش خرد» را بپذیرد. از سوی دیگر در عین مخالفت با اعتدال و میانه‌روی توصیه شده از طرف دانتون ــ با شدت عمل افراطیون در زمینهٔ اجتماعی نیز مخالف بود.

دانتون پیشرو یک مبارزه بنفع عفو و اغماض شده بود و خواستار «صرفه‌جوئی در خون انسان‌ها» بود. و این آرزو و خواست اکثریت خاموش فرانسویان بود که خسته از جنگ، خسته از محرومیت‌ها، خسته از دیکتاتوری پلیسی، انتظار پایان دوران وحشت را می‌کشیدند. دوست او، «کامی دِمولن» دست به انتشار روزنامه جدیدی زده بود که مورد استقبال فوق‌العاده مردم قرار گرفته بود. در این روزنامه دمولن پیشنهاد می‌کرد که یک کمیته «رحمت و شفقت» تشکیل شود. روبسپیر تصمیم به مبارزه علیه هر دو گروه، که آنها را فوق انقلابی و دون انقلابی میخواند، گرفته بود. در نطقی در کنوانسیون به هر دو گروه حمله کرد: «یکی ما را به ضعف میخواند و دیگری به شدت». از سوی دیگر «سن ژوست» میگفت که این هر دو گروه اعضاء واحد پیکر توطئه علیه جمهوری هستند.

زمستان ۹۴ ــ ۱۷۹۳، زمستان بسیار سختی بود. مردم از سرما و

گرسنگی رنج میکشیدند. فقر، همدست طبیعی افراطیون بود. «هِبِر» از این وضع سوء استفاده کرده و سان کولت‌ها را به راه شدت عمل سوق میداد. وضع داخلی خطرناک بنظر میرسید. خطر کشتارهای کورکورانه، از نوع کشتار سپتامبر، در میان بود.

کنوانسیون برای ارضاء تقاضاهای مردم، مقرراتی برای کمک به فقرا تصویب کرد. سپس به ابتکار سن ژوست، قانونی از مجلس گذشت که اموال مظنونین بین نیازمندان تقسیم شود. این اقدامات برای رفع آشفتگی و اغتشاش مردم کافی نبود و روبسپیر با استفاده از موقعیت درصدد رفع مزاحمت گروه‌های مخالف بر آمد. از آنجا که از پائیز، بازار اتهام رونق داشت و هر کس برای رفع سؤظن از خود دیگری را متهم میکرد، اجرای مقاصد روبسپیر آسان مینمود.

از ماه اکتبر «فابردگلانتین» نمایندهٔ شاعر مجلس، و دوست نزدیک دانتون، به دو کمیته هشدار داده بود که علیه توطئه‌های مأموران خارجی و معامله‌گرانی که تازگی در فرانسه مستقر شده بودند و همچنین علیه افراطیون چپ، اقدامات احتیاطی بعمل آورند و افرادی را نام برده بود. یکی از این افراد به نوبه خود و برای دفاع از خود، بند و بست‌های تقلب‌آمیزی را که درکار تسویه حساب‌های کمپانی هند بعمل آمده بود لو داد و مجانین گروه «هبر» را متهم کردند که با این عملیات جمهوری را به خطر انداخته‌اند. «هبر» نیز به سهم خود بشدت «افسونگران» کمیته و افراد فاسد وابسته به آنها را مورد حمله قرار داد. در واقع افراد فاسد و سؤ استفاده‌چی در هر دو گروه وجود داشتند. اولین ضربت به «فابردگلانتین» شاعر وارد آمد. چون

معلوم شد که در امور مربوط به کمپانی هند، اسنادی را جعل کرده است، در ژانویه ۱۷۹۴ بازداشت شد. این امر در عین حال لطمه‌ای به دانتون بود که درباره امور مالی، شهرتش بی‌خدشه نبود.

روبسپیر در برابر این اتهامات، تصمیم گرفت که ابتدا گروه چپ افراطی را که در نظرش خطرناک‌تر از سایرین مینمود بکوبد. «هبر» که در آغاز ماه مارس مردم را به شورش فراخوانده بود، در نیمهٔ ماه مارس به اضافه چند تن از یارانش، از جمله «کلوتز» نماینده آلمانی مجلس، بازداشت شدند. در دادگاه انقلابی هبر و یارانش، روز ۲۴ مارس به عنوان خائن به وطن محکوم و اعدام شدند. نیمی از برنامهٔ روبسپیر انجام شده بود. پنج روز بعد هر دو کمیته ــ کمیته نجات ملی و کمیته امنیت ــ باتفاق تصمیم به کوبیدن گروه طرفدار «عفو و اغماض» گرفتند. چند تن از این گروه، از جمله «فابردگلانتین» زندانی بودند. ولی سئوال این بود که آیا کمیته‌ها جرأت میکردند به دانتون حمله کنند؟ در این اوقات دانتون اطلاع پیدا کرد که سن ژوست مشغول تهیه یک ادعانامه علیه او است. ولی علی رغم اصرار طرفدارانش زیر بار فرار نرفت و در پاسخ آنها گفت: «بهتر است انسان مقتول باشد تا قاتل».

روز ۳۱ مارس ۱۷۹۴ دانتون و همفکرانش از جمله «کامی دمولن» باتهام «همدستی با توطئه‌ای برای بازگرداندن سلطنت به فرانسه» بازداشت شدند.

محاکمه آنها بسیار کوتاه بود. زیرا روبسپیر و دیگر مخالفان دانتون از فصاحت و بلاغت او وحشت داشتند و نگران بودند که کلام نافذ او

در دادگاه مردم را به شورش وادارد. در نتیجه با عجله قانونی به تصویب مجلس رساندند که در هر مرحله از محاکمه، هیئت منصفه تشخیص بدهد که دربارهٔ موضوع جرم علم و اطلاع کافی پیدا کرده است، محاکمه پایان خواهد گرفت.

ولی با شروع محاکمه، «هرمن» رئیس دادگاه، به وحشت افتاد. زیرا دانتون در دادگاه اعلام کرد که اگر او و یارانش به محاکمه کشیده شده‌اند، برای اینستکه قصد داشتند ظلم و ستم کمیته‌های دولت را فاش کنند و با صدای قوی خود که شیشه‌ها را به لرزه در می‌آورد فریاد زد «متهم‌کنندگان من جرأت کنند و خودشان را نشان دهند تا آنها را با دلیل و برهان به دیار نیستی بفرستم!... حاکمان فاسد! خودتان را نشان بدهید!» و سپس حضور شانزده نماینده مجلس را بعنوان شاهد، تقاضا کرد. تماشاچیان حاضر در دادگاه برای او دست زدند. در خارج دادگاه نیز طوری احساسات مردم بجوش آمده بود که مأموران از شروع یک آشوب وحشت کردند. دولت ترتیب کار را طوری داده بود که متهمین بی‌گفتگو به مرگ محکوم بشوند. هیئت منصفه را به قید قرعه ولی در اطاق در بسته انتخاب کرده بودند. یکی از روبسپیریست‌های متعصب را بعنوان معاون دادستان، فوکیه تنویل ــ که بعلت خویشی با کامی دمولن میترسیدند جانبداری کند ــ تعیین کرده بودند. در پرونده آنها نیز سند محکمی وجود نداشت. تنها مدرک پرونده همان سند مجعول مربوط به حساب‌های کمپانی هند بود که مسئولیتش فقط متوجه فابردگلانتین میشد.

روبسپیر و طرفدارانش از خطر سخنان دانتون نگران بودند و اطلاع

یافته بودند که اعضاء هیئت منصفه تحت تأثیر کلام دانتون، دچار دودلی شده‌اند. شبانگاه هرمن رئیس دادگاه، و فوکیه تنویل دادستان، به خانه روبسپیر رفتند و از او کمک خواستند. سن ژوست کار را بدست گرفت و در جلسه روز بعد مجلس، لایحه‌ای را گذراند که بموجب آن اگر متهمی در دادگاهِ انقلاب، سرکشی یا اهانت کند، از دادگاه اخراج میشود و غیاباً حکم درباره او صادر می‌گردد.

حکم اعدام به این ترتیب، روزدوم محاکمه صادر شد و محکومین را به پای گیوتین بردند. دانتون هنگام عبورگاری از برابر خانه روبسپیر فریاد زد: «روبسپیر تو هم دنبال من خواهی آمد.» و در آخرین لحظه به میرغضب گفت: «سر بریده مرا به ملت نشان بده، ارزش این را دارد.» همانطور که در بخش‌های گذشته آمده است «کوتُن» یکی از نمایندگان مجلس که جزء گروه روبسپیر بود، از دو پا فلج بود و با صندلی چرخ‌دار حرکت میکرد. «میشله»، مورخ انقلاب، نقل میکند که دانتون در پای گیوتین گفت: «آنچه بدست آمده چه آسان به هدر میرود... با زاگر من میتوانستم پاهایم را برای کوتن وت... هایم برای روبسپیر به ارث بگذارم یک چندی کار مملکت جلو میرفت.»

بعد از اعدام دانتونیست‌ها، دوباره بعنوان یک باصطلاح توطئه خارجی، گروه دیگری را از جمله «لوسیل دمولن» همسر کامی دمولن و همسر «هبر» را به زیر تیغه گیوتین فرستادند.

پیروزی روبسپیر

تقوای جمهوری با تصفیه رژیم از گروه‌های «هبرتیست» و



فرانسوا بابوف (۱۷۹۷ ـ ۱۷۶۰)

فرانسوا بابوف انقلابی که خواب یک «سعادت مشترک» و کشوری بدون فقیر و غنی را می‌دید. می‌گفت حاکمیت ملّی جز با حذف طبقات جامعه و مالکیت فردی، تحقق نخواهد یافت. زمین متعلق به تمام مردم است و افراد فقط حق استفادهٔ موقت از آن را دارند.

«دانتونیست»، در وجود روبسپیر متجلی میشد. کمون شهر و مجامع بخش‌ها نیز تصفیه شدند. تمرکز مورد نظر ژاکوبن‌ها تثبیت شد. وزیران جای خود را به کمیسیون‌های اجرائی وابسته به کمیتهٔ نجات ملی، دادند. یک مصوبهٔ مجلس برای محاکمهٔ متهمین سیاسی، از دادگاههای ولایات سلب مسئولیت کرد و آنرا به عهده دادگاههای انقلابی پاریس گذاشت. کمیتهٔ نجات ملی یک اداره پلیس عمومی تأسیس کرد که ابتدا تحت ریاست سن ژوست و پس از مأموریت او به جبههٔ جنگ تحت سرپرستی روبسپیر قرار گرفت. و این تداخلی در صلاحیت کمیتهٔ امنیت عمومی بود که اعضاء آن همیشه زیر بار دستورات کمیته نجات ملی نمی‌رفتند.

روبسپیر برای اینکه یک پایگاه معنوی برای جامعهٔ نو ترتیب دهد، لایحه‌ای را به تصویب کنوانسیون رساند که به موجب آن وجود یک «ذات عِلوی» و فناناپذیری روح به رسمیت شناخته شد.

جشن بزرگی در ۸ ژوئن به عنوان جشن «ذات عِلوی» بر پا شد که ترتیب آنرا داوید نقاش داد.

مراسم در باغ تویلری آغاز شد. جمعیت انبوهی گل یا شاخه‌های سبز بدست، در انتظار بودند. روبسپیر که چند روز پیش از آن به ریاست دوره‌ای مجلس انتخاب شده بود، خطاب به جمعیت، سخنان مهیجی ایراد کرد. سپس با مشعلی، یک مجسمهٔ پارچه‌ای را که مظهر بی‌اعتقادی به خداوند بود آتش زد. در همین لحظه گروه همصدایان اپرای پاریس سرود «ذات عِلوِی» را خواند. صفوف منظم مردم بطرف‌شان دو مارس حرکت کردند. روبسپیر که از طرف مردم

لقب «فسادناپذیر» گرفته بود، در حالیکه دسته گلی در دست داشت، چند قدم جلوتر از همراهانش حرکت میکرد. سپس از یک کوه سمبولیک که در قله آن درخت آزادی نشانده بودند، بالا رفت. دوباره آوازهائی که در تجلیل «ذات علوی» ساخته شده بود، خوانده شد و کودکان به پراکندن گلبرگ‌ها بر سر مردم مشغول شدند. هیچوقت اعتبار و حیثیت روبسپیر به این حد نرسیده بود. با وجود این بعضی نمایندگان این مراسم را مضحک یافتند. احساس ناراحتی که در کنوانسیون علیه روبسپیر وجود داشت و چون آتش زیر خاکستر میسوخت فرصتی برای تیزتر شدن یافته بود.

در این بهار ۱۷۹۴، کوشش‌هائی که از طرف کمیته به مملکت تحمیل شده بود، حاصل خود را ببار می‌آورد. ارتش‌های جمهوری در جبهه شمال ابتکار تعرض را بدست گرفته بودند. در ۲۶ ژوئن ژنرال «ژوردان» شهر فلوروس را فتح کرد و مرزهای بلژیک بروی او باز شد. در جبهه آلپ و پیرنه نیز موفقیت با نیروهای جمهوری بود. در دریا کشتی‌های جنگی فرانسه با ناوگان انگلیسی که میخواست مانع رسیدن کشتی‌های حامل گندم امریکا بشود، نبرد سختی کردند که هر چند هفت کشتی جنگی فرانسه غرق شد ولی محموله کشتی‌ها به بندر رسید. در مستعمرات جزایر آنتیل، اعلام لغو بردگی توسط کنوانسیون بسیاری از سیاهان را بطرف فرانسه جلب کرد. انگلیسی‌ها از گوادولپ رانده شدند. با همه این‌ها در پاریس اعضاء کمیته نگران سر بلند کردن ضدانقلاب بودند. در ماه مه یک دیوانه گلوله‌ای بطرف «کولودِربوا» شلیک کرد که به هدف نخورد. در همین ایام دختر جوانی

با دو دشنه که زیر لباس خود پنهان کرده بود، جلوی خانه روبسپیر دستگیر شد. زمزمه یک توطئهٔ انگلیسی علیه جمهوری شنیده میشد. چند روز بعد روبسپیر لایحه‌ای را به کنوانسیون پیشنهاد کرد که بموجب آن بازپرسی مقدماتی از متهمین، قبل از دادگاه و دفاع بوسیله وکیل مدافع حذف میشد و احضار شهود به دادگاه در اختیار رئیس دادگاه گذاشته میشد. قضات مکلف میشدند که حکم تبرئه یا اعدام صادر کنند. علی رغم مخالفت تعداد زیادی از نمایندگان، این قانون وحشتناک در ۱۰ ژوئن ۱۷۹۴ از تصویب گذشت. این قانون دوران «وحشت بزرگ» را آغاز کرد که اثر قاطعی بر گردش وقایع انقلاب گذاشت و افراد روشن بین از همان وقت توانستند توطئهٔ سقوط روبسپیر را پیش‌بینی کنند.

بعد از سقوط گروههای «هبرتیست» و «دانتونیست» روبسپیربی رقیب شده بود. رئیس و رهبر بلامنازع گروه مونتانیا رو تنها فرد پاکیزه و متقی جلوه میکرد. ولی خیلی زود خشم و حسادت دیگران را احساس کرد. تکیه فوق‌العاده او بر اصول اخلاقی و ایجاد کیش «ذات علوی» تعدادی از همکارانش را بر سر خشم آورده بود. قانون ۱۰ ژوئن موجب شدت یافتن تروررشده بود. هر روز، گاری‌های متعدد محکومین را به پای گیوتین می‌بردند. تنها روز ۱۷ ژوئن، ۵۴ گردن به زیر تیغه گیوتین رفت. در کنوانسیون بسیاری از نمایندگان خواهان لغو این قانون وحشت‌زا بودند.

بین دو کمیتهٔ بزرگ رقابت‌هائی بوجود آمده بود. کمیتهٔ امنیت عمومی از ایجاد یک اداره پلیس تحت ریاست روبسپیر یا دوستانش

ناراضی بود. جز داوید نقاش و یکی دیگر از اعضاء کمیتهٔ امنیت، بقیه کمر به دشمنی روبسپیر بسته بودند. در کمیتهٔ نجات ملی نیز دامنه اختلافات بالا گرفته بود. ژنرال «کارنو» سیاستمدار و دانشمند چهل و چند ساله که بعلت برنامه‌ریزی‌های استادانه، موجب پیروزی‌های ارتش جمهوری شده و به این مناسبت مردم او را «کارنوی کبیر» لقب داده بودند، از اینکه میدید سن ژوست جوان بیست و شش ساله، به او در کمیته امر و نهی میکند و دستور میدهد، سخت ناراضی بود. کارنو با «پریور» و «لینده» در واقع جبهه راست کمیته را تشکیل میدادند. چپ افراطی کمیته، متشکل از «بیووارن» و «کولودربوا»، که دوستان «سان کولت‌ها» بودند نیز نظر خوشی به روبسپیر نداشتند. روبسپیر در صدد تصفیه کمیته بود.

روز ۲۹ ژوئن درکمیته، کار به آنچنان جدال لفظی کشید که صدای آنها در خیابان شنیده میشد. موفقیت‌های نظامی نیز به نفع روبسپیر نبود. بعد از فتح فلوروس، فرانسویان از خود می‌پرسیدند: آیا ضرورت دارد که گیوتین همچنان خون بریزد؟ به نقل معاصرین، مردم به بیماری «تهوع گیوتین» مبتلا شده بودند. بدون شک روبسپیر نیز معتقد بود که باید به خونریزی پایان داده شود ولی فکر می‌کرد که هنوز وقت آن نرسیده است با وجود این، مأمورین آدم‌کش وشقی، مثل «باراس»، «فِرِرُون»، «تالین»، «فوشه»، را که در ولایات به افراط، خونریزی می‌کردند به پاریس احضار کرد و این افراد که خود را در خطر دیدند در دشمنی با روبسپیر متحد شدند.

روبسپیر بعد از سه هفته غیبت، درکمیتهٔ نجات ملی حضور یافت



آغاز صعود بناپارت

ژنرال جوان همه جا پیروز بود و پیروزی‌های او و غرامت‌های جنگی که می‌گرفت، صندوق‌های دیرکتوار را پر می‌کرد.

ولی گفتگوی او با سایر اعضاء کمیته برای اتخاذ تصمیمات جدید به جائی نرسید. سه روز بعد (۲۶ ژوئیه) در مجلس حاضر شد و نطق شدید اللحنی ایراد کرد. در این نطق به وجود یک توطئه اشاره کرد و بدون اینکه ازکسی نام ببرد، از خائنین و توطئه‌گران و لزوم مجازات آنها سخن گفت و مجلس را ترک کرد.

بدنبال این ادعانامهٔ شدید، دشمنان او برای تحریک نمایندگان میانه‌رو، دست به تلاش گسترده‌ای زدند. ترس، بسیاری ازکسانی را که احتمال می‌دادند نامشان در ردیف این خائنین و توطئه‌گران بیاید، با هم متحد کرد.

ژوزف فوشه که ازکلوب ژاکوبن اخراج شده بود، تالین که معشوقه‌اش زندانی و در خطر اعدام بود، تمام شب را به دیدار و گفتگو با نمایندگان گذراندند و آنها را از افشاگری روبسپیر ترساندند و پیشنهاد کردند که ترتیبی داده شود که روبسپیر و سن ژوست در جلسه روز بعد نتوانند صحبت کنند.

روز ۲۷ ژوئیه (که در تقویم جمهوری مطابق با ۹ ماه «ترمیدور» بود و به این مناسبت واقعه، بنام واقعه ترمیدوز معروف شد) ـ نزدیک ظهر، سن ژوست در مجلس شروع به خواندن گزارشی که تنظیم نموده بود کرد. ولی تالین و به دنبال او کولودربوا، به میان صحبتش دویدند و با سر و صدا مانع نطق او شدند. سایر نمایندگان نیز با آنها همصدا شدند. سن ژوست وقتی دید نمی‌تواند حرفش را به گوش کسی برساند، به جای خود برگشت و ساکت شد. در این حال تالین و چند نماینده دیگر، پشت سر هم صبحت کردند. و همه به نوبت،

بی‌قانونی‌ها و ستمگری‌های روبسپیر را مورد حمله قرار دادند. مردم حاضر در جایگاه و تماشاچیان برای آنها دست زدند. در این غوغا روبسپیر تلاش کرد که از خود دفاع کند ولی نمایندگان مخالف با سر و صدا و رئیس مجلس با بصدا در آوردن زنگ، نگذاشتند حرفی بزند. روبسپیر فریاد زد: «رئیس آدمکشان من اجازه صحبت می‌خواهم!» ولی نتیجه‌ای نگرفت و از بس برای اجازه صحبت فریاد زد، صدایش گرفت. و یکی از همکارانش خطاب به او فریاد زد، «این خون دانتون است که بیخ گلویت را گرفته!» و فریادهای نمایندگان و تماشاچیان بلند شد، «مرگ بر ظالم!»

یکی از نمایندگان گمنام پیشنهاد کرد که روبسپیرو سن ژوست و کوتن بازداشت شوند. دو نفر دیگر نیز شجاعانه تقاضا کردند که اگر این سه تن بازداشت می‌شوند، آنها هم بازداشت شوند. یکی برادر روبسپیر بود و دیگری نماینده‌ای بنام «لوبا».

مجلس به سرعت به بازداشت آنها رأی داد. پنج زندانی را ابتدا به کمیتهٔ امنیت عمومی بردند و از آنجا به زندان‌های مختلف پاریس فرستادند. روبسپیر را به زندان لوکزامبورگ فرستادند. ولی رئیس زندان از زندانی کردن او امتناع کرد. در همین موقع مجلس به بازداشت «دوما» رئیس دادگاه انقلابی رأی داد و «هانریو» را از فرماندهی گارد ملی خلع کرد.

«فلوریُولِسکو» شهردار پاریس، وقتی از وقایع بعد از ظهر پاریس اطلاع یافت، شهرداری را در حالت شورش اعلام کرد و افرادی را برای آزاد کردن زندانیان اعزام کرد. مأمورین شهرداری، زندانیان را

آزاد کردند و به شهرداری آوردند ـ ۳۰۰۰ سان کولت، از بخش‌های انقلابی، با ۳۰ عراده توپ، شهرداری را تحت حمایت گرفتند. کنوانسیون در برابر خطر، پنج متهم و اعضاء شهرداری را یاغی اعلام کرد. سپس به «باراس» مأموریت داد که برنامه حمله به شهرداری را بریزد.

روبسپیر، دشمن بی‌قانونی، از قبول رهبری شورش امتناع کرد. توپچی‌های «هانریو» که قرار بود از شهرداری دفاع کنند. بر اثر باران تند بتدریج محل را ترک کردند. ساعت ۲ صبح «باراس» با نیروهائی، که توانسته بود از بخش‌های وفادار به کنوانسیون، جمع‌آوری کند، به شهرداری حمله کرد و به آسانی وارد شد. زد و خورد کوتاه بود و متهمین هیچ وسیلهٔ دفاعی در اختیار نداشتند. اگوستن، برادر روبسپیر، از پنجره بیرون پرید و روی سنگ فرش پایش شکست. کوتن افلیج با صندلی چرخ‌دار در پله‌ها سقوط کرد. «لوبا» خود را با یک گلوله طپانچه کشت. صدای گلوله دیگری شنیده شد و روبسپیر با فک شکسته بر زمین غلطید. آیا خود او به قصد خودکشی گلوله را شلیک کرده بود؟ یا آنطور که یک ژاندارم بنام «مِدا» بعداً ادعا کرد، با اسلحه خود روبسپیر او را هدف قرار داده بود؟ این موضوع مدت‌ها مورد بحث مورخین بوده است. بهر حال روبسپیر را که بشدت مجروح شده بود، با یک برانکار به تویلری بردند. تمام شب با فک شکسته و بدن خون آلود روی یک میز افتاده بود و مورد اهانت کسانی که به تماشایش می‌آمدند قرار می‌گرفت. سن ژوست نیز طناب پیچ شده در کنار او افتاده بود.

روز بعد، ۲۸ ژوئیه، چهار زندانی را فقط برای بررسی هویت به زندان کنسیرژری بردند و اواخر بعد از ظهر، گاری محکومین آنها را باتفاق «هانریو» رئیس سابق گارد ملی و «دوما» رئیس دادگاه انقلابی و چند نفر دیگر ــ جمعاً ۲۲ نفر ــ به میدان انقلاب برد و در آغاز شب سرهای جوان آنها از بدن‌ها جدا شد. (همه جوان بودند و روبسپیر ۳۶ ساله جزء مسن‌ترین آنها بود) روزهای بعد، حدود صد محکوم از جمله اعضاء کمون پاریس به نوبه خود، زیر تیغه گیوتین جان سپردند.

یک صفحه انقلاب ورق خورده بود.

عکس‌العمل ترور

واقعه ۹ ترمیدور سال ۲ جمهوری (۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴)، که روبسپیر و یارانش را از صحنه حذف کرد، نقطه عطفی در انقلاب فرانسه بود.

از ۱۰ اوت ۱۷۹۲ (خلع پادشاه) انقلاب، به سبب جنگ و فشار توده‌های پاریسی، از خطی که بوسیله خردمندان قرن هجدهم ترسیم شده بود، منحرف گردید. فقر و مذلت و تحقیر، انباشتهٔ قرن‌ها، به نیروی غیرقابل مقاومتی، با درخواست مساوات کامل مبدل شده بود. آنچه تودهٔ انقلابی میخواست جامعه‌ای آرمانی بدون طبقه، بدون علائم تشخص، بدون امتیاز ثروت و هنر بود. سیاستمداران بورژوازیِ مونتانیار، ناگزیر به تمنیات سان کولت‌ها، مثل نرخ‌گذاری مایحتاج عمومی یا ترور، گردن نهادند و به این طریق موفق شدند قدرت و حکومت را برای خود حفظ کنند. البته هرگاه موقعیت اجازه می‌داد امتیازات داده شده را، یکی بعد از دیگری، باز پس می‌گرفتند



باراس (۱۸۲۹ ــ ۱۷۵۵)

باراس، عضو هیئت مدیره (دیرکتوار)، فردی بی‌بندوبار و عیّاش ولی سیاستمداری زیرک بود که از آغاز انقلاب با همهٔ نیک و بدها خو کرد و ساخت و تا کودتای ناپلئون قدرتمندترین شخص مملکت بود.

و نیروهای لیبرال و بورژوازی، سلطه بدون شریک خود را بر نظام تازه جامعه تحکیم می‌کردند. روبسپیر بوسیله یک گروه آدم‌کش و توطئه‌گر، که نگران زندگی خود بودند، به قتلگاه فرستاده شده بود. این گروه قاتلان دیروز، آماده بودند که نقش جلادان فردا را بازی کنند. ولی مسئله این بود که فرانسویان از خونریزی خسته و متنفر شده بودند و می‌خواستند که دوران ترور خاتمه یابد. به این علت از ۹ ترمیدور، نقطه پایانی بر اعدام‌های دسته‌جمعی گذاشته شد. در زندان‌ها باز شد. هزاران مظنون یا فراری دوباره آفتابی شدند، نمایندگان ژیروندن مجلس که از دوران ترور جان بدر برده بودند، دوباره کرسی‌های خود را در کنوانسیون اشغال کردند.

مشخصهٔ این دوران تازه، افزایش نفوذ نمایندگان میانه‌رو مجلس بود که مایل بودند پایه‌های انقلاب را مستحکم کنند، بدون این که امتیازات زیادی به گروه‌های چپ بدهند. این نمایندگان به یک اندازه نسبت به سلطنت‌طلبان و سان کولت‌ها بی‌اعتماد بودند. حکمرانان تازه برای ممانعت از استقرار یک دیکتاتوری تازه، تصمیمات مهمی اتخاذ کردند. چهار روز بعد از اعدام روبسپیر، تشکیلات و سازمان کمیتهٔ نجات ملی را زیر و رو کردند. دوستان سابق روبسپیر جای خود را به عناصر میانه‌رو دادند و مقرر گردید که هر ماه یک چهارم اعضاء کمیته عوض شوند. اعضاء کنار رفته نمی‌توانستند بلافاصله انتخاب شوند. از این گذشته صلاحیت آن نیز به ادارهٔ دیپلماسی و جنگ محدود شد. سازمان کمیتهٔ امنیت عمومی نیز تغییر داده شد و تمام امور پلیس زیر نظر آن قرار گرفت. دادگاه انقلابی تصفیه شد. کمون

پاریس جای خود را به دو کمیسیون امور اداری و امور مالی داد. کلوب ژاکوبن بسته شد. قانون وحشتناک ۱۰ ژوئن لغو گردید. کمیته‌های انقلابی حذف شدند. ضمناً افرادی که در رژیم ترور تندروی فراوان کرده بودند تحت تعقیب قرار گرفتند. از جمله «فوکیه تنویل» دادستان مشهور دادگاه انقلابی، محاکمه و محکوم گردید و سرش زیر تیغه گیوتین رفت. «کولودربوا» و «بیووارن» بازداشت شدند. مطبوعات که مدت‌ها تحت فشار سانسور بودند، آزادی خود را باز یافتند و روزنامه‌های ارتجاعی بسیاری ظهور کردند. در زمینه مذهب، مجلس به آزادی مذهب و جدائی مذهب از حکومت رأی داد. کشیشان حتی آنهائی که سوگند خود را پس گرفته بودند، توانستند به مشاغل خود باز گردند. جنازهٔ «مارا» و دیگر «شهیدان انقلاب» را از پانتئون بیرون انداختند.

شکم‌های خالی و شکم‌های فاسد

در زمینه اقتصادی، قانون حداکثر بهای آذوقه و همچنین قانون حداکثر دستمزد را که مورد نفرت کارگران بود لغو کردند. ولی این تصمیم نتیجهٔ نامطلوبی ببار آورد: قیمت‌ها به سرعت سرسام‌آوری ترقی کرد و تورم به حد اعلی رسید. پول کاغذی در گردش، که در ژوئیه ۱۷۹۴، ۶ میلیارد بود، در زمستان بعد به ۱۶ میلیارد و پائیز سال بعد به ۱۸ میلیارد رسید. لوئی طلا که در ۱۷۹۴ با ۷۵ لیور کاغذی مبادله میشد، در نوامبر ۱۷۹۵ به ۴۰۰۰ لیور رسید. در این حال مواد غذائی روز به روز کمیاب‌تر و فقر وفاقه مردم تنگدست شدیدتر

میشد. ولی معامله‌گران و بخصوص تأمین کنندگان مایحتاج ارتش، به نحو رسوائی، سوء استفاده میکردند و ثروتمند میشدند. در تآترهای پاریس جای خالی پیدا نمی‌شد. بستگان معدومین مجالس جشن و رقص بر پا می‌کردند. حتی در گورستان‌ها میرقصیدند. «ترزا» زن زیبائی که بوسیله «تالین» از زندان و اعدام نجات یافته و به ازدواج او در آمده بود، مجلس باشکوهی داشت که مرکز اجتماع و رفت و آمد ثروتمندان شده بود. مد لباس و آرایش از دوران پیش از انقلاب به مراتب پیشی گرفت. روسپیان کلاههای بزرگی بر سر می‌گذاشتند و عورت خود را با توری‌های بدن‌نما می‌پوشاندند. در زمستان سخت ۹۵ ـ ۱۷۹۴، جاه و جلال تازه بدوران رسیده‌های ثروتمند درکنار فقر و فاقه مستمندان گرسنه، تضاد وحشتناکی بوجود می‌آورد.

روز اول آوریل ۱۷۹۵، جمعیتی از جان به لب رسیدگان درهای کنوانسیون را شکستند و به داخل مجلس ریختند و طلب نان کردند ولی ژاندارم‌ها آنان را به ضرب چوب و شلاق بیرون کردند. مجلس از گروه‌های چپ انتقام گرفت. جمعی از سران آنها از جمله «بیووارن» و «کولودربوا» به تبعید به گویان محکوم گردیدند و جمع دیگری ازگروه مونتانیار بازداشت شدند.

ولی مسئله کمبود مواد غذائی همچنان لاینحل مانده بود و قحطی ادامه داشت. سان کولت‌ها یک اقدام تازه را برای روز ۲۰ مه، تدارک دیدند. کنوانسیون که از این برنامه اطلاع یافته بود، نیروهائی را برای دفاع احضار کرد ولی رسیدن آنها به تأخیر افتاد و گروه‌های مسلح مجلس را اشغال کردند و اجرای قانون اساسی ۱۷۹۳ را مطالبه

نمودند. حتی یکی از نمایندگان را که سعی میکرد جلوی آنها را بگیرد، کشتند و سرش را بر سر نیزه به رئیس مجلس عرضه کردند. نمایندگان تندرو مجلس با مهاجمین همصدا شدند ولی نیروهای وفادار به کنوانسیون از راه رسیدند و شورشیان را اخراج کردند. زد و خورد روزهای بعد نیز در خارج شهر ادامه یافت. ولی عاقبت شورشیان ناچار شدند اسلحه خود را تسلیم کنند. کنوانسیون که سخت ترسیده بود، انتقام این واقعه را از گروه چپ گرفت: ۶۲ نماینده گروه مونتانیار از مجلس اخراج شدند و ۶ نفر آنها به مرگ محکوم گردیدند. ساختمان کلوب ژاکوبن را از بن خراب کردند. دادگاه انقلابی منحل شد و گارد ملی تصفیه گردید.

سلطنت‌طلبان و مهاجرین

در این بین سلطنت‌طلبان سر بلند کرده بودند. جوانان سلطنت‌طلبان که خود را با لباس رنگارنگ پرزرق و برقی مشخص می‌کردند و به علت عطر تند مشک به «موسکادن» (مشکین یا مشکبو) معروف شده بودند، مسلح به چماق، در معابر به جان سانکولت‌ها افتادند. این ایام که به دوران «ترور سفید» یا وحشت سفید موسوم شد، بدون شک به شقاوت و خشونت «ترور سرخ» نبود. ولی قربانیان فراوان بخصوص در لیون و شهرهای جنوب و جنوب شرقی ــ بجای گذاشت. متعصبین راست افراطی، ژاکوبن‌های زندانی را بدون محاکمه قتل عام کردند. اجساد فراوانی به رودخانه «رُن» افکنده شد.

در این اوقات خبر مرگ پسر لوئی ۱۶ یعنی لوئی ۱۷ خردسال، که از مدتها قبل بیمار و در زندان تامپل منزوی بود، انتشار یافت (بعداً مرگ طفل زندانی مورد تردید قرار گرفت). عموی او، کنت دو پروانس که بعد از اعدام لوئی ۱۶ خود را نایب‌السلطنه اعلام کرده بود، عنوان لوئی ۱۸ گرفت. پادشاه بی‌تاج و تخت از شهر «ورونا» در ایتالیا، که محل استقرارش بود، اعلامیه‌ای صادر کرد که در آن وعده داده بود رژیم سابق را دوباره برقرار خواهد کرد و قاتلان پادشاه را به سزای اعمالشان خواهد رسانید. این تهدید بیهوده نتیجه‌ای خلاف انتظار ببار آورد. در واقع اکثریت فرانسویان دیگر موافق برقراری دوباره سلطنت نبودند. در این ایام شورش در غرب دوباره آغاز شد. کنوانسیون قبلاً به توصیه کار نو، در ماه فوریه ۱۷۹۵، با «شارت»، فرمانده شورشیان «وانده»، قراردادی امضاء کرده بود که به موجب آن دولت به شورشیان وانده عفو عمومی میداد و اجازه می‌یافتند که کلیساهای خود را دوباره بگشایند. ولی در لندن، مهاجرین یک حمله به فرانسه را تدارک دیده بودند. روز ۲۷ ژوئن، بوسیله کشتی‌های انگلیسی، در نقطه‌ای در غرب فرانسه به امید کمک به شورشیان سلطنت‌طلب داخلی، پیاده شدند ولی رؤسای آنها با یکدیگر اختلاف نظر داشتند و زمان ذیقیمتی را به گفتگو درباره شیوهٔ مبارزه تلف کردند. در حالی که از آن طرف ژنرال «هُش» مشغول آماده کردن نیروهای جمهوری بود. عاقبت قوای مهاجرین و سلطنت‌طلبان داخلی در شبه جزیره «کیبرون» از طرف ارتش ژنرال «هش» محاصره شدند و پس از مقاومت سرسختانه‌ای ناچار اسلحه را زمین گذاشتند.

«تالین» خشونت فوق‌العاده‌ای درباره آنها اعمال کرد. حدود ۷۵۰ سلطنت‌طلب پس از محاکمه تیرباران شدند که به این رقم باید کشته شدگان در جنگ و غیرنظامیانی را که بدست طرفداران جمهوری کشته شدند اضافه کرد.

نفاق بین متحدین

در این ایام، کنوانسیون شاهد موفقیت‌های تازه‌ای در جنگ با اروپای متحد، بود. نیروهای جمهوری بلژیک را اشغال کرده بودند، پروس، خسته از جنگ و علاقمند به آزادی عمل در تقسیم تازه لهستان، در بهار ۱۷۹۵، تصمیم به انعقاد صلح گرفت و به موجب قرارداد صلح، کرانه چپ رودخانه «رَن» را به فرانسه واگذار کرد. چند هفته بعد هلند نیز به نوبهٔ خود ترک مخاصمه کرد. فرمانده فرانسوی با استفاده از یخبندان ناوگان هلندی را که میان یخ گیر کرده بود، تصرف کرد. این امر نیروهای انگلیسی مستقر در هلند را مجبور کرد که با عجله سوار بر کشتی‌ها شده و از سواحل هلند دور شوند. هلندی‌های تنها مانده، به امضاء قرارداد صلح ناگزیر شدند و ناحیه «فلاندر» و چند ناحیه دیگر را به فرانسویان واگذار کردند. علاوه بر این، هلند ناچار شد یک غرامت سنگین جنگ به فرانسه بپردازد و به یک اتحاد تدافعی و تعرضی تن در دهد. و بالاخره پادشاه اسپانیا در برابر حملات سخت نیروهای فرانسوی ناچار به امضاء قراردادی شد که بموجب آن با جمهوری فرانسه علیه انگلستان متحد میشد و قسمت شرقی «سن دومینیگ» را به فرانسه واگذار میکرد. البته جنگ هنوز

تمام نشده بود، اتریش و انگلستان به فکر صلح نبودند. دو ارتش اتریشی در کرانه راست رودخانه «رَن» در برابر نیروهای دو ژنرال فرانسوی ـ «ژوردان» و «پیشگرو» ـ صف آرائی کرده بودند. با وجود این، کنوانسیون میتوانست به فتوحاتی که در تمام جبهه‌ها نصیب ارتش فرانسه شده بود افتخار کند. اتحاد اروپا از هم گسیخته بود و کشورهای اشغال شده ضمیمه خاک فرانسه شده بود.

یک قانون اساسی بورژوا

ماجرای پیاده شدن سلطنت‌طلبان و شورش‌های مختلف کنوانسیون را وادار می‌کرد که برای تحکیم رژیم جمهوری، یک قانون اساسی جدید، به جای قانون اساسی اجرا نشده سال ۱۷۹۳، که بیش از پیش غیرقابل اجرا می‌نمود تدوین کند. یک کمیسیون ۱۱ نفری مأمور نوشتن قانون اساسی جدید شد. این قانون جدید در ۲۲ اوت ۱۷۹۵ به تصویب مجلس رسید. به موجب آن:

قوه مقننه عبارت از دو مجلس، یکی بنام «شورای پانصد نفری» و دیگری «شورای قدیمیان» بود که ثلث اعضاء آنها هر ساله تجدید میشدند. نمایندگان از طریق انتخابات مالیاتی دو درجه‌ای، انتخاب میشدند. کسانی برای انتخاب نمایندگان مجلس، در وهله اول، انتخاب میشدند که حداقل عایداتی برابر ۲۰۰ روز مزد کار داشته باشند. سن انتخاب شدن به عضویت مجالس، ۳۰ سال برای مجلس «شورای پانصد نفری» و ۴۰ سال برای مجلس «شورای قدیمیان» بود. شورای اولی قوانین را پیشنهاد میکرد و شورای دوم آنها را تصویب یا

رد میکرد. قوه اجرائیه به یک «هیأت مدیره» پنج نفری واگذار شده بود، که هر ساله یک پنجم آن تجدید میشد. مدیران بوسیله قوه مقننه انتخاب و منصوب میشدند. هیأت مدیره وظیفه توشیح قوانین و اجرای آنها ـ اداره دیپلماسی کشور ـ پیشنهاد جنگ و صلح را بر عهده داشت ـ تنها امور مالی از صلاحیت آن خارج بود که بوسیله پنج کمیسر خزانه‌داری عمومی، منتخب قوه مقننه، اداره میشد. این قانون اساسی پس از تصویب در کنوانسیون، لازم بود که به آراء عمومی گذاشته شود. اعضاء کنوانسیون که میدانستند دیگر نزد مردم وجهه‌ای ندارند، از این وحشت داشتند که در انتخابات از نیروهای چپ و راست به سختی شکست بخورند. در نتیجه قبل از پایان مجلس، یک قانون عجیب ضد دموکراتیک را تصویب کردند که به موجب آن دو سوم از اعضاء دو مجلس جدید (یعنی ۵۰۰ نفر از جمع ۷۵۰ نفر) باید الزاماً و منحصراً از میان نمایندگان کنونی کنوانسیون انتخاب شوند.

این قانون دو سوم موجی از اعتراض در سراسر کشور بلند کرد. کنوانسیون در مقابل، قانون تازه‌ای را گذراند که به موجب آن اگر انتخاب کنندگان تصمیم مجلس را محترم نمی‌داشتند، نمایندگان منتخب، خودشان دو سوم لازم را از نمایندگان کنوانسیون انتخاب می‌کردند.

این دو قانون همراه قانون اساسی جدید به رأی عمومی گذاشته شد. ولی اگر قانون اساسی با نزدیک یک میلیون «آری» و «چهل هزار» نه «تصویب شد، دو قانون مورد بحث تنها با ۱۶۸/۰۰۰ رأی موافق در مقابل ۹۵/۰۰۰رأی مخالف به تصویب رسید.

در حدود ۳ میلیون نفر از واجدین شرایط شرکت در انتخابات، از دادن رأی خودداری کردند.

نجات کنوانسیون به وسیله بناپارت

نتیجه این نظرخواهی، هر چند کم اعتبار و بی‌افتخار، بخصوص عناصر دست راستی را آزرده خاطر کرد. در پاریس سلطنت‌طلبان و مهاجرین بازگشته، که به همراهی و یاری تعداد زیادی از بخش‌های شهر (سی بخش از چهل و هشت بخش) پشتگرم بودند یک حمله به کنوانسیون را طرح‌ریزی کردند. نمایندگان مجلس، نگران از وضع، برای دفاع از خود، یک کمیسیون اجرائی پنج نفره که عملاً زیر نظر «باراس» بود بوجود آوردند. این کمیسیون که عده مدافعان مجلس را کافی نمی‌دید جمعی از زندانیانی راکه به اتهام «تروریست»، زندانی بودند، از زندانها بیرون آورد و مسلح کرد.

بخش‌ها خود را برای حمله به تویلری آماده میکردند ژنرال «دانیکان» فرماندهی شورشیان را عهده‌دار شد. از سوی دیگر، کمیسیون پنج نفری، فرماندهی مدافعان مجلس را به عهده ژنرال «منو» گذاشت. ولی این ژنرال، یک مارکی قدیم، که قلباً «با سلطنت‌طلبان همراه بود، با اولین حمله شورشیان عقب نشست. کنوانسیون او را خلع کرد. «باراس» خود فرماندهی را عهده‌دار شد و کار مدافعه مجلس را به عهده یک سرتیپ ۲۶ ساله، که در فتح شهر تولن خودی نشان داده بود، یعنی ناپلئون بناپارت، گذاشت. بناپارت جوان دستور داد که از اردوگاه حومهٔ پاریس چهل عراده توپ

بسرعت آوردند و آنها را در اطراف تویلری مستقر کرد. چند ساعت بعد بخش‌ها از دو کرانهٔ سن حمله کردند. بناپارت به روی آنها آتش گشود. نبرد زیاد خونین نشد و شورشیان خیلی زود عقب نشستند و نیروهای بناپارت آنها را خلع سلاح کردند.

مجلس در سرکوبی شورشیان زیاد شدت عمل بخرج نداد زیرا به همان اندازه که از مهاجمین سلطنت‌طلب میترسید از سان‌کولت‌های مدافع مجلس نیز واهمه داشت. معهذا احتیاطاً، مشاغل عمومی را به روی بستگان مهاجران و تمام افرادی که در حق آنها ظن افکار ضدانقلابی می‌رفت ممنوع ساخت.

برندهٔ واقعی این روز بناپارت بود که کمی بعد، از درجه سرتیپی به سرلشکری ارتقاء یافت و سپس به فرماندهی ارتش داخلی منصوب شد. صعود افسر کوچک اندام شروع شده بود.

پایان کنوانسیون

عمر کنوانسیون رو به پایان میرفت. مجلس در داخل و در خارج اقدامات مهمی انجام داده بود. در سخت‌ترین و اضطراب انگیزترین ایام، که فرانسه در خطر بود، موفق به حل بسیاری از مسائل شده بود. در زمینه امور اجتماعی به لغو کامل و بدون غرامت تمام حقوق فئودال موفق شده بود. قوانین متعددی در خصوص کمک: به کارگران سالخورده ــ به نیازمندان ــ به قربانیان جنگ ــ به دختران بچه‌دار ــ به اطفال بی‌سرپرست ــ تصویب کرده بود. اهم اقدامات کنوانسیون در زمینه آموزش و فرهنگ و ایجاد مدارس و سازمان‌های فرهنگی بود:



سی یی یس (۱۸۳۶ ـ ۱۷۴۸)

روحانیِ به انقلاب پیوسته‌ای، که او را آغازکننده و پایان دهنده انقلاب فرانسه لقب داده‌اند.

یک مدرسه ابتدائی برای هر بخش ـ مدارس متوسطه ـ مدرسه پلی‌تکنیک ـ مدرسه مهندسی راه و ساختمان ـ کنسرواتوار هنرها و مشاغل ـ مدارس بهداشت ـ مدارس حقوق ـ مدرسه معادن ـ موزهٔ علوم طبیعی ـ رصدخانه پاریس ـ انستیتوی فرانسه و غیره... از طرف دیگر ایجاد سیستم متری دهه‌ای از ابداعات کنوانسیون بود. مجلس یک قانون مدنی (ناتمام) تدوین کرد و قانون لغو بردگی را تصویب نمود و مهم‌تر از همه، اینکه در برابر تمام اروپای متحد، فرانسه را از اشغال نجات داده بود. روز ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵ کنوانسیون آخرین جلسه خود را برگذار کرد. قبل از اینکه جای خود را به هیأت مدیره بدهد، تصمیم گرفت که میدان انقلاب، منبعد بنام میدان «کنکورد» (که به معنای وفاق است) نامیده شود. سپس نمایندگان با فریاد زنده باد جمهوری، از یکدیگر جدا شدند.

هیئت مدیره (دیرکتوار)

نمایندگان کنوانسیون با تدوین قانون اساسی جدید، کوشیده بودند از طریق تقسیم قوه اجرائیه بین پنج مدیر و تقسیم قوه مقننه بین دو مجلس ـ مجلس «شورای پانصد نفری» و مجلس «شورای قدیمیان» ـ مانع تمرکز قدرت شوند و با تصویب قانون دو سوم ـ یعنی عضویت الزامی دو سوم از نمایندگان کنوانسیون در مجالس جدید ـ به ادامه آرمان‌های انقلابی نظر داشتند.

پس از انجام انتخابات چون تناسب تازه عملی نشده بود آن تعداد از نمایندگان کنوانسیون سابق که انتخاب شده بودند، خود، بقیه

نمایندگان را تا حدود دو سوم انتخاب کردند. یک سوم بقیه نمایندگان مجالس جدید، که مستقیماً از جانب مردم ــ به شیوه انتخابات دو درجه‌ای ــ انتخاب شده بودند، غالباً افرادی بودند که به کنوانسیون نظر خوشی نداشتند ولی در مجموع، مقننه جدید افکار معتدلی داشت.

یکی از اولین اقدامات دو مجلس تازه، انتخاب هیأت مدیره پنج نفره بود که هر پنج نفر از میان نمایندگان سابق کنوانسیون، که همگی به مرگ پادشاه رأی داده بودند، انتخاب شدند. مشهورترین آنها «باراس» فردی بی‌بند و بار، شهوتران، عاشق پول و لذائذ زندگی ولی بی‌تردید سیاستمداری زیرک بود.

این پنج مدیر وظایف را بین خود تقسیم کردند «باراس»، کشور ــ «روبل»، دارائی و دادگستری ــ «رویر»، آموزش ــ «کارنو»، جنگ ــ «لوتورنور»، بحریه را عهده‌دار شدند.

مدیران میخواستند اتحاد و اتفاق همه جمهوری‌خواهان را عملی سازند، با مجالس در امر مبارزه با چپ و راست افراطی، اتفاق نظر داشتند. ولی هیئت مدیره بطور کلی برنامه مشخصی نداشت گاه در حال مبارزه با سلطنت‌طلبان و گاه در کشمکش با ژاکوبن‌ها بود.

از آغاز کار گرفتاری عمدهٔ حکومت جدید وضع اقتصادی بد و خزانه خالی بود. صندوق دولت خالی بود و مالیات وصول نمی‌شد. تورم فوق‌العاده بود. جمع پول کاغذی در گردش، که در پائیز ۱۸ میلیارد بود، در ماه ژانویه ۱۷۹۶ به ۳۹ میلیارد بالغ شد و لوئی طلا که در نوامبر ۱۷۹۵ با ۲۵۰۰ لیور معادل بود، در پایان سال به ۶۰۰۰ لیور

رسید. پول کاغذی دیگر مورد اعتماد هیچکس نبود. اعضاء هیئت مدیره که افراد زیرکی بودند، حقوق ماهانه خود را به گونی گندم معین کرده بودند. پول فلزی در صندوق‌ها پنهان میشد و بازار خالی میماند. کشاورزان مایل به معاوضه فرآورده‌های خود با پول کاغذی نبودند. یک قرضهٔ اجباری متناسب با ثروت، نیز چیز زیادی عاید دولت نکرد. پول کاغذی جدیدی جانشین پول قدیم شد. این پول نیز بسرعت بی‌اعتبار شد. چند روز بعد از آن که درگردش افتاد ۷۵ درصد ارزش خود را از دست داد.

تجمل در کنار فقر

این دوران آشفته تنها به نفع معامله‌گران، فروشندگان، و تأمین کنندگان نیازهای ارتش بود. اینان که مقادیر عمده پول کاغذی را در اختیار داشتند، به قیمت‌های ناچیزی قصرها و املاک را می‌خریدند. اعضاء عالی رتبهٔ دولت و سیاستمداران به زد و بندهای مشکوکی با شرکت‌های مالی می‌پرداختند. پول‌پرستی وارد اخلاق جامعه میشد. فرستاده پروس به پاریس درگزارش خود نوشت: «اینجا همه چیز را با پول میشود خرید». دیپلمات‌ها در مذاکرات خود با قدرت‌های خارجی مداخل سرشاری کسب می‌کردند. نو دولتان با بی‌آزرمی، جلال‌وشکوه زندگی خود را به رخ مردم می‌کشیدند. «باراس» عضو برجسته هیئت مدیره، که مردم به او لقب «باراس شاه» داده بودند، در کاخ لوکزامبورگ، مقر «دیرکتوار» و یا در قصر خود ـ که سابقاً ملک برادر پادشاه بود ـ مهمانی‌های فوق‌العاده مجللی ترتیب میداد که در آن زنان زیبا با آرایش‌های رنگارنگ و گران قیمت آمد و شد می‌کردند.



کودتا ــ ورود ژنرال بناپارت به مجلس با اونیفورم و اعتراض و حملهٔ نمایندگان به او

وقتی ژنرال بناپارت وارد مجلس شد، نمایندگان با فریادهای اعتراض و شعار مرگ بر دیکتاتور، به او حمله بردند بطوری که ژنرال خود را باخت ولی سربازان محافظش او را بیرون بردند.

از جمله این زنان مادام «تالین»، زوجه تالین، انقلابی معروف و نیز ژوزفین، بیوه «بوآرنه»، ژنرال اعدام شده ـ مادام بناپارت بعدی ـ بودند.

به موازات این اوج عیش و عشرت، فساد اخلاق نیز شیوع می‌یافت. ازدواج می‌کردند که طلاق بدهند و طلاق میدادند که دوباره ازدواج کنند.

در همین اوقات فقر و بدبختی در شهرها غوغا می‌کرد. مردم برای گرم‌کردن خود و سیرکردن شکم، میز و صندلی و فرش و گلیم خود را می‌فروختند. باجهٔ رهن شهرداری، از شدت مراجعات، تعطیل شده بود. رباخواران برای وام ربح فوق‌العاده که گاه تا ۱۰۰ درصد میرسید، مطالبه می‌کردند. تعداد خودکشی‌ها روز افزون بود در بعضی نواحی فرانسه، بخصوص در غرب، مرکز و جنوب گروه‌های راهزنان که به «داغ کنندگان» معروف شده بودند (زیرا پاهای قربانیان را می‌سوزاندند تا جای پس‌انداز خود را لو بدهند.) به ترکتازی مشغول بودند. جیره و مواجب سربازان به موقع پرداخت نمی‌شد. به دستور دولت فرماندهان نظامی درکشورهای فتح شده، دست به وصول مبالغ گزافی بعنوان مشارکت در جنگ زدند. به این ترتیب میلیون‌ها پول از جبهه اتریش و ایتالیا به صندوق دولت سرازیر شد.

«سعادت مشترک» بابوف

زمستان ۹۶ ـ ۱۷۹۵ بسیار سخت بود و فقر وفاقه عمومی موجب تقاضاهای تازه‌ای از جانب توده‌های مردم شد. پیش از سقوط

روبسپیر، همانطورکه دیدیم، گروه «مجانین» خواهان اقداماتی بنفع نیازمندان شده بود. سان کولت‌ها که برنامه مشخصی نداشتند، بی‌نتیجه تقاضای تصویب «قانون کشاورزی» و الغاء مالکیت املاک بزرگ راکرده بودند. در دوران هیئت مدیره، افرادی همین افکار را پی میگرفتند. از جمله «فرانسوا بابوف» بود که خواب یک «سعادت مشترک» درکشوری بدون فقیر و غنی را میدید. می‌گفت زمین متعلق به تمام مردم است و افراد فقط حق استفاده موقت از آن را دارند. او این تئوری اشتراکی کشاورزی را به صنایع و تجارت نیز بسط میداد. به عقیده او کار باید برای همه اجباری شود و هرکس سهم خود را از محصول ملی دریافت دارد. بابوف برای مبارزه با سازمان بورژوازی جامعه، نشریاتی بنام «مدافع ملت» و «مساوات» منتشر میکرد و با کمک عده‌ای از دوستانش «جامعه برابرها» را تأسیس کرده بود.

طرفداران بابوف که «بابوویست» خوانده میشدند به خصوص عده‌ای از ژاکوبن‌های قدیمی طرفدار مساوات بودند.

دولت، نگران از این افکار شورشی، کلوب آنها را به وسیله نیروهای بناپارت که فرمانده ارتش پاریس شده بود بست. طرفداران بابوف توطئه‌ای برای سرنگون کردن هیئت مدیره ترتیب دادند ولی یک مأمور نفوذی پلیس، برنامه آنها را به اطلاع ژنرال کارنو، عضو هیئت مدیره، رسانید و او بلافاصله عاملین توطئه را دستگیرکرد و به دادگاه تحویل داد. این توطئه بنام «توطئه مساواتی» معروف شد. پس از یک محاکمه چند ماهه، بابوف و همفکران اشتراکی او زیر تیغه گیوتین جان سپردند.

هیئت مدیره، چپ افراطی را برای مدت مدیدی ناتوان ساخته بود ولی علیه سلطنت‌طلبان نیز به موفقیت‌هائی رسید. بعد از پیاده شدن مهاجرین سلطنت‌طلب در خاک فرانسه و شکست آنها در «کیبرون»، که شرح آن گذشت، «کنت دارتوا»، برادر دوم لوئی ۱۶، در جزیره‌ای برابر سواحل غربی فرانسه ـ «ایل دیو» ـ پیاده شد و قصد داشت از آنجا به خاک فرانسه حمله کند ولی بعد از شش هفته که شورشیان «وانده» در انتظار او بودند، منصرف شد و به انگلستان برگشت. سران «وانده» که از این عقب‌نشینی سخت بر آشفته شده بودند، خود دوباره اسلحه برداشتند و جنگ چریکی تازه‌ای را آغاز کردند ولی خیلی زود بعضی از آنها دستگیر و اعدام شدند و برخی با دولت کنار آمدند. به این ترتیب آرامش به غرب فرانسه بازگشت.

آغاز صعود بناپارت

در این اوقات برای هیئت مدیره علاوه بر استقرار آرامش در غرب فرانسه، در زمینه نظامی نیز موجبات خرسندی فراهم بود. هیئت مدیره مایل بود با ادامه کار کنوانسیون، فرانسه را به سرحدهای طبیعی‌اش برساند. همانطورکه دیدیم در طول سال ۱۷۹۵ رشتهٔ اتحاد متحدین اروپا علیه فرانسه از هم گسیخته بود. پروس، هلند و اسپانیا، یکی بعد از دیگری عهدنامه‌هائی با جمهوری فرانسه امضاء کرده بودند. اتریشی‌ها که باین ترتیب منزوی شده بودند، رشته‌های اتحاد خود را با انگلیس محکم‌تر کرده بودند. در نتیجه «کارنو» بفکر یک برنامه عملیاتی وسیع در سرزمین خود آنها افتاده بود. ژنرال‌ها

«مورو» و «ژوردان»، با ارتش‌های خود به طرف وین پیش می‌رفتند و از طرفی بناپارت در ایتالیا به پیشروی ادامه می‌داد و اتریشی‌ها را از شمال ایتالیا عقب میراند. ضمناً تصمیم گرفته شد که ژنرال «هُش» با نیروئی به کمک ایرلندی‌ها، برای مبارزه با انگلستان برود. ژنرال «ژوردان» به فاصله چند روز به وین رسید. ژنرال مورو چند بار نیروهای دشمن را شکست داد و پرنس‌های آلمانی (باد ـ وورتمبرگ ـ ساکس) را مجبور کرد که از اتحادیه خارج شوند. فرانسوا، امپراطور اتریش، بهترین سردار خود، آرشیدوک شارل، را به مقابله با نیروهای فرانسوی فرستاد. ژوردان از او شکست خورد و ناگزیر شد به این سوی رودخانه «رَن» عقب بنشیند. ژنرال «مورو» نیز با عقب نشینی، ارتش خود را نجات داد. ژنرال «هش» نیز، که عازم پیاده شدن در ایرلند بود، بعلت طوفان ناچار شد کشتی‌های خود را به فرانسه بازگرداند. در عوض، جنگ برق‌آسای ایتالیا نبوغ نظامی بناپارت را بر جهانیان آشکار کرد.

از پیروزی، به پیروزی

انتصاب بناپارت جوان به فرماندهی ارتش ایتالیا، از طرف باراس، بعضی از ژنرال‌های قدیمی مثل «اوژرو» و «ماسنا» را ناراحت و خشمگین کرده بود. در مجالس و محافل سئوال توأم با تمسخر آنها این بود: این جوانک ۲۷ ساله که سرداران با تجربه و جنگ دیده را زیر فرمانش قرار میدهند، چه شاهکاری میخواهد بکند؟

بناپارت در ۲۶ مارس ۱۷۹۶ به شهر نیس رسید (چند روز پیش از

آن با «ژوزفین دوبوآرنه» از مراودین محفل باراس و مورد حمایت او، ازدواج کرده بود.) و فرماندهی خود را تحویل گرفت. در آغاز افسران و درجه‌داران ارتش جنوب به دیدهٔ تحقیر و تمسخر به این فرمانده جوان رنگ پریده با نیم رخ کشیده، نگاه کردند ولی خیلی زود تحت تأثیر او قرار گرفتند. بناپارت بیاناتی ایراد کرد که افراد، با آنکه نه غذای درستی داشتند و نه لباس و کفش مناسبی، از جان و دل خود را در اختیار او گذاشتند. ژنرال «اوژرو» که از مخالفین انتصاب بناپارت به این فرماندهی بود به یکی از دوستانش نوشت: «این جوجه ژنرال مرا ترساند». جنگ ایتالیا که ۱۲ آوریل ۱۷۹۶ در گردنه «کادیبون» آغاز شد، یک سال بعد در آنسوی منتهی الیه جبال آلپ به پایان رسید. در آغاز، بناپارت خود را با دو ارتش مواجه دید یکی ارتش اتریش و دیگری ارتش «ساردنی» که دفاع ناحیه «پیه مون» را عهده‌دار بود. این دو ارتش در اثر یک سری نبردهای موفقیت‌آمیز نیروهای بناپارت، از یکدیگر جدا شدند. پادشاه ساردنی برای نجات پایتخت خود، «تورن»، تقاضای صلح کرد که پذیرفته و سند آن امضاء شد. او متعاقباً به موجب قرارداد پاریس مجبور شد واگذاری ایالت «ساووا» و «نیس» به فرانسه را تأیید نماید. بناپارت آنگاه متوجه نیروهای اتریشی شد و آنها را شکست داد. در نتیجه ناحیه «لمباردی» از سلطه اتریشی‌ها آزاد شد. چند روز بعد بناپارت طی مراسمی وارد شهر میلان شد و خطاب به ملت‌های ایتالیا گفت که آمده است تا زنجیرهای اسارت را از دست و پای آنان بردارد. بعنوان فرمانده بلامنازع، در قصر «مومبلو» مستقر شد و یک دربار کوچک برای خود ترتیب داد. «استاندال»

دربارهٔ او نوشت: «دنیا خبردار شد که بعد از قرن‌ها، قیصر روم و اسکندر جانشینی پیدا کرده‌اند.»

در پاریس این موفقیت‌ها مایه خرسندی فوق‌العادهٔ هیئت مدیره شده بود زیرا از بناپارت میلیون‌ها پول و جواهر و آثار هنری دریافت می‌کرد که در واقع محصول باجی بود که خرده پادشاهان ایتالیا از ترس، به فرماندهٔ پیروز ارتش فرانسه می‌پرداختند. «دوک دوپارم» و «دوک دوپلزانس» برای وصول به صلح، خزانه‌های خود را تقدیم کردند. بدستور هیئت مدیره که با بی‌صبری در انتظار فرو ریختن کاخ قدرت پاپ بود، بناپارت، «بولونی» و «فراره» مستملکات کلیسا را تصرف کرد. ولی از حرکت بسوی رم برای واژگون کردن بساط پاپ، خودداری کرد.

در مرحلهٔ بعد، بناپارت ارتش‌های تازه‌نفسی را که پیاپی از وین اعزام شدند، شکست داد. فرمانده اتریشی عاقبت تسلیم نیروهای فرانسوی شد. فرانسه و اروپا متحیر مانده بودند. زیرا ژنرال جوان شکست‌ناپذیر می‌نمود.

هیئت مدیره به برکت این فتوحات، خزانه مملکت را پر کرده بود. بناپارت بدون توجه به دستورات پاریس، با پاپ عهدنامه‌ای امضاء کرد که به موجب آن، رهبر کلیسای کاتولیک، از چند ایالت تحت فرمانروائی خود از جمله «آوین یون» صرفنظر کرد و متعهد شد که مبلغ ۳۱ میلیون بعنوان غرامت جنگ بپردازد. ولی بناپارت هدف دیگری داشت: میخواست امپراطور اتریش را بزانو در آورد. پیشروی بطرف وین را ادامه داد و در این کار عجله میکرد زیرا می‌ترسید

ارتش‌های دیگر فرانسه تحت فرماندهی «مورو» و «هش» زودتر از او به وین برسند، آرشیدوک شارل، که از سوی امپراطور به مقابله او فرستاده شده بود موفق نشد راه وی را سد کند. نیروهای بناپارت به ۱۰۰ کیلومتری پایتخت اتریش رسیده بودند. در این موقع مذاکرات صلح در شهر «لئوبن» آغاز شد. در واقع نیروهای فرانسوی دور از پایگاه‌های خود در میان کوهستان‌های اتریش، زیاد در امان نبودند. ولی متصدیان امور در وین سخت وحشت کرده بودند.

بناپارت دستور داشت که بدون موافقت هیئت مدیره هیچ قراردادی امضاء نکند ولی پاریس دور بود و فرماندهٔ پیروز، به ارادهٔ خود کار میکرد. از اتریش واگذاری بلژیک و ناحیه میلان را مطالبه کرد. در مقابل بعضی نواحی را که از پاپ گرفته بود، به امپراطور واگذار می‌کرد. نمایندگان اتریش در ۱۸ آوریل اسناد مقدماتی عهدنامه «لئوبن» را امضاء کردند. چند هفته بعد بناپارت در ناحیه لمباردی، جمهوری ماوراء آلپ را تأسیس کرد و شهر «ژن» را وادار نمود که تحت قیمومت فرانسه قرار گیرد.

این ابتکارات باب طبع اعضاء هیئت مدیره، که نسبت به اقتدار مطلق خود تعصب داشتند نبود. ولی ژنرال جوان چند بار تهدید به استعفا کرده بود که طبعاً نمیتوانست مورد قبول آنان قرار گیرد. در نتیجه هیئت مدیره بر تمام تصمیمات بناپارت صحه می‌گذاشت از طرفی در این ایام در پاریس، بحرانی در شرف وقوع بود.

نگرانی‌های باراس

در این ماه‌های اخیر آب و هوای سیاسی در فرانسه تغییر کرده بود.

نگرانی‌هایِ پدید آمده بر اثر توطئه «بابوف»، نیروهای دست راستی را تقویت کرده بود و اینان می‌کوشیدند افکار عمومی را بنفع خود تجهیز کنند. یک مأمور مخفی از طرف کنت دو پرووانس، برادر لوئی ۱۶، به پاریس آمده و، زیر پوشش یک مؤسسه خیریه، شبکه‌ای بوجود آورده بود که در اکثر ایالات فرانسه فعالیت میکرد. از طرف دیگر سلطنت‌طلبان از حمایت یک کلوب جمهوری‌خواه میانه‌رو بنام گروه «کلیشی» برخوردار بودند که هدف آن اتحاد تمام فرانسویان بود.

اعضاء هیئت مدیره می‌دانستند که مورد نفرت بخشی از ملت هستند مردم به آنها لقب «پنج قاطرپردار» یا «پرنس‌های خونین» (از خون لوئی ۱۶) داده بودند.

در بهار ۱۷۹۷، که انتخاب یک سوم نمایندگان دو مجلس طبق قانون تجدید شد، اکثریت قاطعی از محافظه‌کاران، جای نمایندگان قبلی راگرفتند (از ۲۱۳ نماینده خارج شده تنها ۱۳ نفر دوباره انتخاب شدند) در کاخ لوکزامبورک، مقر هیئت مدیره، باراس ـ روبل ـ لارِولی‌یر، که یکی از نمایندگان به آنها لقب «مدیران ژاکوبن» داده بود، از این تغییرات نگران شدند. بخصوص وقتی در ماه مه بعدی «باربه ماربوا»، یک مارکی قدیم، به ریاست مجلس «شورای قدیمیان» و ژنرال «پیشگرو» به ریاست شورای «پانصد نفره» انتخاب شدند، نگرانی آنها شدت یافت. از طرف دیگر بجای «لوتورنور» ـ مجلسین «بارتلمی» را، که یک مرتجع به تمام معنی بود، به عضویت هیئت مدیره انتخاب کردند. لوایحی که در آن موقع مورد بحث شوراها قرار می‌گرفت، باب طبع باراس و دو دوست او نبود. دست راستی‌ها

خواهان لغو قوانین موضوعه از طرف کنوانسیون علیه مهاجرین و روحانیون سوگند پس گرفته، بودند و یک لایحه راجع به آزادی مذاهب در دست تهیه بود. در این ایام مذهب کاتولیک دوباره در فرانسه رونق می‌گرفت و این امر موجب نهایت خشم «لارِولی یر» شده بود که معتقد بود اگر کار به این منوال پیش برود بزودی فرانسه دچار نوعی انکیزیسیون یا یک قتل عام تازه مذهبی خواهد شد. خریداران اموال ملی نیز از یک سیاست ارتجاعی که ممکن بود به حقوق مکتسب آنها لطمه بزند، نگران بودند. در این وضع آشفته، اختلاف بین «شوراها» و سه مدیر تندرو، بالا گرفته بود. این سه تن نمی‌توانستند به بار تلمی امیدی داشته باشند و به حمایت کارنو، مدیر دیگر،نیر که جمهوریخواهی معتقد ولی با هر نوع بی‌قانونی مخالف بود، امیدوار نبودند. در نتیجه تصمیم گرفتند که دو همکار خود را از میدان بدر کنند و در عین حال از مجالس، نمایندگان نامطلوب را بنحوی بیرون بریزند. برای رسیدن به این مقصود نیاز به حمایت نیروهای مسلح داشتند. شروع به جابجائی مقامات بالای وزارت جنگ کردند و افرادی را به پست‌های حساس گماشتند که به طرفداری آنها از جمهوری اطمینان داشتند. ژنرال «هُش» را، که فرمانده ارتش شرق بود، برای انتصاب به وزارت جنگ، احضار کردند. ولی از آنجا که سن این ژنرال جوان به سی سالگی نرسیده بود، این انتصاب مقدور نشد. ولی بدستور باراس ۹۰۰۰ نفر از سربازان را به حوالی پاریس آورد، در حالی که بموجب قانون اساسی حضور نیروهای نظامی در نزدیکی پایتخت ممنوع بود. کارنو «هش» را بجای

خود برگرداند. باراس وقتی از ژنرال هش ناامید شد، به بناپارت جوان که در این موقع در ایتالیا بود، متوسل شد. ولی بناپارت که به سختی اتریشی‌ها را شکست داده بود زیر بار نرفت. می‌خواست نیروی خود را برای موقع مناسب‌تری در آینده حفظ کند. در نتیجه معاون خود ژنرال «آنژرو» را که سربازی جنگ دیده و سخت‌گیر بود، فرستاد.

کودتای هیئت مدیره

ژنرال «آنژرو» که یک جمهوریخواه معتقد و یک ژاکوبن متعصب بود، در آغاز ماه اوت به فرانسه رسید و به فرماندهی ارتش پاریس منصوب شد. این ژنرال بی‌پرده میگفت: «من آمده‌ام که نسل سلطنت‌طلبان را براندازم» در این موقع مجادله در داخل هیئت مدیره به نهایت شدت رسیده بود. بگو مگوی سختی در کاخ لوگزامبورگ بین باراس و کارنو درگرفت بطوریکه یکدیگر را به باد ناسزا گرفتند و اگر آنها را از هم جدا نمی‌کردند کار به زد و خورد بدنی می‌کشید. از طرفی اختلاف شدید بین هیئت مدیره و مجلسین بجائی رسیده بود که جز با یک کودتا نمی‌توانست پایان بگیرد. باراس به بهانه‌های مختلف چند هنگ را به پاریس فراخواند. مجلسین که از تمهید این مقدمات نگران شده بودند به نوبهٔ خود، هزار نفر از افراد مصمم گارد ملی را آماده کردند و در نظر داشتند که سه مدیر هیئت مدیره را معزول کنند. پیشگرو، رئیس مجلس پانصد نفره، خطاب به سه مدیر ژاکوبن فریاد زد: «کاخ لوکزامبورگ شما قلعه باستی نیست و در یک ربع ساعت با خاک یکسان خواهد شد!» ولی این تهدیدات توخالی

بود و مجلسین جرأت اقدام نکردند.

روز ۳ سپتامبر به وضع عادی گذشت. در کاخ لوکزامبورگ جلسه هیئت مدیره به ریاست «لارِولی‌یر» بطور عادی ساعت ۱۶ پایان گرفت. ولی باراس و دو شریک جرم او قبلاً دستورات لازم را داده بودند: پل‌های رودخانه سن بوسیله نظامیان اشغال شده بود. دروازه‌های شهر را بسته بودند. اعلانات فراوانی به دیوارها الصاق شد که در آنها از خیانت «پیشگرو» سخن رفته بود. شبانگاه ژنرال «آنژرو» بوسیله افراد خود کاخ تویلری را محاصره کرد. صبح وقتی نمایندگان مجلسین برای شرکت در جلسه آمدند، خود را در محاصره سربازان دیدند یکی از آنان بنام قانون اعتراض کرد. ولی به او جواب داده شد: «قانون شمشیر است» کمی پیش از این، در ساعت ۶ صبح، بارتلمی را در خانه‌اش بازداشت کرده بودند. کارنو، که بموقع خبر شده بود، از پنجره به خارج پرید و از راه باغ فرار کرد و پس از مدتی اختفا نزد دوستانش، موفق به خروج از مرز فرانسه شد. پیشگرو و همکارانش بازداشت شدند.

شب، از عده‌ای از نمایندگان شورای «پانصد نفره» و شورای «قدیمیان» دعوت شد که تشکیل جلسه بدهند و درباره سرنوشت همکاران نامطلوب خود تصمیم بگیرند.

انتخابات چهل و نه ایالت باطل اعلام شد و در مجموع ۱۷۷ نماینده از نمایندگی برکنار شدند و پنجاه نفرشان از جمله «پیشگرو»، به گویان تبعید گردیدند. بارتلمی نیز به همین سرنوشت دچار شد. روز ۸ سپتامبر محکومین را در گاری‌های بزرگ با میله‌های آهنی، از

سراسر پاریس عبور دادند و بخصوص آنها را از برابر کاخ لوکزامبورگ که باراس همان موقع، آنجا مهمانی مجللی میداد گذراندند و بطرف بندر برای سوار کردن به کشتی و تبعید حرکت دادند. حتی یک قطره خون در این واقعه بر زمین نریخت.

دیرکتوار در این کودتای خود کاملاً موفق شده بود و این روز پایان نهادهای بنیادگذاری شده در سال ۳ جمهوری (۱۷۹۵) بود.

خودکامگی دیرکتوار

در ۴ سپتامبر ۱۷۹۷، جمهوری به زور سر نیزه نجات یافته بود. هیئت مدیره به زیر بار منت ژنرال‌ها بود. سه «مدیر ژاکوبن» ـ باراس، روبل و لارِولی‌یر ـ ۱۴۰ نماینده دست راستی را از مجلسین رانده و از کاخ لوکزامبورگ دو همکار خود کارنو و بارتلمی را بیرون کرده بودند. دو نفر از افراد مطمئن: «نوفشاتو» و «مرلن دودوئه»، جای دو مدیر اخراج شده را گرفتند. از این زمان دوران «ترور هیأت مدیره» شروع شد که البته به اندازه ترور ۹۴ ـ ۱۷۹۳ خونین نبود.

فاتحان این کودتا، در زمینه سرکوبی مخالفان مقررات شدیدی را تحمیل کردند. مهاجرینی که دستگیر میشدند اعدام یا تبعید میشدند. آزادی مطبوعات محدود شد. یک موج ضدیت با مسیحیت دوباره کشور را فراگرفت. صدها روحانی زندانی شدند و جماعت کثیری از آنها به گویان تبعید گردیدند (۱۵۶ کشیش در گویان جان سپردند) و جمع دیگری را در جزایر نزدیک فرانسه زندانی کردند. رعایت تقویم جمهوری اجباری شد. علی رغم نارضائی بسیاری از مردم، هیئت

مدیره بعلت موفقیت‌های خارجی، موقعیت خود را مستحکم می‌دید. بعد از جنگ‌های موفقیت‌آمیز ایتالیا، موافقت‌های مقدماتی قرارداد صلح «لئوبن» در فرانسه با حسن استقبال و شادی و پایکوبی مردم روبرو شد. چپی‌ها طرفدار ادامه جنگ تبلیغاتی و مخالفِ دادن هرگونه امتیاز به اتریش بودند. ولی دولت ناچار شد تصمیمات بناپارت را بپذیرد. عاقبت قرارداد صلح در ۱۸ اکتبر ۱۷۹۷ در «کامپوفورمیو» امضاء شد. بموجب این قرارداد «ایستری» و «دالماسی» و قسمت عمده «ونسی» به تصرف اتریش در می‌آمد. در مقابل اتریشی‌ها «لمباردی» را از دست می‌دادند و جمهوری جدید ماوراء آلپ را به رسمیت می‌شناختند. از طرف دیگر اتریش رسماً از بلژیک (که از مدتها قبل به خاک فرانسه ضمیمه شده بود) صرفنظر می‌کرد. فرانسه جزایر «یونی» و بخصوص کرانه چپ رودخانه «رَن» را بدست می‌آورد. هیئت مدیره این قرارداد را تصویب کرد. زیرا نمی‌توانست در برابر اراده ژنرال جوان جز تسلیم کاری بکند. بناپارت نیز از این که میدید اعتبارش در جمهوری افزایش می‌یابد خرسند بود.

ژنرال فاتح در پاریس

بناپارت عاقبت در تاریخ ۵ دسامبر ۱۷۹۷ در میان استقبال پرشوری به پاریس وارد شد. هیئت مدیره با تشریفات رسمی از او در کاخ لوکزامبورگ پذیرائی کرد. ژنرال جوان به عضویت فرهنگستان ــ شعبه ریاضی ــ انتخاب شد و با فروتنی که از خود نشان داد همکاران

خود را مجذوب کرد. در این هنگام محبوبیت او فوق‌العاده بود:به چشم فرانسویان بصورت یک قهرمان صلح و آرامش جلوه‌گر شده بود. خیابان «شانتورن»، که بناپارت از هنگام ازدواج با ژوزفین در یکی از خانه‌های آن مسکن گرفته بود ــ بنام خیابان «پیروزی» تغییر نام داد.

به رغم این هیجان عمومی بناپارت احساس میکرد که هنوز وقت او نرسیده است. مدیران به او اعتماد نمی‌کردند و چون نمی‌خواستند قهرمان را بیکار بگذارند، او را به سمت فرماندهی «ارتش انگلستان» منصوب کردند. او کرانه‌های نزدیک به جزیره انگلستان را، برای بررسی امکان یک حمله، بازدید کرد ولی خیلی زود فهمید که چنین اقدامی لااقل در ان موقع، عملی نیست. با حمایت «تالران»، که در آن موقع وزیر روابط خارجی بود، بفکر افتاد که با ایجاد مانع در راه تجارت انگلستان با هند، به منافع آن دولت لطمه بزند. به این منظور لازم بود که در مصر نیرو پیاده کند و مدیترانه را زیر نظر بگیرد. هیئت مدیره پیشنهادات او را با علاقه استقبال کرد: این خود وسیله‌ای بود که ژنرال مورد علاقه مردم و خطرناک برای دولت را از فرانسه دور کند. طرح مورد قبول قرار گرفت. ولی برای تأمین مخارج این لشکرکشی، پول لازم بود. و هیئت مدیره از مدتها قبل، صندوق‌های خود را با باج و خراج از کشورهای فتح شده پر میکرد. در فوریه ۱۷۹۸، به بهانه قتل ژنرال «دوفو»، که در شهر رم طی یک شورش کشته شده بود ــ این شهر را بوسیله ژنرال «برتیه» اشغال کرد. فرانسویان با کمک جمهوریخواهان ایتالیائی یک جمهوری در رم تأسیس کردند و پاپ پی ۶ به فرانسه تبعید شد. به اهالی رم خراج

سنگینی تحمیل شد. از طرف دیگر ژنرال «برون» به سوئیس حمله برد و حکومت مستقر در برن را برانداخت و یک جمهوری جدید در آنجا بنیاد نهاد. اشراف برن ناچار شدند ۳۰ میلیون غرامت به فرانسویان بپردازند. ضمناً «مولوز» و «ژنو» به فرانسه ملحق شد. هلندی‌ها نیز ناچار شدند یک قانون اساسی، شبیه قانون اساسی «هیئت مدیره» تدوین کنند. هلند خراج‌گزار فرانسه شد و خزانه‌اش به نفع فرانسویان خالی شد. اقدامات مشابه دیگری نیز در ایتالیا صورت گرفت. جمهوری ماوراء آلپ ناگزیر شد یک عهدنامه اتحاد با فرانسه امضاء کند، ۱۸ میلیون بپردازد و مخارج نگهداری ۲۵۰۰۰ نفر سرباز را تأمین کند. پادشاه ساردنی نیز ناچار شد با پرداخت مبالغی، خط امانی بگیرد. از طرفی نیروهای فرانسوی تورن را اشغال کردند.

کودتای تازه

در حالی که بناپارت مقدمات حرکت خود را فراهم میکرد، اختلافات عمده‌ای بین فرانسویان بوجود آمده بود. انتخابات بهار ۱۷۹۸ نزدیک میشد و ۴۳۷ نماینده باید انتخاب می‌شدند (بجای نمایندگانی که دوره‌شان تمام شده بود و نمایندگان اخراج شده که کرسی‌هاشان خالی مانده بود) هیئت مدیره که به مجالس سر براهی نیاز داشت، نگران انتخاب نمایندگان تازه بود. مدیران از سلطنت‌طلبان، که از کودتای سال پیش دیگر قدرتی نداشتند، آنقدر نمی‌ترسیدند که از ژاکوبن‌های تندرو وحشت داشتند.

نتیجه انتخابات یک گردش شدید به چپ را نمایان کرد. هیئت

مدیره این بار تصمیم گرفت که از راه قانونی و بدون توسل به ارتش چاره‌ای بیندیشد.

بموجب قانون ۱۱ مه ۱۷۹۸، که بمثابه یک کودتای تازه بود هیئت مدیره انتخابات بسیاری از ولایت را باطل کرد و با تردستی طرفداران روبسپیر و بابوف و خلاصه چپ‌روان را حذف کرد و ۲۰۰ نماینده طرفدار هیئت مدیره را به مجلس فرستاد. این بار کودتا زیر ظاهر قانونی، علیه گروه‌های چپ صورت گرفته بود. دیرکتوار اقتدار خود را تثبیت کرد ولی اکثریت فرانسویان با بی‌اعتنائی به رسوائی‌های سیاسی که یکی بعد از دیگری فاش میشد، نگاه می‌کردند. بنظر می‌آمد که رژیم دچار فرسودگی شده است.

لشکرکشی به مصر

در حالی که این بند و بست‌های انتخاباتی در جریان بود، بناپارت از بندر «تولن»، با ناوگان عظیمی تحت فرماندهی دریاسالار «بروی» حرکت کرد. او، علاوه بر ژنرال‌ها: «کِلبِر» «لان» و «دوسه» ـ یک هیئت مرکب از مهندسین و دانشمندان را همراه برد. که از آن جمله میتوان از برتوله ـ مونژ ـ دنون ـ ژوفروا ـ یاد کرد.

بخت با او یار بود توانست از برخورد با دریاسالار انگلیسی، نلسون، که در دریای مدیترانه در تعقیب او بود احتراز کند. بناپارت حین عبور جزیره مالت را تصرف کرد و پس از تجدید سازمان جزیره، بطرف دلتای نیل حرکت کرد و به آسانی در خاک مصر نیرو پیاده کرد. مصر در آن زمان، تحت حاکمیت اسمی ترک‌ها بود ولی در واقع

قدرت در دست امیران «مملوک» بود که سوارکارانی جنگاور و مصمم به دفاع از سرزمین خود بودند. در ۲۱ ژوئیه ۱۷۹۸، بناپارت در حوالی اهرام با آنها روبرو شد و به سختی شکستشان داد. قاهره روز بعد تسلیم شد این پیروزی‌ها روحیه سربازان فرانسوی را، که گرفتار گرما و تشنگی و ناراحتی‌های چشم شده بودند، تقویت کرد. ولی دریاسالار نلسون انگلیسی که، در توقف در ناپل، به هدفِ لشکرکشی فرانسویان پی برده بود، سررسید. و کشتی‌های فرانسوی را که در خلیج «ابوقیر» لنگر انداخته بودند، به توپ بست. عمدهٔ ناوگان فرانسوی از بین رفت و دریاسالار «بروی» در این نبرد کشته شد.

بناپارت در تله بدی افتاده بود. در سرزمین ناسازگاری منزوی شده بود. در نتیجه فتوحاتش را طوری برنامه‌ریزی کرد که بتواند برای مدتی طولانی در آنجا مستقر شود ژنرال «دوسه» را به تعقیب مملوک‌ها به مصر علیا فرستاد و در تمام مملکت نوعی تحت الحمایگی برقرار کرد. ولی سازمان اداری موجود را حفظ نمود. شخصیت‌های ممتاز محلی را مورد توجه و احترام قرار داد و مذهب اسلام و سازمان‌ها و آداب و رسوم محلی را محترم داشت. در این ایام، بعلت مالیات‌هائی که از مردم مطالبه میشد و اموال و ساختمان‌هائی که برای نیاز سربازان موقتاً ضبط میگردید، مردم قاهره سر به شورش برداشتند که بسرعت سرکوب شد. ولی در مجموع «سلطان بناپارت» مورد احترام و تحسین مصریان قرارگرفته بود. برای پیشرفت و نوسازی مملکت، اقداماتی را شروع کرد. از جمله به تعمیر مجاری آب که رو به ویرانی گذاشته بود پرداخت و پروژه‌ای برای

اتصال مدیترانه به دریای سرخ تهیه کرد و آکادمی قاهره را بوجود آورد.

ولی خطر تازه‌ای سردار فاتح را تهدید میکرد. ترک‌ها، به تحریک انگلیسی‌ها، خود را برای تصرف مجدد مصر آماده می‌کردند. بناپارت تصمیم گرفت که برای مقابله به آنها به سوریه برود. علی رغم موفقیت‌هائی که نصیب او و سردارانش شد، پیش روی به سختی و کندی انجام می‌شد و بیماری‌های مختلف در میان سربازان شیوع یافته بود. بخصوص بناپارت مدت دو ماه برای تصرف قلعه «سن ژان داکر» تلاش کرد. مدافع قلعه یک همکلاسی سابق او در مدرسه نظام پاریس، بنام «فلیپو» بود که در زمان انقلاب مهاجرت کرده و به خدمت «جزارپاشا» در آمده بود. حین این نبرد «فلیپو» درگذشت. ولی بناپارت ناچار شد از محاصره دست بکشد و راه قاهره را در پیش بگیرد. رنج‌های سربازان در صحرای خشک، وحشتناک بود و پس از تصرف جافا، معلوم شد که در شهر طاعون آمده است. ظرف سه روز چهارده نفر از سربازان فرانسوی از طاعون درگذشتند و ترس بر سایر سربازان مستولی شد. روز ۱۱ مارس ۱۷۹۹، بناپارت به اتفاق پزشک ارشد ارتش فرانسه و جمعی از افسران عالی رتبه، به مسجدی که برای معالجه طاعون‌زدگان به بیمارستان مبدل شده بود، رفت و با خونسردی با بیماران به گفتگو پرداخت. حتی از دست زدن به آنها و یا کمک به جابجائی آنها خودداری نکرد. این بازدید (که از آن، تابلوئی اثر بارون گرو، در موزه لوور موجود است) به تقویت روحیه سربازان و ایجاد احترام و اعتبار برای امپراطور آینده، کمک بسیار کرد.

بناپارت در مراجعت به مصر، با یک ارتش ترک که نزدیک اسکندریه، پیاده شده بود برخورد کرد و آن را بسختی در هم کوبید. به این پیروزی نام پیروزی «ابوقیر» داد. بدون شک میخواست خاطره شکست دریائی سال گذشته را مرمت کند. در این موقع از طریق روزنامه‌های انگلیسی که به مصر رسیده بود، از وقایعی که در غیاب او در اروپا رخ داده بود مطلع شد و بفکر افتاد که دوباره راه دریا را پیش گیرد. رویای «شرق» به پایان رسیده بود.

جمهوری در خطر

در مدت غیبت بناپارت، سیاست تجاوزکارانه هیئت مدیره و ایجاد «جمهوری‌های خواهر» تحت قیمومیت عملی فرانسه، قدرت‌های اروپا را نگران کرده بود. از ماه نوامبر ۱۷۹۸ ارتشی که در ناپل ایجاد شده بود، موفق شده بود که فرانسویان را ازرم بیرون براند. افراط کاری‌های ارتش فرانسه در رم، مثل مالیات‌های سنگین، غارت اموال مردم، اهالی این شهر را از فرانسویان سخت رنجانده بود و در نتیجه بیرون کردن فرانسویان به آسانی صورت گرفته بود.

هیئت مدیره، بعنوان جواب این اقدام، به پادشاه ناپل و متحد او، پادشاه ساردنی، اعلان جنگ داد، ژنرال «شامپیونه» دوباره رم را اشغال کرد و بطرف ناپل راند. این شهر را به تصرف در آورد و در آنجا یک رژیم جمهوری برقرار کرد و خزائن شهر را بنفع فرانسه ضبط نمود.

در این ایام «ماری کارولین» ــ خواهر ماری آنتوانت ــ و شوهرش

فردیناند ۴، پادشاه ناپل که به سیسیل فرارکرده بودند، در انتظار کمک از برادرزاده خود امپراطور اتریش بودند. در شمال ایتالیا نیز ژنرال «ژوبر» به آسانی «پیه مون» را تصرف کرد. پادشاه «ساردنی» به «کاگلیاری» پناهنده شد. اما این موفقیت‌ها کوتاه مدت بود. در پایان سال ۱۷۹۸ یک اتحاد تازه علیه فرانسه، به ابتکار انگلستان، بوجود آمد. انگلستان موافقت سلطان عثمانی و تزار روسیه پل اول را ـ که با افکار انقلابی سخت مخالف بود ـ جلب کرده بود. اتریش هنوز ظاهراً بی‌طرفی را حفظ کرده بود، ولی پشت پرده مذاکرات سیاسی در جریان بود. در این اوقات، چون اتریشی‌ها به سربازان روسی که بطرف ایتالیا میرفتند، اجازه عبور دادند، هیئت مدیره اعتراض کرد و این امر قطع رابطه با اتریش را در پی داشت.

جمهوری فرانسه باید از مرزهای طولانی خود که از شمال هلند تا جنوب ایتالیا، ادامه داشت، دفاع میکرد. جنگ به نحو بدی شروع شد. ژنرال ژوردان از رود «رَن» گذشت ولی از آرشیدوک شارل شکست خورد و ناچار به عقب نشینی شد. در ایتالیا ژنرال «شرر» ـ افسر اتریشی که به خدمت فرانسه در آمده بود ـ شکست خورد و او نیز مجبور به عقب نشینی شد. نیروهای روسی به نیروهای اتریشی ملحق شده بودند. ژنرال «مورو» از سردار روسی، ژنرال «سووروف» شکست خورد و ناچار شد لمباردی را تخلیه کند. همان روز ۲۸ آوریل، در «راشتات» که گفتگو بین فرانسویان و اتریشی‌ها هنوز جریان داشت، سربازان اتریشی دو نماینده فرانسه را کشتند و یکی دیگر را زخمی کردند. در ایتالیا شکست‌ها ادامه داشت. «مورو» در انتظار

رسیدن کمک از نیروهای فرانسوی درناپل بود ولی این نیروها، بعد از یک نبرد چند روزه، از نیروهای «سووروف» شکست خوردند.

ایتالیا از دست میرفت و جمهوری‌های تازه، یکی بعد از دیگری مضمحل میشدند. نیروهای «ژوبر» نیز به نوبهٔ خود از روس‌ها شکست خوردند و خود ژوبر کشته شد. در زور یخ نیز، «ماسنا» علی رغم موفقیت‌هائی در مقابله با آرشیدوک شارل، ناچار به عقب‌نشینی شد. از طرف دیگر یک نیروی متحد انگلیسی ــ روسی، خود را برای پیاده شدن در هلند آماده می‌کرد. جمهوری فرانسه در تمام جبهه‌ها به عقب رانده می‌شد.

انتقام شوراها

هیئت مدیره که از مدت‌ها پیش و قبل از ایجاد اتحادیه دشمنان، خطر را احساس کرده بود، برای جبران کمبود نیروی انسانی، تصمیم به اجرای قانون خدمت اجباری گرفته بود. بموجب این قانون تمام مردان بین ۲۰ تا ۲۵ ساله به خدمت احضار میشدند. ولی مشکلات دیگری در برابر دولت بود. اولاً در زمینه مالی، علی رغم ایجاد یک مالیات بر در و پنجره، کسر بودجه ادامه داشت و با وجود تلاش‌های «نوفشاتو» برای بهبود وضع کشاورزی و صنایع، بحران اقتصادی بر مملکت سنگینی می‌کرد.

بی‌اعتباری دولت رو به افزایش بود. در پایان زمستان ۹۸ ــ ۹۹، یک بحران تازه سیاسی بمناسبت انتخابات آینده، قابل پیش‌بینی بود. آن‌هائی که در بحران سیاسی قبلی، از صحنه حذف و اخراج شده

بودند، با استفاده از نارضائی حاصل جنگ، زندگی گران و رکود اقتصادی، به تلافی امیدوار بودند. اعضاء هیئت مدیره کاملاً از بی‌اعتباری خود در افکار عمومی اطلاع داشتند. انتخابات بهار به نفع اوپوزیسیون چپ تمام شد. زیرا میانه‌روها غالباً در رأی با ژاکوبن‌ها متحد شده بودند. در ماه مه ۱۷۹۹، در تجدید انتخاب یکی از مدیران، «سی یی یس» بجای «روبل» ــ که پرحرارت‌ترینِ پنج مدیر بود ــ انتخاب شد. «سی یی یس» از برلن، که به سفارت فرستاده شده بود، به پاریس برگشت. همه می‌دانستند که او خواهان تغییر قانون اساسی است. احتمال یک ضرب شست تازه بین قوهٔ مقننه و مجریه می‌رفت. مجلسین هیئت مدیره را متهم میکردند که قوهٔ مقننه را به حساب نمی‌آورد. در مجلس «شورای پانصد نفره» دو برادر بناپارت، «ژوزف» و «لوسین» جزو مخالفین هیئت مدیره بودند. «ژوزف» برادر بزرگتر، چندان نفوذی نداشت ولی «لوسین»، برادر کوچکتر، که نماینده جزیره «کُرس» بود، جوانی فعال و مبارز بود.

بحران با استعفای اجباری یکی از مدیران «ترآر» که سال پیش انتخاب شده بود و انتخاب او کاملاً قانونی به حساب نمی‌آمد، شروع شد.

مجلسین به جای او فردی را که از نظر سیاسی قدر و منزلتی نداشت انتخاب کردند و در ۱۸ ژوئن ۱۷۹۹، استعفای دو مدیر دیگر «مرلن» و «لارِولی‌یر»، که آنها را متهم به سوء استفاده مالی می‌کردند، خواستار شدند. دو مدیر مذکور ناچار جا خالی کردند. دو نفری که به جای آنها انتخاب شدند یکی «روژه دوکو»، یکی از دوستان «سی یی

یس» و دیگری «مولن» یک ژنرال بی‌اهمیت بود. از مدیرهٔ اولیه فقط باراس باقی مانده بود که جاودانی بنظر میرسید. بعکسِ کودتای قبلی، این روز ۱۸ ژوئن، یک انتقام مجلسین از هیئت مدیره و یک پیروزی چپی‌ها علیه میانه‌روها بود.

روحیهٔ ژاکوبن دوباره نضجی گرفته بود. یک کلوب «دوستان آزادی و برابری» در سالن «مانِژ» ـ که محل سابق شورای قدیمیان بود ـ مستقر شده بود. (مجلس شورای قدیمیان، از چند ماه پیش از آن به کاخ بوربن ـ که امروزه محل مجلس ملی فرانسه است ـ منتقل شده بود) این کلوب خود را ادامه دهنده راه روبسپیر و بابوف میدانست. اعضاء این کلوب به خود «انتقام گیرندگان بابوف» لقب می‌دادند و گویندگان در سخنرانی‌ها، نسبت به تقوای شهدای انقلاب ادای احترام می‌کردند.

افکار مونتانیارها، دوباره از میان خاکستر شعله می‌کشید. یک قرضهٔ اجباری بر سرمایه، به میزان ۱۰۰ میلیون، به تصویب رسید. سرمایه‌داران اعتراض کردند ولی معامله‌گران موفق شدند با تردستی از این مالیات فرار کنند، بطوریکه بیش از ۴۰ میلیون به صندوق دولت نرسید. بحران اقتصادی ادامه یافت. در این احوال قانون گروگان‌ها، افکار عمومی را سخت آشفته کرد: به موجب این قانون در هر توطئه علیه یک «وطن‌دوست»، بستگان، برادران، یا عموزادگان مهاجرین، بجای غائبین به مجازات حبس یا تبعید گرفتار می‌شدند. این تصمیمات، شورش‌های متعددی را، بخصوص در غرب و در جنوب غربی، موجب شد. میانه‌روها که از این ماجرا نگران شده

بودند، تصمیم به اظهار وجودی گرفتند. در ماه ژوئیه، فوشه ـ تروریست سابق پشیمان ـ به سِمت وزیر پلیس منصوب شد و یکماه بعد کلوب طرفداران «بابوف» را تعطیل کرد.

«سی پِی پِس» در جستجوی شمشیر

بناپارت، در مصر با نگرانی از این خبرهای ناگوار مطلع شده بود و انتظار بدتر از این را می‌کشید. هیئت مدیره‌ای که تا این حدبی قدرت شده چطور خواهد توانست در برابر حملات ژنرال سووروف روسی و آرشیدوک شارل اتریشی مقاومت کند؟ فاتح مصر، ارتش خود را به ژنرال «کلبر» سپرد و روز ۲۳ اوت بقصد فرانسه، به‌کشتی نشست و ناو حامل او بصورت معجزه آسایی از چنگ انگلیسی‌ها گریخت.

در مدتی که بناپارت، در سفر دریا بود، وضع نظامی جمهوری، وخیم‌تر شده بود. در پایان ماه اوت نیروهای متحد انگلیسی ـ روسی در خاک هلند پیاده شدند و ناوگان هلندی ناچار بدون زد و خورد تسلیم آنان شد. مرز شمال به روی دشمن باز شده و فرانسه در معرض هجوم تازه‌ای قرار گرفته بود. «دوک دویورک» که فرماندهی نیروهای متحد انگلیسی ـ روسی را عهده‌دار شده بود، قصد پیشروی در خاک فرانسه را داشت، در پاریس وحشت روز افزون بود. ژنرال ژوردان پیشنهاد کرد که وضع فوق‌العادهٔ «وطن در خطر» اعلام شود ولی پیشنهاد او رد شد. ژنرال «برون» نیروهای انگلیسی ـ روسی را در برگن شکست داد و متحدین ناچار به کشتی‌های خود برگشتند و راه مراجعت در پیش گرفتند. از طرف دیگر ژنرال «ماسنا» ۲۷ سپتامبر، در

زوریخ بر نیروهای ژنرال «کورساکف» روسی غلبه کرد. ژنرال «سووروف» فرمانده کل نیروهای روسی که از این شکست معاون خود سخت برآشفته بود، سوئیس را تخلیه کرد و متعاقب آن، تزار روسیه، از اتحادیه خارج شد.

در این موقع خبر پیاده شدن بناپارت از کشتی، در جنوب فرانسه، به پاریس رسید. قهرمان، در میان استقبال پرشور اهالی، وارد پاریس شد و برادرانش او را در جریان اوضاع پایتخت قرار دادند. بنظر میرسید که فرانسه از اشغال خارجی نجات یافته باشد ولی جنگ داخلی در غرب کشور، ادامه داشت و نگرانی از حمله وسیع سلطنت‌طلبان بر اذهان غالب بود. ژاکوبن‌ها، با اینکه سرکوب شده بودند، باز نیروی قابل توجهی داشتند و هر سال تجدید انتخاب قسمتی از نمایندگان مجلس، موجب نگرانی دولت میشد. یک راه حل بنظر میرسید و آن تغییر قانون اساسی بود.

در این ایام «سی یی یس» ــ که بعدها به او لقب آغازکننده و پایان دهنده انقلاب دادند ــ مصمم بود که با تغییر قانون اساسی، کار هیئت مدیره را یکسره کند. خود او با وجود آن که با رأی نمایندگان ژاکوبن به عضویت هیئت مدیره انتخاب شده بود، در عین آن که از تندروی‌های چپ می‌ترسید، از آنجا که به اعدام لوئی ۱۶ رأی داده بود ــ از استقرار مجدد رژیم سلطنتی سخت وحشت داشت. اما برای وضع یک قانون اساسی جدید برای جمهوری، نیاز به یک نیروی مسلح داشت. به ژنرال ژوردان، که در نظر او زیاد متمایل به چپ بود، اعتقادی نداشت. ژنرال «برنادوت» را نیز زیاده از حد جاه‌طلب

میدانست. ابتدا به فکر جلب حمایت ژنرال «ژوبر» افتاده بود. ولی ژوبر در ایتالیا کشته شد. در همین اوقاتی که مشغول مطالعه بود، خبر یافت که بناپارت به فرانسه بازگشته است. عاقبت «شمشیر» مورد نیاز را یافته بود. با وجود این چند روز طول کشید تا یکی از این دو به برداشتن اولین قدم به سوی دیگری تصمیم بگیرد. عاقبت لوسین بناپارت، در خانهٔ خود، مجلسی ترتیب داد و روحانی سابق و سرباز پیروز را با هم دست به دست داد. پس از چند دیدار و مذاکره بناپارت و «سی یی یس» برای اجرای سناریوی اقدام، بمنظور این که مجلسین با یک تغییر رژیم موافقت کنند، به توافق رسیدند. اما اگر مجلس «شورای قدیمیان» را میتوانستند به آسانی متقاعد کنند، کار راضی کردن شورای «پانصد نفره» سهل نمی‌نمود. تصمیم گرفته شد که ترتیبی داده شود که لوسین بناپارت، که فدائی برادرش بود، و در این موقع نمایندگی مجلس را داشت، به ریاست مجلس انتخاب شود. از طرف دیگر از بعضی از شخصیت‌های ذی نفوذ مثل فوشه، کامباسرس، تالران ـ قول همکاری گرفتند. در میان اعضاء هیئت مدیره، «سی یی یس» میتوانست به موافقت «روژه دوکو» که همفکر و همدست خود او بود، اطمینان داشته باشد. ژوزفین همسر بناپارت، مأموریت یافت که از «گوئیه» یکی دیگر از مدیران، که دلباخته او بود، دلبری کند. در این صورت خنثی کردن باراس ممکن میشد. مدیر پنجم «مولن» اصولاً به حساب نمی‌آمد. عاقبت تصمیم گرفته شد که کودتا در دو مرحله صورت بگیرد. ابتدا به بهانه‌ای، مجلسین را از پاریس به «سن کلو»، در چند کیلومتری پایتخت، منتقل نمایند و این

امر مغایرتی با قانون اساسی نداشت. در آنجا، دور از پاریس و در محاصره نظامیان، مجلسیان جرأت مقاومتی نخواهند کرد و هر چه از آنان خواسته شود، تصویب میکنند.

پیروزی کودتا

این کودتا به کودتای ۱۸ «برومر» سال ۸ (تقویم جمهوری) معروف شده است. صبح روز ۱۸ برومر (۹ نوامبر ۱۷۹۹)، یک بازرس «شورای قدیمیان»، با تظاهر به نگرانی، به مجلسیان خبر داد که یک توطئه تروریستی علیه قوهٔ مقننه، تدارک دیده شده است و مجلس در خطر است و برای احتراز از این خطر لازم است که مجلس از پایتخت به جای دیگری منتقل شود. این ترفند جدی گرفته شد و نمایندگان «شورای قدیمیان» در نهایت ساده‌لوحی نشستند و تصویب کردند که هر دو مجلس به «سن کلو» منتقل شوند. گذشته از این بناپارت را به فرماندهی لشکر پاریس منصوب کردند که اگر خطری پیش آید آنها را حمایت کند. در همین لحظه، بناپارت چند تن از همکارانش را در خانه‌اش، در خیابان «پیروزی»، جمع کرده بود و وضع را برای آنها تشریح میکرد. ژنرال‌ها: «مورو» ـ «مک دونالد» ـ «لوفور» ـ موافقت کردند و وعده همکاری دادند. تنها «برنادوت» اظهار مخالفت کرد. سپس بناپارت خبر انتصاب جدید خود را دریافت کرد و به تویلری رفت. در مجلس سوگند یاد کرد که جمهوری را نجات دهد. در کاخ لوکزامبورگ، هیئت مدیره نیز در جریان تصمیم مجلس شورای قدیمیان قرار گرفت. طبق قرار قبلی، سی یی یس و همدست او،

«روژه دوکو» بدون مقدمه، استعفا دادند. باراس خیلی زود دانست که مهره‌ها ریخته شده و هرگونه مقاومتی بیهوده است. بدون سر و صدا و باتفاق چند تن از محافظان خود و بلاشک با ذخیره مهمی از مال دنیا، بطرف ملکش در «گروبوا» حرکت کرد. دو مدیر باقی مانده، «گوئیه» و «مولن» هنوز در کناره‌گیری مردد بودند. در نتیجه ژنرال «مورو» آنها را توقیف کرد تا مجبور شدند استعفانامهٔ خود را بنویسند. قوه مجریه دیگر وجود خارجی نداشت.

بازی خوب شروع شده بود، ولی روز بعد، ۱۹ برومر، نزدیک بود همه چیز نقش بر آب شود. دو مجلس به سن کلو نقل مکان کرده بودند. در قصر سن کلو شورای قدیمیان در یک سالن و شورای پانصد نفره در سالن دیگر مستقر شده بودند. باید آنها را متقاعد می‌کردند که از سِمَت خود استعفا دهند. بناپارت ابتدا به شورای قدیمیان رفت و برای نمایندگان صحبت کرد ولی متوجه شد که بعضی نمایندگان بیش از آنچه تصور می‌رفت، مقاومت می‌کنند یکی از آنان مفاد قانون اساسی را یادآوری کرد. بناپارت قیافه دادستان بخود گرفت و پاسخ داد: «قانون اساسی را شما از بین بردید، چند بار آنرا زیر پا گذاشتید قانون اساسی دیگر وجود ندارد، هیئت مدیره دیگر وجود ندارد»، و سخنان خود را با نوعی تهدید تمام کرد: «بیاد داشته باشید که من همراه خدای جنگ و خدای اقبال حرکت می‌کنم»! شورای قدیمیان رام شده بنظر میرسید، در حالیکه‌در «شورای پانصد نفره» مقاومت شروع می‌شد. لوسین بناپارت به ریاست مجلس انتخاب شده بود ولی از آغاز جلسه، نمایندگان چپ عکس‌العمل نشان دادند و از او

خواستند که به قانون اساسی سوگند وفاداری یاد کند و فریاد زدند: «مرگ بر دیکتاتوری». بناپارت بیرون مجلس، در انتظار بود. چون مدتی گذشت و خبری نشد باتفاق چند سرباز، وارد جلسه شد. عده‌ای از نمایندگان با دیدن او فریاد زدند: «مرگ بر دیکتاتور!» و طوری احاطه‌اش کردند و مورد حمله و هجوم و ناسزا قرارش دادند که قهرمان خود را گم کرد و زبانش بند آمد. ولی سربازان محافظش او را بیرون بردند. در این هیاهو، لوسین بناپارت خونسردی خود را حفظ کرده بود. بجای اینکه پیشنهاد رسیده ــ دائر بر اینکه ژنرال بناپارت یاغی و مجرم اعلام شود ــ را به رأی بگذارد، ختم جلسه را اعلام کرد و کلاه ریاست را با آرامش روی میز ریاست گذاشت و از جا برخاست و به بهانه اینکه احترام و اقتدار ریاستش رعایت نمی‌شود، از جلسه بیرون رفت.

دو بناپارت در خارج از جلسه به هم رسیدند. لوسین نیز بر اسب سوار شد و سربازان را به این عنوان که نمایندگان می‌خواستند ژنرال را بکشند، علیه آنان تحریک کرد. سربازان تحت فرماندهی ژنرال «مورا» به جلسه حمله بردند. نمایندگان بعضی از در و بعضی از پنجره فرار کردند. بلافاصله یک دولت جدید سازمان یافت: یک کنسولای موقت با سه عضو، بناپارت ــ سی یی یس ــ روژه دوکو ــ برای تدوین قانون اساسی جدید مأموریت یافت. بعد سربازان، نمایندگان فراری را از این طرف و آن طرف در کوی و خیابان و دشت و بیابان، دستگیر کردند و به مجلس برگرداندند و آنها را مجبور کردند که تصمیمات متخذه را تائید کنند.

ملت هم اعتراضی نکرد. زیرا هواه خواه صلح و آرامش و امنیت بود و هنوز نمی‌دانست که یک دوران جدید آغاز شده است: دوران دیکتاتوری نظامی.

ترتیب زمانی وقایع

۱۷۸۹

۲۴ ژانویه ـ انتشار مقررات انتخابات مجلس طبقاتی.

۲۷ آوریل ـ غارت در محلهٔ سنتانتوان پاریس و سرکوبی شدید از سوی نیروهای نظامی با کشته و زخمی.

۲ مه ـ لوئی ۱۶ نمایندگان ملت را در ورسای به حضور می‌پذیرد.

۴ مه ـ راه‌پیمائی پادشاه و ملکه و نمایندگان مجلس عام طبقاتی در ورسای، از کلیسای نوتردام تا کلیسای سن‌لوئی.

۵ مه ـ افتتاح مجلس عام طبقاتی در حضور پادشاه و ملکه و رجال و هیئت‌های دیپلماتیک.

۱۰ ژوئن ـ نمایندگان طبقهٔ سوم، بعلت خودداری دو طبقهٔ اشراف و روحانیون از همکاری، تصمیم می‌گیرند کار رسیدگی به اعتبارنامه‌ها را به تنهائی انجام دهند.

۱۳ و ۱۴ ژوئن ـ تعدادی از اعضاء طبقهٔ روحانیون به طبقهٔ سوم می‌پیوندند.

۱۷ ژوئن ـ به پیشنهاد «سی یِی یِس» مجلس طبقاتی عنوان «مجلس ملّی» می‌گیرد

۱۹ ژوئن ـ اکثریت اعضاء طبقهٔ روحانیون تصمیم می‌گیرند به طبقهٔ سوم بپیوندند.

۲۰ ژوئن ـ سوگند «ژودوپوم» ـ چون به دستور پادشاه درهای

سالن محل اجتماع نمایندگان را می‌بندند، نمایندگان در سالن مخصوص بازی «ژودوپوم» جلسه می‌کنند و قسم می‌خورند که تا برای ملت قانون اساسی وضع نکرده‌اند، جائی نروند. یکایک نمایندگان در حضور «بایی» که به ریاست انتخاب شده، سوگند یاد می‌کنند.

۲۲ ژوئن — ۱۵۰ تن از اعضاء طبقهٔ روحانیون به مجلس می‌پیوندند.

۲۳ ژوئن ـ جلسهٔ مجلس در حضور پادشاه تشکیل می‌شود. بعد از رفتن پادشاه، وقتی رئیس کل تشریفات به نمایندگان تکلیف می‌کند که سالن را تخلیه کنند، میرابو در برابر او می‌ایستد و می‌گوید: «بروید به آنهائی که شما را فرستاده‌اند بگوئید که ما به ارادهٔ ملت اینجا هستیم و جای خود را مگر به زور سر نیزه ترک نخواهیم کرد».

۲۵ ژوئن ـ پنجاه نمایندهٔ منتخب اشراف به مجلس ملّی می‌پیوندند.

۲۷ ژوئن ـ پادشاه به نمایندگان دو طبقهٔ اشراف و روحانی فرمان می‌دهد که به طبقهٔ سوم بپیوندند.

اول ژوئیه ـ پادشاه چند هنگ سرباز در اطراف پاریس مستقر می‌کند.

۸ ژوئیه ـ مجلس یک کمیتهٔ تدوین قانون اساسی به ریاست «مونیه» تشکیل می‌دهد.

۹ ژوئیه ــ مجلس رسماً عنوان «مجلس ملی مؤسسان» می‌گیرد.

۱۰ ژوئیه ــ پادشاه از بازگرداندن نیروهای مستقر در اطراف پاریس به قرارگاه‌های عادی‌شان خودداری می‌کند.

۱۱ ژوئیه ــ پادشاه «نِکِر» را معزول می‌کند و وزیران تازه‌ای منصوب می‌نماید.

۱۲ ژوئیه ــ اغتشاش در پاریس و سرکوبی مردم بوسیلهٔ نیروهای دولتی.

۱۳ ژوئیه ــ در شهرداری پاریس یک کمیتهٔ دائمی و نیروهای داوطلب برای مقابله با غارتگری تشکیل می‌شود.

اهالی پاریس در تکاپوی بدست آوردن اسلحه هستند.

۱۴ ژوئیه ــ مردم برای بدست آوردن اسلحه به ساختمان «لزنوالید» حمله می‌برند و چند هزار تفنگ موجود در انبارها را غارت می‌کنند و از آنجا به قلعهٔ باستی که تصور می‌کنند در آن انبار فشنگ خواهند یافت، حمله می‌کنند و پس از فتح قلعه، مدافعین و از جمله فرماندار آن «مارکی دولونه»، را می‌کشند.

۱۵ ژوئیه ــ «بایی» به سمت شهردار پاریس و لافایت به فرماندهی گارد ملی انتخاب می‌شوند.

۱۶ ژوئیه ــ پادشاه مجدداً «نِکِر» را منصوب می‌کند. برادران و بستگان پادشاه تصمیم به مهاجرت می‌گیرند.

۱۷ ژوئیه ــ پادشاه به شهرداری پاریس می‌رود و شهردار روبان

سه رنگ را که به عنوان رنگهای اتحاد ملی انتخاب شده به کلاه او نصب می‌کند.

۴ اوت ـ الغاء کلیهٔ امتیازها، مساوات در برابر قانون، لغو معافیت‌های مالیاتی و حقوق فئودال.

۲۶ اوت ـ تصویب اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروند، از طرف مجلس ملی مؤسسان، که پایهٔ قانون اساسی جدید خواهد بود.

۱۱ سپتامبر ـ تصویب قانون وتوی تعلیقی پادشاه برای دو دورهٔ تقنینیه (چهار سال).

۲۴ سپتامبر ـ قانون پذیرفتن پروتستان‌ها در مشاغل دولتی.

اول اکتبر ـ مهمانی گارد سلطنتی در ورسای، به افتخار هنگ سربازان فراخوانده از شمال.

۳ ـ ۴ اکتبر ـ اغتشاش در پاریس

۵ ـ ۶ اکتبر ـ راه‌پیمائی زنان پاریسی بسوی ورسای و بازگرداندن اجباری خانواده سلطنتی به پاریس.

۱۹ اکتبر ـ اولین جلسهٔ مجلس در پاریس.

۲۱ اکتبر ـ تصویب قانون اختیارات شهرداری‌ها در استفاده از قوای مسلّح برای پراکندن اجتماعات.

۲ نوامبر ـ اموال کلیسا، به پیشنهاد «تالیران»، روحانی سابق، مصادره می‌شود و در اختیار ملت قرار می‌گیرد.

۷ نوامبر ـ اعضاء مجلس از قبول سمت وزارت منع می‌شوند

۱۹ دسامبر ـ تصویب قانون ایجاد اوراق بهادار بنام «آسین یا» به تضمین اموال مصادره شدهٔ کلیسا.

۱۷۹۰

۱۵ ژانویه ـ بنا به تصمیم مجلس، فرانسه به ۸۳ استان تقسیم می‌شود، که به نام رودخانه‌ها و کوه‌ها یا دریاهای نزدیک نامگذاری می‌شوند.

۱۴ مه ـ تصویب مقررات فروش اموال کلیسا.

۱۲ ژوئن ـ شهر «آوین یُون» پایتخت سابق پاپ‌ها، تقاضا می‌کند که به فرانسه بپیوندد.

۱۹ ژوئن ـ الغاء اشرافیت موروثی در فرانسه.

۱۲ ژوئیه ـ تصویب تشکیلات جدید روحانیت دولتی.

۱۴ ژوئیه ـ جشن فدراسیون، در سالروز فتح باستی، در پاریس.

اوت ـ شورش نظامی در شهر نانسی و سرکوبی سخت شورشیان.

۲۷ نوامبر ـ مجلس مقرر می‌دارد که کارمندان دولت به سازمان مدنی روحانیت سوگند وفاداری یاد کنند. همچنین روحانیون، که منبعد عنوان کارمند دولت دارند، مکلف به ادای این سوگند هستند.

۲۶ دسامبر ـ پادشاه که ابتدا از امضای این قانون خودداری کرده، پس از تظاهرات گسترده جلوی کاخ سلطنتی، ناچار آنرا توشیح می‌کند.

۱۷۹۱

۲۴ فوریه ـ مراسم رسمی انتصاب اُسقف‌های دولتی.

۱۰ مارس و ۱۳ آوریل ـ صدور احکام پاپ مبنی بر تکفیر روحانیت دولتی.
۲ آوریل ـ مرگ میرابو.
۲۵ ـ ۲۰ ژوئن ـ فرار پادشاه و شناخته شدن و بازداشت او در شهر «وارِن» و بازگرداندن او به پاریس.
۱۱ ژوئیه ـ انتقال جنازهٔ ولتر به عمارت «پانتئون» پاریس، آرامگاه خدمتگزاران میهن.
۱۷ ژوئیه ـ کشتار «شان دو مارس».
۵ اوت ـ ملت فرانسه از هر گونه جنگ توسعه‌طلبانه صرف‌نظر می‌کند.
۲۷ اوت ـ اعلامیهٔ مشترک امپراتور اتریش و پادشاه پروس دایر بر قصد کمک به مهاجرین.
۱۳ سپتامبر ـ پادشاه، بعد از مدتی تردید و به رغم مخالفت ملکه ماری آنتوانت، عاقبت بر قانون اساسی جدید صحه می‌گذارد.
۱۴ سپتامبر ـ پادشاه به قانون اساسی سوگند وفاداری یاد می‌کند.
۳۰ سپتامبر ـ مجلس ملی مؤسسان پایان می‌یابد.
اول اکتبر ـ اولین جلسهٔ مجلس قانونگذاری.
۱۴ اکتبر ـ پادشاه از مهاجرین می‌خواهد که به فرانسه برگردند.
۳۱ اکتبر ـ تصویب طرحی که اگر «کنت دوپروِوانس» برادر پادشاه، ظرف دو ماه آینده به فرانسه بر نگردد، حقوق احتمالی خود بر تاج و تخت فرانسه را از دست می‌دهد.

۹ نوامبر ـ تصویب قانونی که بموجب آن هر مهاجری که تا اول ژانویه ۱۷۹۲ به فرانسه برنگشته باشد، مظنون به توطئه علیه ملت خواهد بود. قانونی که از طرف پادشاه وتو می‌شود.

۲۹ نوامبر ـ قانونی که بحکم آن کشیش‌ها ملزم به ادای سوگند وفاداری به قانون اساسی می‌شوند. و در صورت امتناع از ادای سوگند، از منازلشان اخراج می‌شوند و حقوقشان قطع می‌شود. پادشاه این قانون را نیز وتو می‌کند.

۱۷۹۲

۷ فوریه ـ امضای عهدنامه بین پادشاه پروس و «لئوپولد ۲» امپراتور اتریش، برادر ملکه ماری آنتوانت.

اول مارس ـ درگذشت «لئوپولد ۲» و به تخت نشستن پسرش «فرانسوا ۲» در اتریش.

۱۰ مارس ـ سقوط کابینهٔ میانه‌رو که وزیرانش عضو کلوب «فویان» و از سلطنت‌طلبان میانه‌رو هستند.

۲۳ مارس ـ تشکیل کابینهٔ جدید مرکب از دوستان «بریسو» که از طرفداران شروع جنگ هستند.

۲۰ آوریل ـ اعلان جنگ به اتریش.

۲۶ آوریل ـ «روژه دو لیل» یک سروان مهندس ارتش، سرودی با عنوان «سرود جنگ برای ارتش رَن» می‌سازد، که چون

اولین بار به وسیلهٔ سربازان داوطلب اهل مارسِی خوانده می‌شود به سرود «مارسی یِز» معروف میشود.

۱۹ مه ـ قانون انحلال گارد سلطنتی.

۲۶ مه ـ قانون تبعید روحانیونی که سوگند به قانون اساسی را پس گرفته‌اند. (وتوی پادشاه).

۶ ژوئن ـ قانون تشکیل یک اردوگاه ۲۰/۰۰۰ نفری از فدراسیون‌ها، نزدیک پاریس (وتوی پادشاه).

۲۰ ژوئن ـ آشوب و هجوم) به کاخ سلطنتی تویلری.

۲۶ ژوئن ـ نطق شدید لافایت در مجلس و تقاضای مجازات آشوبگران ۲۰ ژوئن.

۱۱ ژوئیه ـ مجلس رسماً اعلام می‌کند که وطن در خطر است.

۱۴ ژوئیه ـ جشن در «شان دو مارس»

۲۵ ژوئیه ـ اعلامیهٔ تهدیدآمیز ژنرال «برونسویک» فرماندهٔ کل نیروهای اتریشی و پروسی.

۳۰ ژوئیه ـ ورود داوطلبان خدمت سربازی از شمال و جنوب به پایتخت.

۴ اوت ـ تعدادی از بخش‌های پاریس خلع پادشاه را از مجلس می‌خواهند.

۱۰ اوت ـ حملهٔ مردم به کاخ سلطنتی، سقوط تویلری و پناه بردن پادشاه و ملکه و خانواده به مجلس.

۱۱ اوت ـ تعلیق پادشاه و انتخاب یک شورای اجرائی موقت مرکب از ۶ عضو برای رسیدگی به امور جاری.

۱۷ اوت ـ ایجاد یک دادگاه فوق‌العاده.

۱۹ اوت ـ فرار لافایت و خروج او از فرانسه و زندانی شدنش از سوی اتریشی‌ها.

۲۳ اوت ـ سقوط شهر «وردَن».

۶ـ۲ سپتامبر ـ کشتار سپتامبر: قتل عام در زندان‌ها که تنها در پاریس حدود هزار و چهارصد کشته به جا می‌گذارد.

۲۰ سپتامبر ـ پیروزی نیروهای انقلابی فرانسوی بر ارتش پروس در «والمی». پایان مجلس قانونگذاری.

۲۱ سپتامبر ـ اولین جلسهٔ مجلس جدید ـ کنوانسیون ـ الغاء رژیم سلطنتی باتفاق آراء

۲۳ سپتامبر ـ اعلام جمهوری.

سپتامبر ـ اکتبر ـ اشغال ناحیهٔ «ساووا» و شهر «نیس» و کرانهٔ چپ رود «رَن».

۱۷ اکتبر ـ ایجاد کمیتهٔ امنیت عمومی، مسئول امنیت داخلی.

۱۹ نوامبر ـ مصوبهٔ کنوانسیون در باب اعلام کمک فرانسه به ملت‌های تحت ستم.

۲۰ نوامبر ـ کشف یک قفسهٔ آهنی، ضمن تعمیرات کاخ سلطنتی تویلری، محتوی مکاتبات پنهانی لوئی ۱۶ با میرابو و مدارک ارتباط پادشاه، با ضد انقلاب و پادشاهان اروپا.

۲۷ نوامبر ـ الحاق قطعی ناحیهٔ «ساووا» به فرانسه.

۱۱ دسامبر ـ آغاز محاکمهٔ پادشاه بوسیلهٔ کنوانسیون.

۲۶ دسامبر ـ پادشاه برای بار دوم به سئوالات جواب می‌دهد.

۱۷۹۳

۱۵ ژانویه ـ پس از نطق‌های موافق و مخالف و مشروط و دفاع وکلای مدافع، دو سئوال زیر به رأی گذاشته میشود: ۱ ـ آیا لوئی، پادشاه سابق مرتکب جرم توطئه علیه آزادی و امنیت کشور شده است؟ جواب مثبت، منهای چند رأی ممتنع ۲ ـ آیا رأی صادرهٔ دربارهٔ لوئی باید به تصویب ملت برسد؟ نه، به اکثریت.

۱۶ ژانویه ـ چه مجازاتی باید دربارهٔ پادشاه سابق اجرا شود؟ ۳۸۷ رأی اعدام ـ ۳۳۴ رأی مجازاتهای دیگر.

۱۸ ژانویه ـ آیا باید حکم فوراً اجرا شود یا به تعویق بیفتد؟ اجرای فوری ۳۸۰ رأی ـ تعویق ۳۱۰ رأی.

۲۰ ژانویه ـ قتل «لوپلتیه» یکی از نمایندگانی که به اعدام پادشاه رأی داده بدست یکی از افراد گارد سابق پادشاه.

۲۱ ژانویه ـ اعدام پادشاه.

فوریه ـ تشکیل اولین اتحاد کشورهای اروپائی علیه جمهوری فرانسه.

۱۷ فوریه ـ اشغال هلند بوسیله ژنرال «دوموریه».

۲۴ فوریه ـ فراخواندن ۳۰۰/۰۰۰ تن به زیر پرچم.

۲۵ فوریه ـ اغتشاش در پاریس و غارت مغازه‌های خواربارفروشی به تحریک «ما را».

۱۰ مارس ـ آغاز شورش در ناحیهٔ «وانده» (غرب فرانسه).

۱۰ مارس ـ ایجاد دادگاه انقلاب، به پیشنهاد «دانتون» برای

رسیدگی به توطئه‌ها علیه آزادی و مساوات و وحدت جمهوری و هر اقدامی علیه امنیت کشور.

۱۸ مارس ـ شکست ژنرال «دو موریه» از نیروهای اتریشی.

۲۱ مارس ـ ایجاد کمیته‌های مراقبت.

۵ آوریل ـ خیانت ژنرال «دو موریه» و فرار او.

۶ آوریل ـ ایجاد کمیتهٔ نجات ملی، بجای کمیتهٔ دفاع عمومی.

۲۴ آوریل ـ تبرئه «مارا» در دادگاه انقلاب.

۴ مه ـ قانون حداکثر بهای غلات.

۱۰ مه ـ استقرار مجلس کنواسیون درکاخ تویلری.

۱۸ مه ـ تشکیل کمیسیون دوازده نفری برای تحقیق دربارهٔ اعمال خلاف شهرداری.

۲۴ مه ـ بازداشت «هِبِر» به دستور کمیسیون دوازده نفری.

۳۰ ـ ۲۹ مه ـ شورش لیون، بازداشت «شالیه» از سوی سلطنت‌طلبان.

۳۱ مه تا ۲ ژوئن ـ متهم شدن و اخراج ۲۹ نماینده و دو وزیر «ژیروندن».

۹ ژوئن ـ تصرف شهر «سومور» بوسیله شورشیان ایالت «وانده».

۲۴ ژوئن ـ تصویب قانون اساسی سال یک جمهوری.

۲۹ ژوئن ـ شکست شورشیان «وانده» در برابر شهر «نانت».

۱۳ ژوئیه ـ قتل «مارا» بدست دختر جوانی از اهالی نورماندی بنام «شارلوت کوُرده».

۲۷ ژوئیه ــ انتخاب روبسپیر به عضویت کمیتهٔ نجات ملی.

۴ اوت ــ رفراندم تأیید قانون اساسی سال یک، با نزدیک دو میلیون رأی موافق.

۲۳ اوت ــ قانون احضار به خدمت سربازی تمام مردانی که می‌توانند اسلحه بردارند.

۲۹ اوت ــ سلطنت‌طلبان شهر «تولُن» را به انگلیسی‌ها تسلیم می‌کنند.

۴ و ۵ سپتامبر ــ تظاهرات در پاریس و اشغال شهرداری از سوی مردم با تقاضای نان و روز بعد هجوم به مجلس.

۵ سپتامبر ــ ایجاد ارتش انقلابی.

۱۱ سپتامبر ــ مقررات حداکثر بهای غلات.

۱۷ سپتامبر ــ تصویب قانون تعقیب مظنونین ــ از جمله: طرفداران ستم، طرفداران فدرالیسم، دشمنان آزادی، بستگان مهاجرین، خود مهاجرین بازگشته به فرانسه و هر کس که گواهی وطن‌دوستی از او دریغ شده باشد.

۲۹ سپتامبر ــ قانون حداکثر قیمت‌ها و دستمزدها.

۹ اکتبر ــ باز پس گرفتن شهر لیون بوسیلهٔ ژنرال کِلِرمَن، از سلطنت‌طلبان.

۱۰ اکتبر ــ دولت تا حصول صلح انقلابی خواهد بود.

۱۲ اکتبر ــ شروع محاکمهٔ ملکه ماری آنتوانت.

۱۶ اکتبر ــ اعدام ماری آنتوانت.

۳۱ اکتبر ــ اعدام نمایندگان ژیروندن.

۶ نوامبر ــ اعدام دوک دورلئان (فیلیپ اگالیته) پسر عموی پادشاه.

۸ نوامبر ــ اعدام مادام «رُلان»

۱۰ نوامبر ــ جشن الههٔ خِرَد.

۲۲ نوامبر ــ آغاز پیکار دانتون برای عفو و اغماض.

۲۴ نوامبر ــ تصویب تقویم انقلابی.

۱۴ دسامبر ــ شروع اعدام‌های گروهی جوانان سلطنت‌طلب لیون که به توپ بسته می‌شوند.

۱۹ دسامبر ــ باز پس گرفتن تولُن از انگلیسی‌ها.

۲۴ دسامبر ــ قانون انهدام شهر لیون به طوری که نامش از نقشهٔ جغرافیا حذف شود.

۱۷۹۴

۱۲ ژانویه ــ بازداشت «فابر دِگلانتین» نمایندهٔ شاعر کنوانسیون و دوست دانتون.

۴ فوریه ــ قانون الغاء بردگی.

۵ فوریه ــ گزارش روبسپیر دربارهٔ وظائف دولت انقلابی.

۲۱ مارس ــ آغاز محاکمهٔ طرفداران «هِبر».

۲۴ مارس ــ محکومیت و اعدام «هبر» و طرفدارانش.

۲۸ مارس ــ «کُوندورسه» نمایندهٔ فیلسوف و ریاضی‌دان کنوانسیون، که محکوم به مرگ شده در زندان خودکشی می‌کند.

۳۱ مارس ـ بازداشت «دانتون» و «کامی دِمولن».
۵ آوریل ـ اعدام دانتون و طرفدارانش.
۷ مه ـ گزارش روبسپیر راجع به وجود ذات عِلوی.
۱۰ مه ـ اعدام مادام الیزابت، خواهر لوئی ۱۶.
۸ ژوئن ـ جشن ذات عِلوی.
۲۶ ژوئن ـ پیروزی ژنرال ژوردان بر اتریشی‌ها در بلژیک.
۲۶ ژوئیه ـ نطق روبسپیر درکنوانسیون.
۲۷ ژوئیه ـ روبسپیر و یارانش مورد اتهام قرار می‌گیرند و به شهرداری پناهنده می‌شوند.
۲۸ ژوئیه ـ اعدام روبسپیر و ۲۱ تن از وفادارانش.
۳۱ ژوئیه ـ تجدید انتخاب اعضاء کمیته‌ها.
۱۰ اوت ـ تجدید سازمان دادگاه انقلابی.
۲۴ اوت ـ تجدید سازمان کمیتهٔ نجات ملی.
۱۸ سپتامبر ـ کنوانسیون تصمیم می‌گیرد که جمهوری دیگر به هیچ یک از مؤسسات مذهبی کمک مالی نخواهد کرد.
۱۱ نوامبر ـ تعطیل کلوب ژاکوبن‌ها
۸ دسامبر ـ ۷۶ تن نمایندگان ژیروندن مجلس که از دوران ترور جان بدر برده‌اند، دوباره کرسی‌های خود را اشغال می‌کنند.
۲۴ دسامبر ـ الغاء قوانین حداکثر بهای اجناس و حداکثر دستمزدها.

۱۷۹۵

۲۲ ژانویه ـ ژنرال «پیشگرو» فرماندهٔ ارتش شمال بر ناوگان هلند دست می‌اندازد.

۱۷ فوریه ـ قرارداد صلح با شورشیان «وانده».

۱۹ فوریه ـ حذف کمیته‌های انقلابی.

۲۱ فوریه ـ قانون برقراری آزادی مذهب و جدائی کلیسا از حکومت.

اول آوریل ـ هجوم مردم گرسنه به کنوانسیون در طلب نان و اخراج آنها به ضرب چوب و چماق ژاندارم‌ها. و متعاقباً تبعید جمعی از سران آنها از جمله «بیووارِن» و «کولودِربوا»، به گویان.

۵ آوریل ـ امضاء عهدنامهٔ صلح بین فرانسه و پروس، در شهر بال.

۷ آوریل ـ برقراری سیستم متری، برای اندازه‌گیری.

۶ مه ـ اعدام «فوکیه تنویل» دادستان دادگاه انقلاب.

۱۶ مه ـ امضاء عهدنامهٔ صلح بین فرانسه و هلند، در لاهه.

۲۰ مه ـ جمعیت سان کولت‌ها با اشغال مسلحانهٔ مجلس، اجرای قانون اساسی مصوّب ۱۷۹۳ را که بلا اجرا مانده مطالبه می‌کنند. در این حمله یکی از نمایندگان را که میکوشد جلوی آنها را بگیرد، می‌کشند.

۳۱ مه ـ کنوانسیون بعنوان عکس‌العمل این جسارت، دادگاه

انقلاب را منحل می‌کند و ۶۲ نمایندهٔ گروه مونتانیار را از مجلس اخراج می‌کند.

مه ــ ژوئن ــ ترور سفید.

۸ ژوئن ــ درگذشت لوئی ۱۷ ــ پسر ده سالهٔ لوئی ۱۶ ــ در زندان «تامپل».

۲۴ ژوئن ــ اعلامیهٔ «کنت دوپرووانس» برادر لوئی ۱۶، در ایتالیا با عنوان لوئی ۱۸.

۲۷ ژوئن ــ مهاجرین که حمله به فرانسه را از لندن تدارک دیده‌اند، بوسیله کشتی‌های انگلیسی به امید کمک شورشیان سلطنت‌طلب، در غرب فرانسه پیاده می‌شوند.

۲۲ ژوئیه ــ شکست قوای مهاجرین از ژنرال «هُش» و تسلیم شدن آنها در شبه جزیرهٔ «کیبرون».

۲۲ ژوئیه ــ عهدنامه صلح با اسپانیا که از اتحادیه خارج می‌شود و «سن دو منگ» را به فرانسه واگذار میکند.

۲۲ اوت ــ تصویب قانون اساسی جدید با قوهٔ مقننه مرکب از دو مجلس و قوهٔ اجرائیه بر عهدهٔ یک هیئت پنج نفری مدیره (دیرکتوار).

۲۳ سپتامبر ــ اجرای قانون اساسی جدید.

۲۶ اکتبر ــ پایان کنوانسیون.

۳۱ اکتبر ــ انتخاب اعضای دیرکتوار.

۱۸ دسامبر ــ آزاد شدن دختر لوئی ۱۶ (مادام روایال) از زندان.

۱۷۹۶

۲ مارس ـ ناپلئون بناپارت، فرماندهٔ ارتش اعزامی به ایتالیا.

۲۹ـ۲۳ مارس ـ بازداشت و اعدام «شارت» از سران شورشی «وانده».

۳۰ مارس ـ «بابوف» کمیتهٔ توطئهٔ معروف به «توطئهٔ مساواتی» را تشکیل می‌دهد.

۲۳ ـ ۱۲ ـ اولین فتوحات ژنرال بناپارت در ایتالیا.

۱۵ مه ـ ورود بناپارت به میلان.

اوت ـ سپتامبر ـ فتوحات بناپارت در ایتالیا.

۱۷۹۷

از وقایع عمدهٔ این سال، گذشته از فتوحات بناپارت در ایتالیا، باید از اعدام «بابوف» روز ۲۷ مه و کودتای هیئت مدیره (دیرکتوار) در تاریخ ۴ سپتامبر و بازگشت بناپارت به پاریس در ۵ دسامبر، یاد کرد.

۱۷۹۸

وقایع عمدهٔ این سال عبارتنداز: شبه کودتای هیئت مدیره در ۱۱ مه ـ حرکت بناپارت بسوی مصر و فتح اسکندریه و قاهره ـ شکست دریائی ابوقیر، در تاریخ اول اوت و شورش و قیام اهالی قاهره، در ۲۱ اکتبر.

۱۷۹۹

۱۰ فوریه ـ بناپارت از قاهره، عازم سوریه می‌شود.

۱۹ مارس تا ۱۷ مه ـ محاصرهٔ بی‌حاصل «سن ژان داکر» بوسیلهٔ بناپارت.

۸ آوریل	ـ پیروزی بناپارت بر نیروهای ترک.
۱۴ ژوئن	ـ بازگشت بناپارت به قاهره.
۲۵ ژوئیه	ـ پیروزی بر ترک‌ها در ابوقیر.
۲۳ اوت	ـ بناپارت فرماندهی نیروهای فرانسوی را به ژنرال «کِلِبِر» می‌سپارد و از مصر عازم مراجعت به فرانسه می‌شود.
۱۶ اکتبر	ـ بازگشت بناپارت به پاریس.
۱۰ـ۹ نوامبر	ـ کودتای معروف به کودتای «۱۸ برومر» و آغاز یک دوران دیکتاتوری نظامی.



ولتر بیست سال پیش از انقلاب نوشت: اوضاع و احوالی که می‌بینم بذر یک انقلاب را می‌پاشد. انقلابی که بدون تردید پیش خواهد آمد و من این سعادت را نخواهم داشت که شاهد آن باشم.



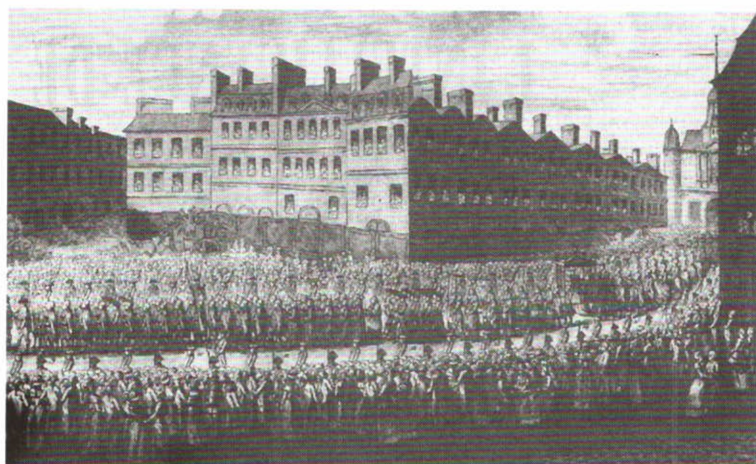
پیش از انقلاب بحث دمکراسی مطرح است ولی در سالن‌های در بسته.



صحنه‌ای از هیجان انقلابی مردم در سال ۱۷۸۹



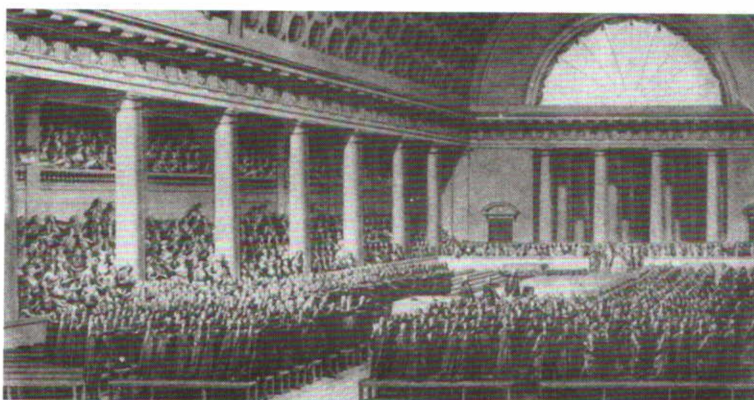
اولین قربانیان انقلاب: غارت مغازه‌ها در محلهٔ سنتانتوان پاریس، روز ۲۷ آوریل ۱۷۸۹ و سرکوبی شدید که صدها کشته و زخمی بر جا گذاشت.



راه‌پیمائی پادشاه و ملکه و رجال و نمایندگان منتخب مجلس طبقاتی، در ورسای روز ۴ مه ۱۷۸۹، به مناسبت تشکیل مجلس.



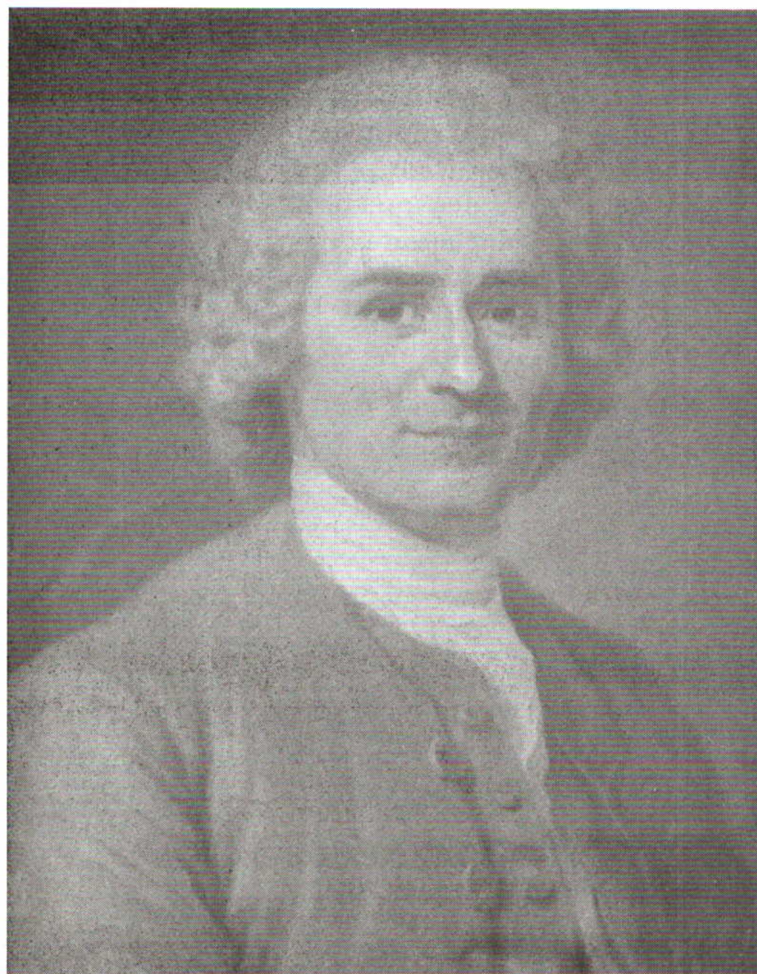
در این تابلو که در سال ۱۸۳۹، یعنی پنجاه سال بعد از انقلاب، ساخته شده، چهرهٔ تمام بازیگران واقعه قابل شناسائی است.



جلسهٔ ۱۷ ژوئن ۱۷۸۹، که مجلس عام طبقاتی، به پیشنهاد یکی از نمایندگان، عنوان «مجلس ملی» گرفت.



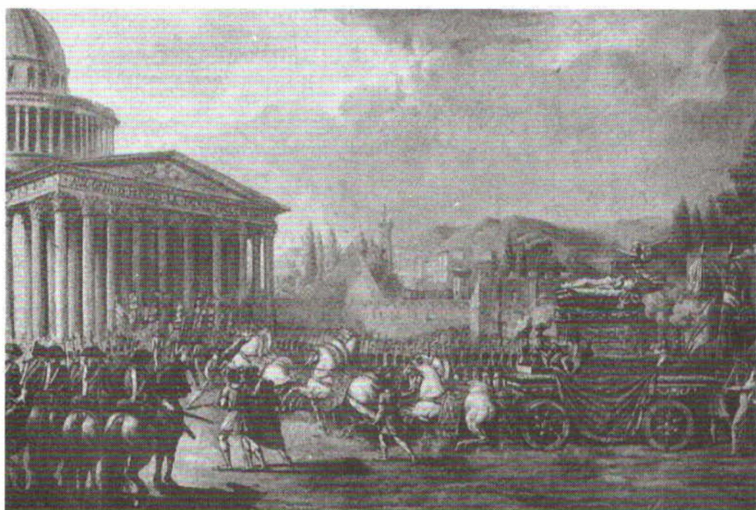
این نقش برجستهٔ برنزی، که اواخر قرن نوزدهم بوسیله ژول دالو ساخته شده و، با وزن ۳/۷ تن، اکنون در مجلس ملی فرانسه قرار دارد، جلسهٔ ۲۳ ژوئن ۱۷۸۹ را مجسم می‌کند که میرابو، در جواب دستور تخلیهٔ سالن، به رئیس تشریفات سلطنتی گفت: «بروید به آنهائی که شما را فرستاده‌اند بگوئید که ما به ارادهٔ ملت اینجا هستیم و جای خود را مگر به زور سر نیزه ترک نخواهیم کرد.»



نظریات ژان ژاک روسو، دربارهٔ آزادی و مساوات، عمیقاً بر مجالس انقلابی حاکم بود.



الغاء امتیازها و پایان رژیم فئودال در جلسهٔ ۴ اوت ۱۷۸۹ مجلس ملی



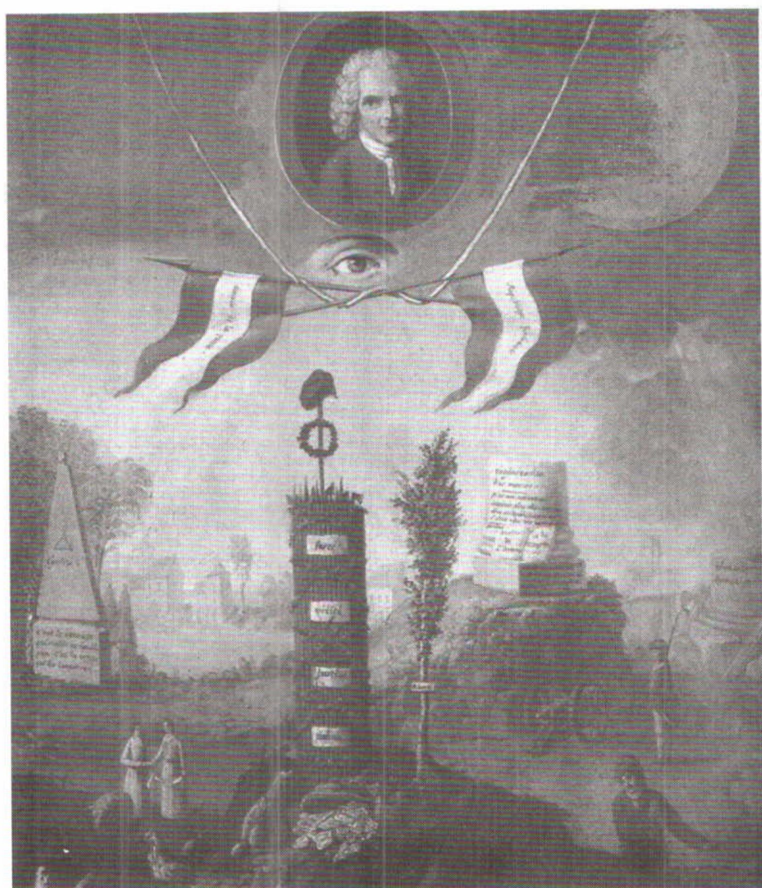
انتقال کالبد ولتر به ساختمان یادبود بزرگان (پانتئون). ۱۱ ژوئیه ۱۷۹۱



الغاء برده‌داری در مجلس کنوانسیون، ۴ فوریه ۱۷۹۴



مارکی دو کونُدرسه، فیلسوف و ریاضی‌دان بزرگ، که به نمایندگی کنوانسیون انتخاب شده بود، در دوران ترور به مرگ محکوم شد و در ۲۸ مارس ۱۷۹۴، برای پرهیز از گیوتین، در زندان خودکشی کرد.



ژان ژاک روسو و نمادهای انقلاب، از آثار دوران انقلاب